

سه جوابیه به سه نامه

نگاهی

به

درون



دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه	ص ۱
متن کامل نامه ۱۲۷ تن از نمایندگان مجلس ششم	ص ۴
پاسخ دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران	ص ۱۳
متن کامل نامه ۳۵۰ تن از شهروندان	ص ۴۴
پاسخ دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران	ص ۵۳
متن کامل نامه بدون امضای نمایندگان متحصن	ص ۷۳
پاسخ دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران	ص ۸۰

تقديم به او كه اسلام را حياتى تازه
و ملل اسلامى را اعتياري نو بخشيد.

بسم الله الرحمن الرحيم

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون بنگریم و قال را

«مولوی»

یکی از توصیه‌هایی که غالب اندیشمندان و متفکران به ملت‌ها می‌کنند، مطالعه تاریخ و تأمل در گذشته‌های دور و نزدیک است. بی‌تردید، این توصیه‌ای بسیار ارزشمند و مفید است که نباید مورد غفلت واقع گردد اما در کنار آن باید به یک نکته نیز توجه کافی را مبذول داشت و آن تدقیق در میزان انطباق مکتوبات بر واقعیات است. برآستی ما چگونه می‌توانیم به حاق مسائل تاریخی پی ببریم؛ وقایع و حوادثی که در روزگاران گذشته از پی هم آمده‌اند و رفته‌اند و امروز تنها آثار، نقل‌ها و مکتوباتی از آنها، در پیش روی ما وجود دارد.

غرض از بیان آنچه آمد، گشودن باب بحث درباره روش تحقیق در تاریخ نیست چرا که آن مبحثی مطول و پر نکته است و ورود به آن، فرصتی وسیع را می‌طلبد. مقصود، گوشزد کردن دو نکته است: نخست آن که «تاریخ خوانی» علی‌رغم ظاهر ساده آن، کاری بسیار دشوار است و دوم این که تکلیف امروز ما، جلوگیری از مشوه شدن «حقیقت» است تا مبدا راه برای آیندگان به منظور فهم تاریخ این دوران، صعب‌العبور و یا خدای ناکرده مسدود گردد.

گوهر «حقیقت»، بی‌تردید از چنان ارزش و قدر و قیمتی برخوردار است که هر میزان کار و تلاش و تحمل مرارت و سختی برای زدودن غبار از چهره آن، ضرورت تام دارد. متأسفانه در عرصه تاریخ، این گوهر بشدت در معرض زنگارها و پیرایه‌ها قرار دارد و اندکی غفلت یا سستی، می‌تواند از تالو و درخشندگی آن بکاهد. در این عرصه، باید مراقب بود تا مبدا تواریخ مجازی و غیرحقیقی، جای را بر «حقیقت» تنگ کنند و آن را در محاق قرار دهند.

این نگرانی، بویژه در مورد تاریخ انقلاب اسلامی مصداق دارد. دشمنان خارجی انقلاب، از همان ابتدای شکل‌گیری این واقعه بزرگ، از آنجا که آثار و تبعات آن را در میان ملت‌های تحت سلطه و در طول زمان و نسل‌های آتی پیش‌بینی می‌کردند، دست به کار تحریف و تخریب آن به شیوه‌های گوناگون شدند و به این ترتیب آرشو‌ها و قفسه‌های کتابخانه‌های خود را مملو از آثار

و اطلاعاتی خاص کردند تا حاضران و آیندگان را به راهی که خود می‌خواهند بکشاند و تصویری خودساخته از انقلاب اسلامی را در ذهنشان برجای گذارند. در داخل نیز کم نبوده و نیستند افراد و گروههایی که براساس منافع شخصی و گروهی در کار «تاریخ‌سازی» هستند و طبعاً در این مسیر، از جایگزین ساختن مجازها به جای حقایق، ابایی ندارند. آیا در چنین اوضاع و احوالی، می‌توان آسوده نشست و نظاره‌گر تحریف تاریخ بود؟

«دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران» با در نظر داشتن این واقعیت که ازجمله بزرگترین و مهمترین حقوق نسلهای حاضر و آینده این مرز و بوم، دسترسی به «حقایق تاریخی» است، بر خود فرض می‌داند تا در حد توان و مقدرات خویش، در این مسیر گام بردارد.

به اعتقاد ما امروز جریانهایی در کشور شکل گرفته است که بر اساس منافع حزبی و گروهی خود و با اتخاذ شیوه‌های تصاحب و حفظ جایگاههای قدرت، در حال بازنویسی نوعی تاریخ برای این دوران هستند. البته نقد و بررسی این گونه فعالیتها، از جنبه‌های گوناگونی امکان‌پذیر است اما آنچه طبعاً مورد توجه دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران قرار دارد، نگاه نقادانه به این مکتوبات از زاویه تاریخی است.

در واقع ما معتقدیم تمامی اشخاص و گروهها و احزاب- فارغ از هر اندیشه و اعتقادی که دارند- در مسیر فعالیت‌های سیاسی خود، باید به یک اصل مهم پایبند باشند و آن «پاسداشت حقیقت» است. هیچ چیزی گرانباتر از «حقیقت» نیست و لذا تحت هیچ عنوانی نباید بر چهره آن، غبار افشاندن شود. البته ارتکاب «اشتباه»، امری محتمل از سوی انسانهاست اما فرق است میان اشتباه و تعمد در تحریف حقیقت. آنان که اشتباهی را مرتکب می‌شوند، به محض وقوف بر آن، اقدام به تصحیح آن می‌کنند اما تحریف‌گران، هرگز گام در مسیر اصلاح و جبران خرابیها نمی‌گذارند.

این که احزاب و گروهها با چه انگیزه‌ای در جاده سیاست گام برمی‌دارند، مسئله‌ای نیست که برای این دفتر به مقتضای نوع فعالیت آن، در اولویت قرار داشته باشد اما چنانچه تحریف

تاریخ به صورت ابزاری جهت نیل به اهداف گروهها و اشخاص درآید، طبیعی است که دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران خود را موظف به روشنگری می‌داند.

از طرفی، اعتقاد ما بر آن است که برای روشنگری، به هیچ عاملی جز استناد به «حقایق تاریخی» و «استدلال» حاجت نیست. حسنه بزرگ این روش، آن است که می‌تواند باب گفتگوهای منطقی و متین را باز کند و علاوه بر روشن ساختن چهره حقیقت، زمینه مساعدی را برای ارتقای سطح معلومات جامعه و تعمیق قدرت تجزیه و تحلیل یکایک آحاد مردم فراهم آورد، یعنی دقیقاً مخالف روشهای جدلی و مغالطه‌ای که با بکارگیری روشهای خاص، سعی در حقنه کردن مطالب به مخاطبان خود دارد.

آنچه در اینجا تقدیم حضور خوانندگان می‌شود، مجموعه‌ای است از سه نامه و پاسخهایی که از سوی دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به آنها داده شده است. اگرچه این سه نامه خطاب به «مقام معظم رهبری» نگاشته شده است، اما فارغ از این مسئله، از آنجا که در پای یکی از آنها امضای ۱۲۷ نفر از نمایندگان مجلس ششم و در پای دیگری امضای جمعی (۳۵۰ نفر) از نمایندگان مجلس و تعدادی از اشخاص سیاسی و فرهنگی قرار دارد. نامه سوم نیز بدون امضا است و در سایتها و برخی جراید منتشر شده است. چه بسا در حال حاضر و آینده، مورد استناد واقع گردد، ارائه پاسخ و توضیحاتی در مورد آنها را از جنبه تاریخی لازم و ضروری یافتیم.

در پایان ذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، یعنی استقبال مسئولان نشر از انتشار مطالبی که سخنان و استدلال‌ها دو طرف مباحثه به طور کامل در معرض دید و قضاوت خوانندگان نهاده شده است، در مسیر چاپ این اثر با کم‌لطفی‌هایی در صدور مجوز مواجه شدیم که متأسفانه ارائه این اثر به بازار کتاب را با وقفه مواجه ساخت. به هر تقدیر، اینک که «نگاهی به درون» توانسته است مراحل چاپ و انتشار را پشت سر بگذارد، امید ما آن است که علاوه بر توفیق در روشنگری افکار عمومی و واداشتن جامعه به تأمل و تعمیق بایسته در مسائل و موضوعات حساس و پیچیده سیاسی و فرهنگی، بتواند به عنوان الگویی

مناسب در زمینه بسط گفت و گوهای مستدل میان صاحبان افکار و عقاید متفاوت و به قضاوت
طلیبیدن جامعه، واقع شود.
به امید پایداری حقیقت و پایداری ملت بزرگ ایران.

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

مرداد ۸۲

متن کامل نامه سرگشاده ۱۲۷ نماینده مجلس به مقام رهبری

تعظیم به ملت خویش سبب جلوگیری از کرنش به بیگانگان می‌شود

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مقام معظم رهبری،

با عرض سلام و تحنیت و آرزوی سلامت و توفیق الهی

نویسندگان این نامه چهره‌های ناآشنایی نیستند، وجه مشترک همه آنها در این است که در
عرصه تلاش برای سرنگونی رژیم شاه و استقرار نظام مردمسالار بر پایه جمهوریت و اسلامیت
و یا استمرار و استحکام پایه‌های آن، پرتلاش بوده‌اند و در طول سال‌های پس از پیروزی انقلاب
اسلامی، همگی در گوشه و کنار کشور در حفظ آرمان‌های اولیه انقلاب اسلامی و دستاوردهای
گرانقدر خون شهیدان این ملت کوشیده‌اند و بسیاری از آنان متعلق به خانواده بزرگ شهدا و
رزمندگان و جانبازان و آزادگان‌اند، اینک نگران هستند. نگران همان آرمان‌ها، نگران پایه‌های
مشروعیت نظام یعنی اسلامیت و جمهوریت و افزون بر همه اینها، اخیراً نگران تمامیت ارضی و
امنیت ملی کشور.

آنچه ما را بر آن داشت تا بدین صورت مصدع اوقات شویم حساسیت شرایط، فرصت
اندک و بزرگی خطریست که پیش روی کشور است و با کمال تأسف نجوهای خیرخواهانه و

پیشنهادهای آرام و مکتوم ما در سال‌های گذشته ره به جایی نبرده است. پس اجازه دهید بر مبنای وظیفه شرعی و قانونی خود و تعهد و مسؤولیتی که در برابر خدا و مردم داریم، آنچه را به خیر و صلاح همه می‌دانیم با حضرتعالی، که بر اساس قانون اساسی - یعنی میثاق ملی همه ما - شخص اول کشور هستید در میان بگذاریم، به آن امید که این خیرخواهی منشاء آثار و برکات برای نظام باشد.

شاید در تاریخ پر فراز و نشیب معاصر ایران، هیچ زمانی را به حساسیت امروز نتوان یافت. تنها با تسامح می‌توان وضعیت ایران را در زمان اشغال در جنگ جهانی دوم و یا پیش از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با وضع کنونی قابل مقایسه دانست که در اولی با قطع هرگونه امید در داخل، عامل خارجی سرنوشت کشور را رقم زد و در برهه دوم اراده و تدبیر و دوراندیشی حضرت امام خمینی(ره) و اتکای به مردم کشور را نجات داد.

اما شاید دوره کنونی از این لحاظ بی‌مانند باشد که شکاف‌های سیاسی و اجتماعی با تهدید خارجی و برنامه آشکار دولت ایالات متحده آمریکا (به عنوان قدرتی که در برابر خود مانعی نمی‌بیند) برای تغییر نقشه ژئوپولیتیک منطقه همزمان شده و نظام ناچار به کنش و واکنش در برابر این برنامه است.

هنوز فضای سیاسی کشور را در سال ۷۵ از یاد نبرده ایم که به دلایل گوناگون در عرصه سیاست خارجی، ایران در انزوای کامل و حتی کشور در معرض تهدید نظامی خارجی قرار داشت و متأسفانه وضعیت انفعال بر فضای سیاسی کشور حاکم بود. اما دوم خرداد ۷۶ همه این تهدیدها را از بین برد و فرصتهای بسیاری را فراهم آورد و به قول حضرتعالی انقلاب را بیمه کرد، به گونه‌ایکه به سرعت فضای جهانی به سود ایران تغییر نمود. سال ۲۰۰۱ به پیشنهاد ایران سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نام گرفت و حتی رئیس‌جمهور وقت آمریکا برای ادای احترام به ملت ایران، در سفر آقای خاتمی به نیویورک، به دنبال فرصت برای دیدار با رئیس‌جمهور ایران بود و بعدها حتی وزیر امور خارجه وقت آن کشور رسماً به خاطر برخی سیاست‌های گذشته آمریکا در قبال ایران عذرخواهی کرد.

فضای سیاسی-اجتماعی کشور نیز پس از دوم خرداد ۷۶ پر نشاط و دورنمای توسعه همه جانبه امیدوار کننده گردید. حتی شاخص‌های کلان اقتصادی نیز حرکتی امیدبخش را برای درمان بیماری‌های مزمن و تاریخی اقتصاد کشور نوید داد.

اما هنوز دو سال از این نعمت بزرگ الهی نگذشته بود که جریان‌هایی که تا مدتی در بهت و حیرت ناشی از رأی مردم در دوم خرداد به سر می‌بردند، با برنامه‌ای حساب شده، برای فرصت سوزی و شکست آنچه اصلاحات نام گرفته و در برنامه رئیس‌جمهور تجلی یافته بود، به منظور بازگرداندن اوضاع به وضعیت قبل از دوم خرداد ۷۶، فعال شدند. سیاهه اقدامات تخریبی آنها طولانی و مکرر و اندوهبار است و به قول آقای خاتمی هر ۹ روز یک بحران آفرینند. از آن جمله است قتل‌های زنجیره‌ای، جنایت کوی دانشگاه، تعطیلی مطبوعات و رسانه‌ها، دستگیری فعالان سیاسی، سرکوب دانشجویان و دانشگاهیان، اجرای علنی احکام قضایی بسیار کم سابقه، خنثی کردن تصمیمات مجلس و دولت و انتقال قدرت از آنها به نهادهایی مانند شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، شورای انقلاب فرهنگی و حتی برتری دادن اساسنامه کمیته امداد و آئین‌نامه فروش و مسائل اسقاطی نیروی انتظامی بر قوانین مصوب مجلس! بی‌اختیار و بی‌اراده کردن مدیران و مسؤولان اجرایی با پرونده‌سازی‌ها، میچ‌گیری‌ها و تبلیغات سیاه، برخورد با نهادهای مستقل مدنی مانند احزاب، کانون وکلا، سازمان‌های علمی و پژوهشی و مؤسسات فرهنگی و...

نتیجه خواسته و ناخواسته این هم، جز این نبود که به مردم ایران و جهان نشان داده شود در ایران هیچ تغییری اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد و ثابت شود رأی مردمی که خواست اصلی آنها تغییر در روش‌ها و بینش‌ها بوده است، هیچ اثری ندارد و اعلام گردد که نهادهای مظهر اراده ملت قدرتی ندارند و آشکار شود که نهادهایی که باید کانون حل‌منازعه و مظهر حاکمیت ملی و جایگاه اجماع و وحدت ملی باشند، به دست تندترین نیروهای مخالف اصلاحات سپرده می‌شود، تا در نهایت رأی مردم بلاموضوع گردد.

با این حال و روز کشور، فرصت چندانی باقی نمانده است. غالب ملت ناراضی و نا امید، اکثریت نخبگان ساکت یا مهاجر، سرمایه‌های مادی گریزان و نیروهای خارجی از هر طرف کشور را احاطه کرده اند. با این وضع برای آینده کشور دو حالت بیش متصور نیست؛ یا دیکتاتوری و استبداد، که در خوشبینانه‌ترین حالت فرجامی جز وابستگی و در نهایت فروپاشی یا استحاله ندارد و یا بازگشت به اصول قانون اساسی و تمکین صادقانه به قواعد دموکراتیک. چنین رویکردی، هم مبتنی بر فرهنگ و ارزشهای اسلامی و ملی این ملت است و هم قابل تعامل با همه جهان.

آنچه مانع عملی شدن تهدیدات خارجی می‌شود، نه توپ و تانک و موشک و سلاح بلکه افزایش مشروعیت نظام، وحدت ملی و یگانگی حکومت و ملت است. تنها راه برطرف کردن تهدید خارجی همان راهی است که ملت ما را در برابر رژیم دیکتاتوری شاه، متحد و بر سرگونی آن مصمم ساخت و این تنها در صورتی میسر است که ملت مطمئن باشد خواسته و رأی او منشأ اثر و تغییر خواهد بود.

وحدت ملی یعنی تمکین به رأی مردم، یعنی همه با مردم، یعنی «میزان رأی ملت» و... با این تفسیر از وحدت ملی نه تنها تهدیدهای بیگانه خنثی خواهد شد، بلکه می‌توان امیدوار بود تا به فرصت نیز تبدیل شود.

آنچه ما می‌فهمیم این است که مسئولان حاکمیت باید صادقانه از مردم در قبال همه قصورها و سوء تدبیرها پوزش بخواهند و البته این عذرخواهی شکست و عقب‌نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه نشانه فروتنی و بزرگواری است. تعظیم به مردم خود سبب جلوگیری از کرنش به بیگانگان می‌شود.

اگر جام زهری باید نوشید قبل از آنکه میان نظام و مهمتر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی‌تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز راحل روبرو شد.

این اقدام نشانه تدبیر، دور اندیشی، مصلحت‌جویی، خیرخواهی و توفیق الهی است و البته نشانه این تغییرات در بینش باید با علائمی در منش و روش همراه باشد. باید در چهره‌ها و یا حداقل رفتار نهادهای اجماعی و بی‌طرف تغییرات اساسی پدید آورد. شورای نگهبان، قوه قضائیه، صدا و سیما و همه نهادهایی که ملت نقش مستقیمی در انتخاب مسئولان آنها ندارند، باید واقعاً بی‌طرفانه رفتار کنند که متأسفانه امروز چنین رویکردی مشاهده نمی‌شود.

امروز شورای نگهبان به عنوان بزرگترین مانع فراراه مجلس با توسل به تفسیرهایی عجیب و احتجاجاتی غریب، متأسفانه موجبات وهن و بی‌اعتباری شرع و قانون اساسی را فراهم ساخته است. مفسران قانون اساسی چنان بی‌پروا به تفسیر برخی از اصول قانون اساسی می‌پردازند (به عنوان نمونه اختیارات بی‌حد و حصر برای رهبر) گویی همه شرع و قانون اساسی تنها یک اصل است. بی‌تردید اگر در سال پنجاه و هشت در هنگام فراندوم، چنین تفسیرهایی از قانون اساسی مطرح می‌شد،^۷ سرنوشت نظام ما چیز دیگری بود.

اگر مردم و مجلس و دولت و همه نهادها هیچ هستند و تمرکز اصلی قدرت و منشأ همه اعمال در یک اصل است و به قول آقایان اصل یکصد و ده قانون اساسی، تنها کف اختیارات رهبری است، آیا بهتر نیست برای همیشه با صداقت و صراحت تکلیف مردم را روشن کنیم و از این همه دوگانگی‌ها، شعار دادن‌ها و افزودن صفت و قید برکلمات معناداری چون مردمسالاری و آزادی، رهایی یابیم و اگر غیر از این است، که قطعاً چنین است و روش و منش امام نیز مؤید ابطال نظریه فوق است، پس چرا نباید با این رفتارهای فروکاهنده اعتبار و شأن نظام و اعتماد عمومی جداً مقابله کرد؟

اکنون فرصت مناسبی برای آزمون همگان فراهم است. دو لایحه مصوب مجلس همه ما را در ادعاهای خود خواهد آزمود.

انتخابات آزاد و جلوگیری از نقض قانون اساسی دو مبنای محوری هر حکومت مردمسالار است. نمی‌توان برای مردم عراق فراندوم را تجویز کرد و از تریبون نماز جمعه خواستار انتخابات آزاد در آن کشور شد ولی مردم خودمان را از این حق مسلم محروم کرد.

البته پس از انتخابات آزاد و تضمین حقوق منتخبین ملت به خصوص رئیس جمهور و در اجرای قانون اساسی باید موانع مصنوعی بر سر راه فعالیت قانونی و آزاد آنها را نیز برطرف کرد. آنچه امروز در قوه قضائیه، آنهم به دست برخی افراد فاقد صلاحیت‌های لازم، که سپر برنامه‌ریزان ضد اصلاحات شده‌اند، در محدود کردن حق نمایندگان مجلس از اظهار نظر، که حق مسلم ضروری به رسمیت شناخته شده در هر نظام متکی بر مجلس است، می‌گذرد، نه قابل تحمل است و نه قابل دوام.

در عرصه جامعه مدنی نیز فشارهای غیرقانونی و برخوردهای ناهنجار به حد غیرقابل تحمل رسیده است. برخوردهای قضایی از حد فعالان سیاسی و کادرهای اصلی اصلاحات فراتر رفته و همه نهادهای مدنی را تهدید می‌کند. احضار، دستگیری و محاکمه تعدادی از وکلای دادگستری، برخی از فعالان عرصه‌های فرهنگ و هنر و رسانه‌ها در چند ماه گذشته، با هیچ منطقی قابل توجیه نیست.

اقدام بایسته در این عرصه، التزام کامل و فارغ از تأویل‌های ناروا به قانون اساسی، اجتناب اکید نهادهای اجماعی نظیر شورای نگهبان، قوه قضائیه، نیروهای مسلح و صدا و سیما، از هرگونه دخالت در عرصه منازعات سیاسی به نفع این یا آن جناح، متوازن ساختن ترکیب نهادهای حل منازعه، نظیر مجمع تشخیص مصلحت، بر اساس گرایش‌های موجود در جامعه و... می‌باشد.

مسئله در عرصه زندگی مردم همچون گذشته مشکلات معیشتی نیز وجود دارد؛ کمافی‌السابق فساد اداری و مالی خودنمایی می‌کند و علاوه بر آن در سایه تبلیغات سیاه و بزرگنمایی مفساد و مشکلات توسط مخالفین اصلاحات، مردم چنان تصور می‌کنند که فساد و تباهی صدر تا ذیل را دربر گرفته است. آن مشکلات و این تبلیغات همراه با انبوه نارضایتی‌های حاصله، همه ما را بر سر یک انتخاب دشوار قرار داده است.

بی‌شک مهمترین وظیفه همه ما، رفع فقر و ایجاد رفاه برای مردم، بهبود و تقویت اساس و پایه‌های اقتصاد کشور و تضمین رشد پایدار اقتصادی و تولید ثروت است. این همه میسر نمی‌شود جز با تزریق سرمایه و نیروی انسانی کارآمد و مدیریت توانمند به سیستم اقتصادی

کشور و این دو حاصل نمی‌شوند جز با تأمین امنیت سیاسی، اقتصادی که این نیز جز با حکومت برآمده از مردم محقق نمی‌گردد.

امروز از سوی برخی از محافل جهانی زمره‌هایی مبنی بر رفتارندوم به عنوان حربه اصلی تغییر نظام‌های منطقه ما شنیده می‌شود؛ روندی که معمولاً جامعه جهانی نیز اگر از آن حمایت نکند، در برابر آن ساکت می‌نشیند. ما گر چه مبنای مشروعیت هرگونه تصمیم درباره نظامها را صرفاً اراده ملی و رأی مردم کشورها می‌دانیم، در عین حال بهترین شیوه مواجهه با چنین ترفندهایی را نه ایجاد جامعه ای تک صدایی و تشدید روشهای اقتدارگرایانه و مرعوب کننده، بلکه آشتی با مردم و استقرار و تمکین به روند مردمسالاری واقعی و ارائه الگوی عملی سازگار با حریت و کرامت شهروندان، از جانب حکومت می‌دانیم. اگر چنین قرائت و تفسیری از جمهوری اسلامی حاکم شود، حتی اگر بارها از مردم همه پرسى شود همچون ابتدای انقلاب با دل و جان به جمهوری اسلامی رأی خواهند داد. به اعتقاد ما در شرایط کنونی انتخاب چنین رویکردی در اختیار شماست.

از خداوند قادر متعال می‌خواهیم که ما را بر صراط حق، مستقیم بدارد و نیت‌های ما را خالص کند و عاقبت امر همه ما را خیر گرداند.

از درگاه حضرت احدیت برای جنابعالی طول عمر و سلامت و عزت مسألت داریم.

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۲

محسن آرمین (تهران)، حسین آفریده (شیروان)، مهدی آیتی (بیرجند)، غلامحیدر ابراهیم بای سلامی (خواف و شتخوار)، علیمحمد احمدی (الیگودرز)، عیسی قلی احمدی نیا (ایذه و باغملک)، محمود اخوان بازارده (لنگرود)، عسگر اسلامدوست (تالش)، حبیب‌الله اسماعیل‌زاده (فلاورجان)، محمدرضا اسماعیلی مقدم (قم)، جواد اطاعت (داراب)، مقصود اعظمی (نقده و اشنویه)، بهروز افخمی (تهران)، جعفر افقهی فریمانی (سرخس و فریمان)، علی اکبرزاده (ورزقان)، حسن الماسی (پارس آباد مغان)، شهربانو امانی (ارومیه)، ابراهیم امینی (نورآباد

مسنی)، حسین انصاری راد (نیشابور)، عبدالغفور ایران‌نژاد (چابهار)، محمدباقر باقری نژادیان فرد (کازرون)، قهرمان بهرامی (مبارکه)، سهراب بهلولی قشقائی (فیروزآباد)، رحمان بهمنش (مهاباد)، احمد بورقانی (تهران)، سمیر پورجزائری (خرمشهر)، محمد پیران (رزن)، نورالدین پیرمؤذن (اردبیل)، عبدالرحمان تاج‌الدین (اصفهان)، علی تاجرنیا (مشهد)، محسن ترکاشوند (تویسرکان)، علی تقی زاده (خوی)، غلامحسین تکفلی (مشهد)، حسن توفیقی (کاشان)، علی‌اکبر جعفری (ساوه)، جلال جلالی‌زاده (سنندج)، سهیلا جلودارزاده (تهران)، علی حسنی (اراک)، شهباز حسین‌زاده (میاندوآب)، سید مسعود حسینی (قروه)، فاطمه حقیقت‌جو (تهران)، عبدالرضا حیدری‌زادی (ایلام)، فاطمه خاتمی (مشهد)، سید محمدرضا خاتمی (تهران)، ناصرخالقی (اصفهان)، مصطفی خانزادی (دماوند و فیروزکوه)، محمدحسین خلیلی‌اردکانی (کرج)، مرتضی خیرآبادی (سبزوار)، محمد دادفر (بوشهر)، حاصل داسه (سردشت و پیرانشهر)، فاطمه راکعی (تهران)، سید ابوالفضل رضوی (نائین)، احمد رمضان‌پور نرگسی (رشت)، حسن رمضانیان‌پور (شهرضا)، احمد رهبری (گرمسار)، حسین روزبهی (ساری)، حسن زحمتکش (آستارا)، جلیل سازگارنژاد (شیراز)، ابوالقاسم سرحدی‌زاده (تهران)، محمدعلی سعیدی (جهرم)، میثم سعیدی (تهران)، بهیار سلیمانی (فسا)، داوود سلیمانی (تهران)، منصور سلیمانی میمندی (شهربابک)، عبدالله سهرابی (مریوان)، سید علی سید آقامیری (دزفول)، ولی‌الله شجاع‌پوریان (بهبهان)، علی شکوری‌راد (تهران)، سید ماشاءالله شکیبی (فردوس و طبس)، احمد شیرزاد (اصفهان)، گل‌محمد صالح سلح‌چینی (لردگان)، رضا صالح جلالی‌آستانه (آستانه اشرفیه)، رسول صدیقی بنابی (بناب)، ذبیح‌الله صفایی (اسدآباد)، محسن صفایی‌فراهانی (تهران)، سید مهدی طباطبایی (آباده)، مصطفی طاهری‌نجف‌آبادی (نجف‌آباد)، علی ظفرزاده (مشهد)، غلامعلی عابدی (نهبندان)، ابوالقاسم عابدین‌پور (ترت حیدریه)، پیمان عاشوری بندری (بندر ماهشهر)، محمد عبایی خراسانی (مشهد)، غلامرضا عبدالوند (درود و ازنا)، احمد عظیمی (شیراز)، صلاح‌الدین علائی (سقز و بانه)، محمدرضا علی‌حسینی (نهایند)، نعمت‌الله علیرضائی (خمینی‌شهر)، کریم فتاح‌پور (ارومیه)، حسین فرخی (جیرفت)، علی قنبری (اردل و فارسان)، سید ناصر قوامی

(قزوین)، محمد کاظمی (ملایر)، جعفر کامبوزیا (زاهدان)، جمیله کدیور (تهران)، سید منصور کشفی (لارستان)، محمد علی کوزه‌گر (شهریار)، الهه کولایی (تهران)، حمید کهرام (اهواز)، محمد کیافر (میانه)، محمد کیانوش‌راد (اهواز)، غلامرضا گرزین (قائم شهر و سواد کوه و جویبار)، حسین لقمانیان (همدان)، انوشیروان محسنی بندپی (چالوس و نوشهر)، امرالله محمدی جزئی (برخوار و میمه)، احمد مرادی (چناران و طرهبه)، رجبعلی مزروعی (اصفهان)، اکرم مصوری منش (اصفهان)، امیر طاهر موسوی (تبریز)، میر طاهر موسوی (کرج)، سیدباقر موسوی جهان‌آباد (بویراحمد)، سید مجتبی موسوی‌اجاق (کرمانشاه)، علی‌اکبر موسوی‌خوئینی (تهران)، سید عیسی موسوی‌نژاد (خرم‌آباد)، رسول مهرپور (درگز)، احمد میدری (آبادان)، محسن میردامادی (تهران)، منصور میرزا کوچکی (بروجن)، بهزاد نبوی (تهران)، عبدالمحمد نظام اسلامی (بروجرد)، محمد نعیمی‌پور (تهران)، علیمحمد نمازی (لنجان)، سیدرضا نوروززاده (اسفراین)، سراج‌الدین وحیدی مهرجردی (تفت و میبد)، سید شمس‌الدین وهابی (تهران)، علی اصغر هادی‌زاده (دلپجان و محلات)، میر محمود یکانلی (ارومیه)، رضا یوسفیان (شیراز)،

تا آنچه می‌گوییم و انجام می‌دهیم، تنها و تنها در جهت رضای او و با نیت صیانت از کیان اسلام، سربلندی ایران عزیز و دفاع از حقوق و منافع مردم شریف این آب و خاک باشد. نمایندگان عزیز!

پس از آن که نامه شما را خواندم و در محتوای آن تأمل کردم، در مقابل خود این سؤال را یافتم که با توجه به «حساسیت شرایط، فرصت اندک و بزرگی خطری که پیش روی کشور است»، چه وظیفه و تکلیفی در قبال این نامه برعهده دارم؟ سکوت یا روشننگری؟ آنچه در ابتدا به نظرم رسید، سکوت بود، چراکه در شرایط کنونی، خوف آن است که این‌گونه بحثها و طرح پاره‌ای مسائل در آنها، نهایتاً به نفع دشمن تمام شود اما هنگامی که تأثیرات ناشی از این نامه و محتوای آن را بویژه بر ذهن برخی جوانان مشاهده کردم، به نظرم رسید که هیچ عاملی بیشتر از آگاهی بخشیدن به جامعه، نمی‌تواند در پیشگیری از توطئه‌های رنگارنگ دشمنان علیه این مرز و بوم مؤثر باشد. دشمن هنگامی زمینه را برای فعالیت خود مساعد می‌یابد که هاله‌ای از ابهامات و تحریفات و شائبه‌ها گرداگرد «حقیقت» را بگیرند و آن را در محاق فرو برند و در نتیجه، ملت در سرگردانی و دودلی فرو رود. این بدان معنا نیست که در حال حاضر، چنین شرایطی وجود دارد اما بی‌تردید ادامه یافتن غبارافکنی بر حقایق از سوی بعضی و سکوت احتیاط‌آمیز بعضی دیگر، می‌تواند به پیدایی چنین زمینه و شرایطی بیانجامد. بنابراین باید گفت و شنود، به شرط آن که مرزهای ادب و منطق و استدلال رعایت شود. همین گونه گفت و شنودهاست که می‌تواند علاوه بر غبارروبی از «حقیقت»، به پیدایی فضای مناسب برای بحثهای بیشتر و عمیقتر پیرامون موضوعات مختلف بیانجامد.

البته در حال حاضر، این نگرانی وجود دارد که در فضای ذهنی حاصل آمده از شرایط سیاسی روز، گذشته از آن طیف که به دلایل گوناگون نسبت به مسائل سیاسی بی‌انگیزه و بی‌رغبت شده‌اند و اساساً در پی یافتن و خواندن این گونه مباحث و مسائل نیستند، از نگاه بسیاری از حاضران در این صحنه، آدمها یا این طرفی محسوب شوند یا آن طرفی و لذا بسیاری از قضاوتها و اظهارنظرها، اساساً پیش از مطالعه متن یا شنیدن سخن، صورت گیرد. با این همه،

با سلام حضور نویسندگان و امضاکنندگان نامه به مقام معظم رهبری؛

در ابتدا و قبل از بیان هر مطلب دیگر، عاجزانه از خداوند متعال خواستارم تا به ما خلوص نیت در گفتار و کردار عطا فرماید و ما را از شر هواهای نفسانی و وساوس شیطنانی مصون دارد

باید امیدوار بود علاقمندان به این مباحث و موضوعات، ابتدا حوصله خواندن متون مختلف و تأمل پیرامون آنها را به خود بدهند و آن گاه به قضاوت درباره میزان راستی و ناراستی آنها بپردازند.

و نکته آخر در این مقدمه آن که نامه شما عزیزان، حتی المقدور به اختصار نوشته شده و حاوی لیستی از مطالب و شعارهایی است که در پی یکدیگر آمده‌اند و سپس به صراحت یا به تلویح، نتایجی از این سلسله عناوین گرفته شده است. البته برای این گونه نتیجه‌گیری، آن‌گونه چینش جملات و عبارات نیز لازم و ضروری است اما برای روشنگری اذهان و افکار عمومی، لازم است تا به تشریح مسائل پرداخت و زوایا و گوشه‌های آن را بدرستی باز نمود و هراسی از مطول شدن مطلب به خود راه نداد. در هر حال امیدوارم آنچه تقدیم حضور می‌شود از حوصله و تحمل عزیزان فراتر نرود.

اینک با امید به روشنگری حقیقت در خلال این بحث، نکاتی را معروض می‌دارم.

۱- هنگامی که نامه شما جمعی از نمایندگان محترم مجلس را مطالعه می‌کنیم، قبل از آن که ریز محتوای مطالب آن جلب توجه نماید، خطوط سپید و سیاه ترسیم شده توسط آن، چشم را به خود خیره می‌سازد.

شما در نامه خود با تقسیم حاکمیت به دو بخش کاملاً مجزا و متفاوت، یک بخش را عامل سعادت و بخش دیگر را مایه فلاکت قلمداد کرده‌اید. از نگاه شما آنچه - از جاندار و بی‌جان- در محدوده و قلمرو و عرصه «دوم خرداد» قرار می‌گیرد، سپید و آنچه بیرون از این حیطه قرار دارد، سیاه است و صدالبته نیز این شماست که تعیین می‌کنید کدام اشخاص، کدام نهادها و کدام وقایع حق حضور در دایره دوم خرداد را ندارند و کدامها نه. همان طور که می‌دانیم چنین «سپید» و «سیاه» کردنهایی، شاخص اصلی دیدگاههای اسیر در چنگال افراط و تعصب به شمار می‌آید. خود را عاری از هر نقص و نقصانی دیدن و جامع کمالات و فضائل پنداشتن، و در مقابل، دیگران را یکسره عیب و ایراد و اشکال تصویر کردن، به یقین نه تنها ما را به سر منزل مقصود نخواهد رساند بلکه توان حرکت را نیز از ما سلب خواهد کرد چراکه زبانه کشیدن افراط از

یکسو، باعث فروغلتیدن سوی دیگر به تفریط خواهد شد و این تأثیر متقابل رفتارهای غیراصولی عناصری از جناحین، به چرخه‌ای از افراط کاری منجر خواهد شد که طومار ملک و ملت را در هم خواهد پیچید.

در واقع هنگامی که چرخه افراط شکل می‌گیرد، عناصر بی‌مایه و شلوغ‌کن که تنها در چنین شرایطی، فضای مناسب برای تحرک و خوشه‌چینی سیاسی را می‌یابند، خواهند توانست از این نمد، کلاهی برای خود تدارک ببینند، اما تردیدی در این نیست که سر ملت بی‌کلاه خواهد ماند. شاید بتوان تلخ‌ترین تجربه در این زمینه را اوضاع و شرایطی دانست که برای «حماسه دوم خرداد» پیش آمد و آن را از دستیابی به توفیقاتی که برآستی استعداد کسب آنها را داشت، ناکام گذارد. پس از آن که مردم با حضور یکپارچه، پرشور و حماسی خود در پای صندوقهای رأی، آقای خاتمی را به ریاست جمهوری برگزیدند، دو قطب افراط با زمینه‌هایی که از پیش وجود داشت، در دو سوی ایشان شکل گرفت. در یک سو، افراد و گروههایی ذوق زده و به هیجان آمده، با حرفها و حرکات خود، تصویر یک «معجزه‌گر» را از خاتمی در اذهان مردم حک کردند و به تخریب آنچه پیش از این وجود داشت پرداختند و ندانستند که این، دوستی و مؤدت با خاتمی نیست بلکه بزرگترین ظلمی است که می‌توان در حق او روا داشت، به این دلیل واضح و مبرهن که انتظارات جامعه از او به حدی بالا می‌رود که برآوردن آنها در حد توان هیچ فرد و گروهی نخواهد بود. و اما در آن سو، عده‌ای افراد و گروههای واخورده و پس مانده با تلاشها و اظهارات خود، شمایل یک «ویرانگر» را از خاتمی در افکار عمومی حک کردند و ندانستند که این غمخواری و دلسوزی برای انقلاب نیست بلکه جفایی خسارتبار و بواقع بر سر شاخ نشستن و بن بریدن است چرا که حاصل آن جز قطع رشته‌های امید، حضور و نشاط مردم نخواهد بود. به این ترتیب حماسه دوم خرداد، در میان دو تیغه یک قیچی گرفتار آمد و بواسطه عملکردها و رفتارهای نسنجیده، واکنشی و افراطی متعصبان و دگم‌اندیشان سستی و مدرن، جراحات عمیقی برداشت.

۲- نمایندگان گرامی! شما انگیزه خود را از نگارش این نامه، وجود شرایط بسیار حساس به واسطه حضور آمریکا و برنامه آشکار آن برای تغییر نقشه ژئوپلیتیک منطقه عنوان داشته‌اید و در عین حال برای این که عمق خطر را بخوبی نمایان سازید، از ایالات متحده «به عنوان قدرتی که در برابر خود مانعی نمی‌بیند» یاد کرده‌اید. آنچه از این عبارت شما استنباط می‌شود آن است که آمریکا را کشوری سلطه‌جو، قانون‌گریز و متجاوز به شمار می‌آورید که اینک در سر، قصد تعرض به ایران را نیز می‌پرواند.

بدیهی است هنگامی که کشوری در معرض چنین شرایطی قرار گیرد، تمام دلسوزان اعم از مسئولان و غیرمسئولان باید در اندیشه تحکیم بنیانهای وحدت ملی، استحکام بنیه دفاعی و حفظ و تقویت روحیه مردمی باشند و قاعداً در این راستا تلاش در جهت افزودن بر نقاط قوت و کاستن از نقاط ضعف امری ضروری و لازم است. از طرفی با توجه به تجربیاتی که ما مردم ایران طی بیش از دو دهه مقاومت در قبال سیاستها و اقدامات سلطه‌جویانه آمریکا داریم، این نکته را نیز بخوبی دریافته‌ایم که آمریکا اگرچه در بکارگیری سلاحهای آتشین علیه دیگر ملتها تا حدی بی‌پروایی به خرج می‌دهد ولی اصلی‌ترین سلاح آن در قبال ملت ایران، به راه انداختن جنگ روانی به منظور هرچه سیاهتر نشان دادن وضعیت داخلی کشور در تمامی ابعاد و زمینه‌ها برای ایجاد روحیه یأس و ناامیدی در بین جامعه و نهایتاً جدایی افکندن میان مردم و نظام است. به همین خاطر نیز همواره یکی از توصیه‌های حضرت امام که شما نیز به ایشان اظهار ارادت می‌کنید، آن بود که مبادا از سوی دست‌اندرکاران امور حرکت و اقدامی در جهت تقویت جنگ روانی دشمن یا حتی بهانه به دست او دادن در این زمینه، صورت گیرد.

اینک هنگامی که نامه شما را ملاحظه می‌کنیم، گذشته از آن که خلاف واقع گوییها و سیاه‌نماییهای افراطی موجود در آن باعث تأسف می‌گردد، این سؤال نیز به ذهن متبادر می‌شود که حتی به فرض صحت مفاد این نامه، کدام عقل و تدبیر سیاسی ایجاب می‌کند در این شرایط حساس، چنین مسائلی آن هم بدینگونه مطرح گردد؟ آیا این که شما نمایندگان مجلس، چشم بر حقیقت بپوشید و سعی کنید تا نظام را فاقد پشتوانه مردمی بخوانید و بنمایانید، اقدامی در جهت

اصلاح امور و تحکیم قدرت ملی است یا در راستای تشدید تشنجات و تضعیف روحیه‌ها؟ آیا تأثیر انتشار این‌گونه نامه‌ها در شرایطی که خود به توصیف آن پرداخته‌اید، در جهت انصراف دشمن از نقشه‌های تجاوزکارانه خود و کاهش تهدیدات خارجی برای ملت ما خواهد بود یا در ۳- ماحصل دو بند پیشین آن است که شما از یکسو سعی بلیغی در سیاه‌نمایاندن وضعیت کرده‌اید و از سوی دیگر با تکیه زدن بر مقام عصمت و تنزه، هر آنچه قصور و تقصیر است را به گردن دیگران انداخته‌اید و سپس از موضع ناصحانی اندیشمند و دلسوز، راهکاری را برای بیرون رفتن از این وضعیت ارائه داده‌اید.

ببینید عزیزان! اولاً وضعیت آن گونه هم که شما تصویر کرده‌اید نیست. راستش وقتی نامه شما بزرگواران را خواندم به یاد روضه‌خوان‌هایی افتادم که حاضرند امام حسین(ع) را به هر ذلت و خفتی برسانند تا از حاضران در مجلس خود اشک بگیرند! منظور بنده قطعاً این نیست که اشکال و ایرادی در کارها نیست؛ «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است!» واقعیت این است که گاهی آدم مسائلی را در کشور شاهد است که اصلاً توقع آنها را هم نداشت ولی برآستی نحوه برخورد صحیح و چاره‌ساز با این قضایا چیست؟ شاید بنده به عنوان کسی که تاکنون هیچ مسئولیتی در دستگاههای حکومتی نداشته‌ام، این حق را داشته باشم که با دیدن اشکالات مزبور، در کناری بنشینم و زبان آتشین به انتقاد از زمین و زمان بگشایم اما شما که به تعبیر خود در ابتدای این نامه، «چهره‌های ناآشنایی نیستید» و سالها در مناصب و پستهای مختلف، چرخ خورده‌اید و حداقل آن که سه سال است بر کرسی مجلس شورای اسلامی تکیه زده‌اید، چه؟

برآستی راه درست و عقلانی حل مشکلات موجود چیست؟ این که هر از گاهی، نامه‌ای و اطلاعیه‌ای صادر کنیم و هر آنچه هست را با هر بهانه و توجیه و دلیلی به گردن دیگران بیاندازیم؟ خیر، این روش به هیچ وجه گره‌گشای مشکلات کشور نیست.

به نظر بنده این طور می‌رسد که احتمالاً بهترین راه آن است که ابتدا بدرستی یک مشکل را بشناسیم یعنی حجم و ابعاد و زوایای واقعی آن را بدست آوریم، سپس مجموعه علل و عوامل

اصلی و مهم آن را احصاء کنیم، بدین معنا که بپذیریم ما مشکلات تک عاملی نداریم بلکه مجموعه‌ای از عوامل - البته با درجات اهمیت متفاوت - در شکل‌گیری و استمرار یک مشکل دخیل هستند. در مرحله بعد به این نکته بیانیدیشیم که هر یک از این عوامل به کدام حوزه مسئولیتها مربوط است. در واقع سهم و نقش مسئولان مختلف و همچنین اشخاص و گروهها و نهادهای مدنی گوناگون را در مشکلات موجود، مشخص سازیم و سپس از هر کسی بخواهیم تا به سهم خویش در رفع آن مشکل کوشا باشد. لذا تنها در صورتی که یک مشکل بدرستی شناسایی شود، می‌توان نسبت به رفع آن امیدوار بود و اتفاقاً بزرگترین و مهمترین اشکال ما آن است که در مرحله شناسایی مشکلات، دارای نقص و نقصانهای اساسی هستیم. اساساً ما عادت کرده‌ایم که مسائل را به صورت کلی و فله‌ای ببینیم و حوصله چندانی هم برای تجزیه مسائل و شناسایی مسئولان مربوطه نداریم. از طرفی بیشترین تخصص را نیز در جا خالی دادن پیدا کرده‌ایم. به محض آن که مسأله و مشکلی مطرح می‌شود، همه آماده‌ایم اگر توپ انتقادی به سمت ما پرتاب شد، بسرعت جاخالی بدهیم تا مبادا گوشه آن هم ما را بگیرد. همیشه، دیگران مقصرند و در مقابل، هر آنچه کارآمدی و مشکل‌گشایی و فضیلت و خوبی است، از آن من است. خلاصه آن که یک اصل کلی را هیچگاه فراموش نمی‌کنیم و آن این است که اگر اشکال و ایرادی بر کارها وارد باشد، نه تنها هیچ ربطی به من ندارد بلکه بنده خود بزرگترین انتقادکننده به آن نیز هستم. در واقع باید گفت به دلیل استمرار در این کار، به حدی در جاخالی دادن تخصص و تبحر یافته‌ایم که دیگر با خیال راحت تف سر بالا هم می‌اندازیم و فی‌الغور جاخالی می‌کنیم!

همین فرار از پذیرش مسئولیت و پاسخگو نبودن در قبال امور باعث شده است عادت کنیم به این که همواره انگشت اشاره خود را به سوی دیگران بگیریم و خویش را معصوم بیانگاریم. آیا تا به حال به یاد دارید از میان هزاران مسئولی که در رده‌های مختلف مشغول به کارند، کسی مسئولیت یک اشکال یا ایراد را برعهده گیرد و از مردم به خاطر قصور یا تقصیر خود در انجام وظایف محوله، عذرخواهی کند؟ بنده که هرچه در آرشو ذهن خود جستجو کردم، چنین

موردی را نیافتم. بله، احتمالاً مواردی بوده است که مسئولی، به خاطر وجود یک اشکال، عذرخواهی کرده است، اما این عذرخواهی به سبب پذیرش خطا یا ضعف شخصی خود نبوده، بلکه ایشان در واقع بزرگواری فرموده و به خاطر ضعف دیگران، لب به عذرخواهی گشوده است.

مسأله اینجاست که ما همه، «خود» را عاری از نقص و ضعف و اشکال می‌پنداریم یا اگر هم در وجدان خود به ضعفها و نقصهایمان آگاهی داریم، حاضر به بیان آن و عذرخواهی از مردم به خاطر مشکلات ناشی از این ضعفها نیستیم. این خصلتی است که هم در مسئولان و هم در احزاب و گروههای سیاسی و هم در دیگر نهادهای مدنی و هم اساساً در فرهنگ عمومی ما، نهادینه شده است. باید اذعان داشت این که مشکلات در کشور ما کشدار و بعضاً لاینحل باقی مانده به دلیل آن است که تمام وقت و انرژی و توانمان به دو بخش کلی تقسیم شده است: بخشی از آن صرف این می‌شود که دنبال دلیل و مدرک بگردیم تا ثابت کنیم دیگران تقصیرکارند و بخش دیگر آن نیز صرف این است که اگر دیگران گفتند ما تقصیر داریم، به هر طریقی که شده - حتی اگر لازم باشد با توسل به نوع چرخیدن قمر هفتم مشتری به دور این سیاره و اثبات تأثیرگذاری آن بر روی مسائل سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ما - آن اتهام را از خود دور سازیم. عزیزان! شما در بخشی از نامه خود نگاشته‌اید: «غالب ملت ناراضی و ناامید، اکثریت نخبگان ساکت یا مهاجر، سرمایه‌های مادی گریزان و...» و با توضیحاتی که قبل و بعد از این حکم خود داده‌اید، ریشه تمامی این مسائل و مشکلات را به دیگران چسبانده‌اید. گذشته از میزان صحت و سقم این حکم بسیار کلی، آیا واقعاً شما که «چهره‌های ناآشنایی نیستید» و قوه مقننه را نیز در اختیار دارید، برای خود هیچ سهم و نقشی در شکل‌گیری این وضعیت قائل نیستید؟ برآستی چگونه است که شما این را می‌فهمید که «مسئولان حاکمیت باید صادقانه از مردم در قبال همه قصورها و سوءتدبیرها پوزش بخواهد» اما کلیت نامه و فحوای کلام شما در طول آن به گونه‌ای است که این عذرخواهی را یکسره متوجه دیگران کرده‌اید و خود را مبرا از هرگونه «قصور و سوءتدبیری»؟ اگر چنین نیست، چرا در هیچ فرازی از این نامه، جمله یا کلمه

یا حتی کنایه‌ای از این که شما نیز به سهم خود به خاطر قصورها و سوءتدبیرهایی که داشته‌اید از مردم عذرخواهی می‌کنید، وجود ندارد؟ آیا واقعاً تصور می‌کنید که قضیه به همین سادگی است که کسانی که خود به هر حال باید پاسخگوی بسیاری از سؤالات و مطالبات جامعه باشند، با دنبال سر هم کردن یکسری شعارها، شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنند و در عوض بر کرسی انتقاد تکیه زنند؟ مسلماً این نحوه رفتار، به دلیل آن که کمتر رنگ و بویی از صداقت در آن مشاهده می‌شود، نه تنها راه به جایی نخواهد برد و گرهی از مشکلات باز نخواهد کرد بلکه با توجه به اظهارات و تفاسیر خود شما از حضور آمریکا در منطقه، تعبیر خوشایندی را نیز از این کردار شما در تاریخ به ثبت نخواهد رسانید.

حال آن که اگر هر یک از ما به اندازه یک دهم سعی و تلاشی که برای یافتن قصورها و تقصیرهای دیگران به کار می‌بریم، در پی یافتن اشکالات و نواقص کارخودمان باشیم و به اندازه یک صدم نصیحت به دیگران برای اصلاح کارشان به خودمان در این زمینه تذکر و تنبه بدهیم و به اندازه یک هزارم توقع از دیگران برای عمل کردن به برنامه‌های صحیح و مناسب، خودمان عملاً در جهت ارتقاء سطح برنامه‌ها و عملکردهایمان در حوزه وظایف و مسئولیت‌هایمان بکوشیم و صدا البته این را به معنای عدم نظارت بر یکدیگر و خودداری از نصایح مشفقانه نپنداریم، بسیار زودتر و سریعتر از آنچه تصور می‌شود، مشکلات موجود برطرف گردیده و گام‌های کشور در مسیر توسعه و پیشرفت، شتابان خواهد شد.

۴- در نامه شما عزیزان، بر دو مسأله تأکید فراوان شده و آنها را به عنوان راه‌حلهای ضروری برای خروج از بحرانهایی که بر شمرده‌اید، مطرح ساخته‌اید: «انتخابات آزاد و جلوگیری از نقض قانون اساسی دو مبنای محوری هر حکومت مردم سالار است». طبعاً از آنجا که انتخابات آزاد نیز خود زیرمجموعه قانون اساسی به شمار می‌آید، باید گفت آنچه مورد تأکید شما قرار دارد «بازگشت به اصول قانون اساسی» است. معنا و مفهوم این کلام و خواسته آن است که در حال حاضر اصولی از قانون اساسی در حال نقض شدن هستند که باید از ادامه آن جلوگیری به عمل آورد.

اما آن اصول کدامند؟ هنگامی که نامه شما را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که شما شبیه و شائبه‌ای ندارید که آیا در اموری مانند تأسیس بانکها و شرکتهای بیمه خصوصی یا مثلاً فروش معادن بزرگ یا عقد قراردادهای اعطای امتیازات بالاتر از ۴۹ درصد به خارجی‌ان یا نحوه انجام تکالیف دولت در زمینه‌های گوناگون مانند آموزش و پرورش و آموزش عالی و تحقق عدالت اجتماعی و خلاصه کثیری از این دست مسائل، اصول قانون اساسی نقض شده است یا خیر. در واقع عمده‌ترین نگرانی شما، در مورد نحوه انجام وظایف و مسئولیت‌های شورای نگهبان و در وهله بعد نیز اصول مربوط به اختیارات و مسئولیت‌های رهبری و نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت است.

در مورد نخست، به طور کلی از محتوای نامه و همچنین تأکیدی که به صراحت بر «پس از انتخابات آزاد» دارید، چنین مشخص می‌شود که معتقد به نقض قانون اساسی از سوی شورای نگهبان در جلوگیری از برگزاری انتخابات آزاد هستید. اما اگر واقعاً وضعیت همین گونه باشد که سعی در ترسیم آن دارید، ممکن است بفرمایید شما بزرگواران چگونه به مجلس راه یافته‌اید؟! آیا تلاش شما برای القای این مطلب که در ایران انتخابات آزاد وجود ندارد، قبل از هر چیز به مشروعیت خود شما لطمه وارد نمی‌آورد؟ و آیا واقعاً برای این که اتهام قتل متوجه همسایه شما شود، حاضر به خودکشی هستید؟

بلی، بنده نیز شخصاً انتقاداتی را بر نظارت استصوابی، هم به لحاظ نحوه اجرا و هم به لحاظ آثار و تبعات آن دارم و حتی بعضاً رد صلاحیت اشخاصی را دیده‌ام که در خوشبینانه‌ترین تعبیر باید گفت آدمی انگشت به دهان، میان هوا و زمین می‌ماند! اما با همه کم و زیادهایی که در نظارت استصوابی به چشم می‌خورد، بالأخره این واقعیت هم در برابر منظر عام قرار دارد که مجلس ششم با حضور اکثریتی قاطع از اعضای جبهه دوم خرداد شکل گرفته است. براستی تکلیف مردم و ما در قبال این قضیه چیست که شما از یکسو داستانهایی وحشتناک و دلهره‌آور از نحوه عملکرد شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن و پایمال شدن حق مردم از شرکت در

انتخابات آزاد تعریف می‌کنید و از سوی دیگر به چشم خود می‌بینیم که شما و دوستانتان با اکثریتی قاطع در مجلس حضور دارید!؟

در زمینه نظارت شورای نگهبان بر مصوبات مجلس و نحوه عملکرد آن در این زمینه نیز کمابیش وضعیت مشابهی وجود دارد. ممکن است ما با بعضی از دیدگاهها و نظریات شورای نگهبان در رد برخی از مصوبات مجلس، موافق نباشیم. اما آیا واقعاً عملکرد این شورا به گونه‌ای بوده است که جای هیچ‌گونه تحرکی را برای مجلس در تصویب قوانین مفید و نظارت بر عملکرد دستگاههای مختلف حکومتی در جهت بهبود وضعیت جامعه و رفع بسیاری از ضعفها و اشکالاتی که به نارضایتی عمومی دامن می‌زند، باقی نگذارده است؟

از طرفی، شما در بیانیه خود علی‌رغم این که بر نقض قانون اساسی و لزوم بازگشت به قانون اساسی تأکید فراوان کرده‌اید، ولی این نکته را ناگفته گذارده‌اید که کدامیک از عملکردهای شورای نگهبان - گذشته از ایرادات محتوایی که به آنها داریم - ناقض قانون اساسی است؟ آیا شورای نگهبان براساس نص صریح همان قانون اساسی مورد تأیید شما، مفسر رسمی قانون اساسی نیست؟

عزیزان دقت کنید! بررسی این که تفسیر شورای نگهبان مثلاً از «نظارت» چیست یا آن که چرا این شورا، یک مصوبه مجلس را می‌پذیرد و دیگری را رد می‌کند، در جای خود می‌تواند با ارائه بحثهای استدلالی و قانونی صورت پذیرد و قطعاً هم در طول زمان بسیار مفید خواهد بود اما این که اصل چنین کارهایی توسط شورا را نقض قانون اساسی و یک تخلف به شمار آوریم، نه مفید است و نه کارگشا. نکته مهم این است که در طرح مسائل حقوقی، باید سخنانی دقیق و مستند بیان کنیم اما متأسفانه از آنجا که ما بسیاری از مباحث حقوقی خود را در بیانیه‌های سیاسی عنوان می‌داریم، طبعاً از دقت ادعاها و اظهاراتمان کاسته می‌شود. به عنوان نمونه در نامه شما اشاره‌ای به تفسیر شورای نگهبان از اصل یکصدوده شده است. اما جدای از این که دیدگاه این شورا در مورد اختیارات رهبری چیست، آیا برآستی شما قادرید حتی یک مورد عملکرد یا تصمیم خلاف قانون اساسی را در این حوزه با بیان دقیق حقوقی، نشان دهید؟ یا در مورد مجمع

تشخیص مصلحت، ممکن است شما به ترکیب اعضای آن انتقادی داشته باشید، کما این که اگر مثلاً به گونه‌ای دیگر بود، چه بسا دیگری به آن انتقاد داشتند و قس علی‌هذا، اما شما که با استناد به مواردی از این دست، بحث از لزوم بازگشت به قانون اساسی می‌کنید، بهتر است مشخصاً بفرمایید در این زمینه کدام اصل از قانون اساسی نقض شده است.

بنابراین هنگامی که قصد سخن گفتن درباره قانون اساسی را داریم باید دو مسأله را از یکدیگر جدا کنیم. نخست، نص صریح قانون اساسی و حوزه اختیارات و مسئولیتهای قوا و نهادهای گوناگون قانونی و دوم دیدگاهها و نظرات خود در مورد کیفیت عملکردها و تصمیمات در هر یک از این نهادهای قانونی. ادغام و در هم آمیختن این دو مسأله با یکدیگر، نتیجه‌ای جز مبهم‌گویی و لاینحل ماندن قضایا نخواهد داشت.

۵- نمایندگان عزیز! اینک اجازه دهید به طور مشخص به بررسی برخی از ادعاهایی که در این نامه، تحت تأثیر همان روحیه افراط‌گرایی، صورت گرفته است، بپردازیم. غرض از آنچه از این پس بیان خواهد شد نیز این نیست که بنده هم سوی دیگر خط افراط‌گرایی و سپید و سیاه بینی مسائل بایستم و مدعی شوم که هیچ ضعف و فتور و نقطه سیاهی در امور و اوضاع و احوال نبوده و نیست و هر آنچه هست، سپیدی و بی‌عیب و نقصی، است. خیر. غرض آن است که صرفاً عوارض فرو غلتیدن به افراط‌گری و مطلق‌بینی را خاطر نشان سازم.

شما در فرازی از نامه خود اظهار داشته‌اید: «هنوز فضای سیاسی کشور را در سال ۷۵ از یاد نبرده‌ایم که به دلایل گوناگون در عرصه سیاست خارجی، ایران در انزوای کامل و حتی کشور در معرض تهدید نظامی قرار داشت و متأسفانه وضعیت انفعال بر فضای سیاسی کشور حاکم بود. اما دوم خرداد ۷۶ همه این تهدیدها را از بین برد و فرصتهای بسیاری را فراهم آورد.»

واقعیت این است که نه وضعیت داخلی و خارجی کشور قبل از دوم خرداد ۷۶ به آن صورت سیاه و تاریک بود و نه پس از آن، به یکباره سراسر تبدیل به نور و روشنایی شد. نه قبل از آن، به صورت کامل منزوی و منفعل بودیم و نه پس از آن صحنه‌گردان و فعال مایشاء. خلاصه نه این بود و نه آن.

به طور کلی شما راجع به وضعیت قبل از دوم خرداد ۷۶، سه نکته را خاطرنشان ساخته‌اید: «انزوای کامل»، «وجود تهدید نظامی علیه کشور» و «حاکمیت انفعال بر فضای سیاسی کشور». حال ببینیم این مدعیات تا چه حد منطبق بر واقعیات هستند.

فرموده‌اید کشور در انزوای کامل قرار داشت. برای ارزیابی میزان صحت و سقم این ادعا دستکم باید به بررسی دو شاخصه مهم پرداخت که عبارتند از سطح روابط سیاسی خارجی و وضعیت مبادلات اقتصادی با دیگر کشورها.

مسئله روابط سیاسی ایران با دیگر کشورها بعد از پیروی انقلاب، داستان طول و درازی دارد که در حوصله این مقال نیست. بی‌تردید پیچ و خمهایی که سیاست خارجی کشورمان طی بیش از دو دهه گذشته طی کرده و نقش عناصر و گروههای مختلف در چگونگی پیمودن این مسیر باید روزی بدقت نگاشته شود تا امکان هرگونه تحریف و تکذیبی را در آینده از بین ببرد. اما به هر حال، اگر نگاهی گذرا نیز به این مسئله بیاندازیم، خط برقراری روابط و باصطلاح تنش‌زدایی با غرب، طی سالهای قبل از خاتمه جنگ تحمیلی توسط یکی از معاونان وقت وزارت امور خارجه آغاز شد که البته انتقادات بسیار تندی را نیز به همراه داشت. اما این خط هیچگاه از فعالیت بازنايستاد و بویژه پس از پایان جنگ و روی کارآمدن دولت آقای هاشمی رفسنجانی، به واسطه وجود همین خط در وزارت امور خارجه و همچنین تعبیر و تفسیرهایی که پیرامون شخصیت و تمایلات سیاسی آقای هاشمی رفسنجانی در محافل سیاسی و خبری غربی وجود داشت، استقبال گسترده‌ای را از ایشان و بویژه خط دیپلماسی آن دولت، در رسانه‌ها و دستگاههای دولتی غربی و همچنین کشورهای منطقه شاهد بودیم. در ادامه و پس از گذشت مدتی شاهد بودیم که صدام حسین نیز با نگارش نامه‌هایی به رئیس‌جمهور وقت، کلیه حقوق ایران در قرارداد الجزایر را به رسمیت شناخت. این پیروزی بسیار بزرگی برای کشور ما در صحنه بین‌المللی به حساب می‌آمد که به دنبال آن، با اتخاذ سیاست عاقلانه ایران در عدم همراهی با رژیم بعثی به هنگام هجوم به کویت، به ویژه کشورهای منطقه احترام خاصی را برای کشورمان قائل شدند و بعضاً به گناه و اشتباه خود در کمک به صدام حسین طی دوران جنگ نیز

اعتراف کردند. البته از این سو نیز تلاش برای بهبود روابط با این کشورها جریان داشت به طوری که حتی تز «ایران و عربستان به عنوان دو بال جهان اسلام» نیز از بطن دیپلماسی مورد عنایت و عمل وزارت امور خارجه به گوش رسید و بعدها نیز شاهد رفت و آمدهای مقامات بلندپایه دو کشور بودیم که نیازی به شرح و تفصیل آن نیست. به راه افتادن جریان «گفت‌وگوهای انتقادی» را نیز از یاد نبرده‌ایم که در جهت نزدیکی مواضع و روابط ایران با اروپا و در واقع دنیای غرب صورت گرفت و در این راستا، شوق و ذوق گسترش روابط با غرب چنان در روح بعضی‌ها غلیان یافت که نزدیک بود کاری را که نباید انجام، و عرق شرم را بر پیشانی تمامی دوستان و پایبندان به اصول انقلاب و راه امام بنشانند.

بنده در اینجا اصلاً قصد بحث تفصیلی برای قضاوت و ارزش‌گذاری بر آنچه صورت گرفته است را ندارم. غرض از ذکر این مختصر آن بود که صرفاً با یاد از گذشته، این نکته را خاطرنشان سازم که چه نیکوست آدمی اگر قدم در راهی می‌گذارد - راه خوب یا راه بد - و به آن اعتقاد دارد، دستکم حق «پیشکسوتان» را به رسمیت بشناسد تا رسم حق شناسی در کشور پایدار بماند و بعدی‌ها نیز بر منبای همین رویه، رفتار کنند و سخن بگویند. ولی متأسفانه شما به گونه‌ای از انزوای ایران در سال ۷۵ سخن گفته‌اید که گویی این شما بوده‌اید که برای اولین بار، مغرب زمین را کشف کرده‌اید!

بلی، این درست است که در حوالی سال ۷۵، به خاطر همان کار شرم‌آوری که عده‌ای قصد تن دادن به آن را داشتند و بحمدالله از ارتکاب آن جلوگیری به عمل آمد، چه بسا غربیها نیمچه اخمی هم به ما کرده باشند، اما اولاً قرار نیست برای دیدن لبخند غربیها هر خفتی را پذیرا باشیم و ثانیاً آن اخم و تخم‌ها هم چیزی جز یک ژست مقطعی نبود و در روند آنچه جریان داشت، چیزی به حساب نمی‌آمد. ضمناً در زمینه روابط با کشورهای اسلامی و منطقه نیز یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که کشور ما در آخرین نشست کنفرانس سران کشورهای اسلامی قبل از سال ۷۶، به عنوان ریاست آتی این کنفرانس برگزیده شد و تهران به عنوان محل برگزاری اجلاس سران انتخاب گردید. به همین مناسبت نیز کارهای اجرایی برای فراهم آوردن مقدمات و

زمینه‌های برگزاری این اجلاس در تهران طی سالهای ۷۴ الی ۷۶ در جریان بود که از جمله مشهودترین آنها، احداث ساختمان محل برگزاری اجلاس را می‌توان نام برد. البته زمان برگزاری این اجلاس در اواخر سال ۷۶ بود که طبعاً جناب آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور وقت، ریاست آن را برعهده گرفتند. اما آیا این که کشورهای اسلامی، ایران را به ریاست اجلاس سران کشورهای اسلامی انتخاب می‌کنند، نشانه منزوی بودن کشور ما در آن مقطع زمانی است؟

اما در زمینه روابط اقتصادی، با سادگی و سهولت بیشتری می‌توان به قضاوت در مورد ادعای مطروحه در نامه شما نشست چراکه کافی است نگاهی به حجم وامها و اعتبارات پرداخت شده به ایران از سال ۶۸ به بعد ببینیم. باز هم لازم به تکرار می‌دانم که قضاوت درباره خوب یا بد بودن سیاست وام‌گیری از خارج و نحوه مصرف اعتبارات دریافتی در داخل، بحث جداگانه‌ای است و فعلاً به آن کار نداریم. در اینجا صحبت بر سر این است که آیا می‌توان کشوری را که دولتهای غربی - به هر دلیل - پس از سال ۶۸ حاضر به پرداخت دهها میلیارد دلار وام و اعتبار به آن شده‌اند منزوی دانست؟ آیا تئوری جدیدی ابداع شده است که در آن یکی از شاخصه‌های انزوای سیاسی هم گرفتن دهها میلیارد دلار وام از خارج است؟ راستش در دوران پست مدرنیسم که گویا همه ضوابط به هم ریخته یا قرار است به هم بریزد، اگر هم چنین تئوریهایی وضع شوند، چندان نباید تعجب کرد!!

حال که سخن به اینجا رسید، بد نیست اگر ذکر خیری نیز از منتقدان آن روز این‌گونه دیدگاهها و برنامه‌های دیپلماتیک و اقتصادی به میان آوریم. شاید پر بیراه نباشد اگر بگوییم روزنامه سلام در سال ۷۰ اساساً بر مبنای انتقاد و بلکه اعتراض به سیاستهای دولت آقای هاشمی رفسنجانی که در واقع در دست عناصر تشکیل‌دهنده کارگزاران سازندگی بود، پایه‌گذاری شد. در آن زمان روزنامه سلام به عنوان مهمترین تربیون جناح موسوم به چپ با هسته مرکزی «مجمع روحانیون مبارز» به شمار می‌آمد و بر مبنای دیدگاههای سیاسی و اقتصادی آن روز گردانندگان خود، بسیاری از اموری را که به اختصار یادی از آنها کردیم، مورد اعتراضهای تند خود قرار می‌داد.

طبعاً مجموعه افرادی که آن زمان در جناح چپ گرد آمده بودند و بعدها از جمله عناصر اصلی شکل‌دهنده به جبهه دوم خرداد شدند، جملگی به نام و نشان معلوم و مشخص هستند و مواضع آنها درباره مسائل سیاست خارجی و برنامه‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری خارجی و غیره و غیره نیز بویژه در روزنامه سلام ثبت و ضبط است. اما دو صد حیف که روزنامه سلام از جمع روزنامه‌های فعال کشور کنار رفت و به این ترتیب زمینه رجوع به سوابق افکار و عملکردها، تا حد بسیار زیادی زایل گشت. راستش هنگامی که سیر و مراحل دگرگونی و دگردیسی تفکرات و نظرات بعضی افراد و گروهها را از دیروز تا امروز می‌بینم و از سوی دیگر تعطیلی روزنامه سلام به عنوان آرشیو تفکرات سابق آنها را در نظر می‌آورم، وسوسه شیطان در دلم می‌نشیند و چنین به نظر می‌آورد که روزنامه سلام در مقطعی از زمان می‌بایست تعطیل شود چراکه حضور آن در صحنه به معنای وجود یک تابلوی در پیش چشم و یک آرشیو فعال اما ناهمخوان با مرحله جدید بینشها و منشهای عده‌ای بود که دیگر تمایلی به رواج داشتن نظرات سابق خود نداشتند و بویژه از دسترسی نسل جدید و پرتعداد جوان به آن دیدگاهها و نظرات، دچار نگرانی و تشویش می‌شدند. لذا در یک حرکت با نتایج کاملاً معلوم و مشخص، زمینه سرازیر شدن آن تابلو را به بایگانی راکد و دور شدن از پیش‌چشمان، فراهم ساختند. البته من همواره بر شیطان دو صد لعنت فرستاده‌ام و از شر وسوسه‌های او به خدا پناه برده‌ام.

عزیزان! نکته دیگری که شما در مورد سال ۷۵ بیان داشته‌اید، وجود تهدید نظامی علیه کشور بود. بنده هرچه خواستم نشانه‌هایی از «تهدید نظامی» به معنای واقعی خود را در آن سال به دست آورم، نتوانستم. لذا تنها احتمالی که توانستم بدهم آن بود که منظور شما، سال ۶۵ بوده است که ایران درگیر جنگ تحمیلی بود و اشتهاها سال ۷۵ را قید کرده‌اید.

و اما در مورد فضای سیاسی کشور ۷۵، گفتنیها بسیار است. اگر منظور شما از حاکمیت انفعال بر فضای سیاسی کشور، برکنار بودن نیروهای سیاسی موسوم به چپ از صحنه سیاسی است، در این صورت بهتر بود حداقل به زمان انتخابات چهارمین دوره مجلس یعنی اواخر سال ۷۱ اشاره می‌کردید که بخشی از نیروهای طیف چپ امکان حضور در انتخابات را

نیافتند و بخش دیگر هم با ناکامی شدید مواجه شدند. به دنبال بروز این وضعیت بود که روح یأس و ناامیدی شدیدی بر این طیف حاکم شد و عناصر برجسته آن راه انزوا گزینی و گوشه‌نشینی را برگزیدند. این که چگونه مجدداً عناصر برجسته و اصولگرای طیف چپ تشویق به حضور در صحنه سیاست شده و بتدریج فعالیت خود را در این عرصه آغاز کردند، ماجرای دارد که شما هم قطعاً از آن بی‌اطلاع نیستید. اما گذشته از این، آنچه مهم است این که به مرور زمان شاهد نزدیکی برخی از عناصر سیاسی درون طیف چپ به نیروهای کارگزاران سازندگی بودیم. این که علل و عوامل این پیوند چه بود، مسأله‌ای دیگر است اما به هر حال، سال ۷۵ را باید اوج فعالیت سیاسی و اقتصادی کارگزاران به شمار آورد که البته عناصر طیف چپ نیز از مواهب این فعالیتها بی‌بهره نبودند. مهمترین دستاورد این همراهی و همگامی نیز هنگامی مشخص شد که پیوندی عمیق میان کارگزاران و طیف چپ در جریان انتخابات ریاست جمهوری در سال ۷۶ شکل گرفت. بنابراین به نظر نمی‌رسد طرح این ادعا که در سال ۷۵ انفعال بر فضای سیاسی کشور حاکم بوده است، چندان مقرون به صحت باشد. اتفاقاً سال ۷۵ را باید یکی از نقاط عطف در تاریخ سیاسی اخیر کشورمان به شمار آورد که در آن فعل و انفعالات فراوانی صورت گرفت و پایه بسیاری از وقایع بعدی بنیان گذارده شد.

البته شاید شما در طرح این ادعای خود، اشاره‌ای به رفتارها و عملکردهای عده‌ای کج سلیقه یا ناآگاه یا بازی خورده داشته‌اید و تحرکات آنها را باعث رکود و انفعال فعالیت‌های سیاسی قلمداد کرده‌اید. اگر چنین باشد این بیشتر به یک شوخی شباهت دارد. واقعیت این است که در عالم سیاست، هیچ چیزی خواستنی‌تر، خوشایندتر و دلچسب‌تر از وجود افرادی با آی‌کیوی پایین در جبهه مقابل نیست و تعداد این افراد هرچه بیشتر، بهتر. اگر چنین موهبت عظمایی نصیب شد تنها کافی است در ابرو گره افکند و در جیب، بشکن زد. چنین رقبایی، خود جور همه کارها را خواهند کشید، آن هم بی‌جیره و مواجب.

حال اجازه دهید در همین جا، نکته دیگری را یادآور شوم. اگرچه در اوایل سال ۷۶ بسیاری از شرایط و عوامل برای جناح موسوم به چپ به منظور حضور در انتخابات ریاست

جمهوری مهیا بود اما یک مشکل بزرگ بر سر راه این طیف قرار داشت و آن نداشتن کاندیدا بود. شاید به خاطر پیش‌بینی همین وضعیت بود که دو تن از افرادی که بعدها در شکل و شمایل قهرمانان جبهه دوم خرداد ظاهر شدند، برخلاف نص صریح قانون اساسی، پیشنهاد حضور رئیس جمهور وقت را برای سومین دور متوالی در انتخابات ارائه دادند. به هر حال بعد از شکست این طرح و رد پیشنهاد کاندیداتوری از سوی مهندس میرحسین موسوی و مهمتر از همه، پاسخ معروف آقای خاتمی که حکایت از بی‌انگیزگی و امتناع جدی ایشان از ورود به صحنه انتخابات داشت، براستی طیف دوم خرداد با یک بحران مواجه بود. دقیقاً به همین خاطر بود که طرف مقابل، نه تنها خویش را پیروز مطلق میدان می‌انگاشت بلکه در حال ریزنی برای تعیین اعضای هیأت دولت خود بود. البته رنگ به رنگ شدن «بزمچه‌های سیاسی» را در چنین اوضاع و احوالی نیز از یاد نبرده‌ایم که اجازه می‌خواهم به خاطر مشمزئه کننده بودن حالات و رفتارهای آنها، از ذکر و یادآوری بیشتر آن خودداری کنم.

بزرگواران! آیا واقعاً از یاد برده‌اید که چگونه آن بن‌بست شکسته شد و روند پیشرفت قضایا به سمت خلق حماسه دوم خرداد آغاز گردید؟ و آیا رسم انصاف، آزادگی و جوانمردی این نیست که هرگاه از دوم خرداد یادی می‌کنیم، «تمام حقیقت» را بگوییم؟

۶- همان‌گونه که شما نیز در نامه خود خاطر نشان ساخته‌اید بعد از دوم خرداد، حوادث تلخ و شیرین زیادی داشته‌ایم. بدیهی است ارزیابی ما از این وقایع باید مطابق با واقعیات باشد تا بتوانیم قضاوت صحیحی را از آنچه گذشت داشته باشیم. نامگذاری سال ۲۰۰۱ به عنوان سال «گفت‌وگوی تمدنها» بی‌تردید در وهله نخست یک افتخار برای ملت بزرگ ایران محسوب می‌شود و لذا این ملت باید قدردان رئیس جمهور منتخب خود جناب آقای خاتمی نیز باشد که در طرح و بسط این موضوع، درایت و جدیت‌های خاصی را از خود نشان دادند. اما در عین حال، نباید راجع به این مسأله دچار غلو شد و چنین پنداشت که این مسأله، ایران را به کشوری کاملاً فعال در عرصه بین‌المللی مبدل ساخت و «تمامی تهدیدها»ی داخلی و خارجی علیه ما را از بین برد. این نکته کاملاً روشن است که مسائل بین‌المللی از جنبه‌ها، زوایا و اجزای گوناگونی شکل

گرفته و لذا در تجزیه و تحلیل آنها نباید ساده‌اندیشی به خرج داد. به عنوان نمونه، اگرچه سال ۲۰۰۱ به عنوان سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نامگذاری شد، اما این مسأله تا چه حد بر واقعیات موجود در عرصه بین‌المللی تأثیر گذارد؟

جان سخن در اینجا آن است که مسائل را در حد و اندازه واقعی خود ببینیم و صدالبته بعید می‌نماید شما عزیزان نیز نزد خویش تحلیلی غیرواقعی از این مسأله و دیگر مسائل سیاست خارجی داشته باشید اما این که چرا تلاش کرده‌اید تا هر آنچه انتساب به دوم خرداد دارد را به صورت غلوآمیزی به نمایش بگذارید، طبعاً دلایل خاص خود را دارد که درک آنها چندان هم مشکل نیست. به این ترتیب متأسفانه ناچار از ارائه اطلاعات نادرستی به مخاطبان خود نیز شده‌اید. مثلاً چنین عنوان کرده‌اید که «رئیس جمهور وقت آمریکا برای ادای احترام به ملت ایران، در سفر آقای خاتمی به نیویورک، به دنبال فرصت برای دیدار با رئیس جمهور ایران بود.» اولاً، این که اساساً دولت آمریکا برای دیگر ملتها چقدر احترام قائل است، مسأله غامضی نیست که نیاز چندان به شرح و تفصیل و تفسیر آن باشد. نگاهی کوتاه به عملکردهای این دولت طی چند دهه اخیر بروشنی میزان احترام آن را به دیگر ملتها و از جمله ملت ایران نشان می‌دهد. ثانیاً، آیا براستی تنها راه ادای احترام رئیس جمهور آمریکا به مردم ایران، دیدار با رئیس جمهور کشورمان بود، آن هم در حالی که آقای خاتمی از وجود دیوار بلند بی‌اعتمادی بین ما و آنها سخن به میان آورده و توطئه‌گریهای آمریکا علیه مردم و کشور ما و همچنین ملتهای منطقه با شدت تمام ادامه داشته و دارد؟ آیا بهتر نبود دولت آمریکا در صورتی که کوچکترین تمایلی به ادای احترام به مردم ایران داشت، اقدامی عملی در این جهت به نشانه حسن نیت صورت می‌داد و دستکم به اندازه یک سانتی‌متر از ارتفاع آن دیوار بلند بی‌اعتمادی می‌کاست؟ و آیا براستی به فرض این که رئیس جمهور آمریکا را بترصد فرصتی برای دیدار با رئیس جمهور ایران بیانگاریم، واقعاً نمی‌دانیم اهداف و انگیزه‌های او و سیاستمداران آمریکایی از ترتیب دادن چنین ملاقاتی، چه می‌تواند باشد؟ ثالثاً، اصلاً آن که در چاه افتاد، حسن و حسین نبودند بلکه یوسف بود!

متأسفانه باید گفت شما عزیزان تحت تأثیر همین روحیه «واقع‌بینی»، آن جمله خانم آلبرایت را نیز مصادره به مطلوب کرده و تعبیر به «عذرخواهی رسمی» وزیر امور خارجه وقت آمریکا «به خاطر برخی سیاستهای گذشته آمریکا در قبال ایران» کرده‌اید.

ببینید عزیزان! شما باید به بار معنایی و مفهومی آنچه به عنوان سند از شما به یادگار می‌ماند و بعدها می‌تواند مورد استناد قرار گیرد، توجه و عنایت لازم را مبذول دارید. شما هنگامی که سخن از «عذرخواهی رسمی» به میان می‌آورید، یعنی آن که دولت آمریکا مسئولیت اشتباهات خود را در رفتارها و عملکردهای گذشته‌اش راجع به ایران را پذیرفته است. لذا این مسأله بار حقوقی و مالی عظیمی را برای دولت آمریکا به دنبال دارد و این دولت ضامن خسارات هنگفتی محسوب می‌شود که بر اثر آن «اشتباهات» متوجه ملت ایران شده است. بنابراین نخستین سؤالی که مطرح می‌شود این که به فرض دیگران ساکت ماندند، چرا شما نمایندگان و موکلان این ملت شریف، بر مبنای همین عذرخواهی رسمی، گامی در جهت تأدیه حقوق مردم ایران برنداشتید؟ آیا خساراتی که ملت ایران پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ متحمل شدند، اندک بود که به سادگی بتوان از آن چشمپوشی کرد؟ مگر نه این که طی سالهای گذشته آمریکا به صورت یک جانبه، صدها میلیون دلار از اموال و دارائیهای ملت ایران را بر مبنای شکایتها و ادعاهای واهی، از طریق احکام قضایی دادگاههای داخلی خود - و نه حتی دادگاههای بین‌المللی - مصادره کرده است؟ آیا با توجه به این مسأله، شما که معتقدید آمریکا رسماً مسئولیت اشتباهات خود را - دستکم درباره برخی سیاستهای گذشته‌اش در قبال ایران - پذیرفته است، نمی‌بایست حداقل به عنوان یک اقدام سمبلیک به طرح دعوی علیه این کشور در دادگاههای بین‌المللی پردازید؟ چرا چنین کاری از سوی شما عزیزان، صورت نگرفت؟ البته هنوز هم فرصت باقی است زیرا به هر تقدیر وزیر امور خارجه وقت آمریکا، دخالت آن کشور را در کودتای ۲۸ مرداد پذیرفته است و همین مسأله می‌تواند ^{۳۱}محمل خوبی برای اقامه دعوی علیه کاخ سفید به شمار آید. بنابراین چشم براه اقدامات شما نمایندگان عزیز در این زمینه هستیم.

اما نکته مهمتر و حساس‌تر این که وقتی شما مدعی می‌شوید آمریکا از ایران رسماً عذرخواهی کرده است، در واقع از نگاه مقامات آمریکایی، بزرگترین «اهانت و اتهام» را به آن روا داشته‌اید و این چیزی نیست که دولتمردان متکبر، مستکبر و پرتبختر آمریکا بسادگی از آن بگذرند و چه بسا در آینده شما را به همین خاطر مورد بازخواست قرار دهند، چراکه اساساً این گونه عذرخواهی در قاموس سیاسی و فرهنگی آمریکاییها جای و جایگاهی ندارد. مگر آمریکا از کشتار هزاران هزار ویتنامی با انواع سلاحها و بمب‌های انفجاری و شیمیایی و برجای گذاردن تأثیرات دامنه‌دار و وحشتناک ژنتیکی و زیست محیطی در این کشور، عذرخواهی کرده است؟ مگر آمریکا از به کارگیری بمب‌های اتمی در شهرهای هیروشیما و ناکازاکی و قتل عام دهها هزار انسان در یک لحظه و مجروح و مصدوم و معیوب ساختن صدها هزار تن در همان موقع و در طول زمان، عذرخواهی کرده است؟ مگر آمریکا از روی کار آوردن رژیمهای وابسته و دیکتاتوری در آمریکای لاتین و سرنگون ساختن حکومتهای مردمی و چپاول سرمایه‌های ملی مردم آن قاره در طول حدود یک قرن گذشته، عذرخواهی کرده است؟ مگر آمریکا از سالها حمایت بیدریغ خود از رژیم‌های نژادپرست در رودزیا (زیمباوه) و آفریقای جنوبی که تفریحات سالم! دست‌اندرکاران آنها، شکار انسانهای سیاه پوست بود، ابراز ندامت و عذرخواهی کرده است؟ مگر آمریکا از همکاری با رژیم صهیونیستی در سرکوب و قتل عام ملت فلسطین و دیگر ملت‌های عرب و مسلمان که تنها گناهشان دفاع از خود و سرزمینشان در برابر اشغالگری صهیونیستها است، عذرخواهی کرده است؟

به یقین اگر بخواهیم سیاه‌های از سیاه‌کاریهای آمریکا را در اینجا ارائه دهیم، به تطویل بیش از حد این نوشتار خواهد انجامید و بهتر آن است که با رجوع به مکتوبات موجود در این زمینه از عمق فجایع آفرینی آمریکا برای دیگر ملت‌ها - به صورتهای مختلف - اطلاع یافت. اما آنچه در مجموع باید گفت این که از همان ابتدای شکل‌گیری کشوری به نام آمریکا، یعنی از زمان آغاز ورود مهاجران اروپایی به سرزمین سرخپوستان و دست یازیدن به نسل‌کشی وحشیانه آنها با سلاحهای آتشین، تا هنگامی که صدها هزار انسان سیاه پوست به عنوان برده در این سرزمین

اشغالی تحت طاقت‌فرساترین شرایط به کار گرفته شدند و هزاران تن از این انسانها، در شرایط سخت بردگی، جان سپردند و تا اکنون که ناوها و هواپیماها و نظامیان آمریکایی در هر گوشه و کنار جهان حضور یافته و به بهانه‌های گوناگون دست به مداخله نظامی می‌زنند، هیأت حاکمه آمریکا همواره جنایات خود را تحت لوای متمدن سازی، استقرار صلح و دفاع از حقوق بشر، توجیه کرده است و لذا نه تنها خود را ملزم به عذرخواهی از این و آن نمی‌داند بلکه مستحق تقدیر و تشکر نیز قلمداد می‌کند.

بر همین قیاس، خانم آلبرایت نیز هیچگاه از ملت ایران «عذرخواهی رسمی» نکرد. آنچه او گفت این بود که دولت آمریکا ناراحتی ملت ایران را از کودتای ۲۸ مرداد، درک می‌کند ولی آمریکا نیز دلایل خاص خود را در این زمینه داشت. این جمله کلیشه‌ای که مقامات دولتی آمریکا آن را در مواقع خاص به کار می‌گیرند نه تنها هیچ‌گونه نشانی از عذرخواهی دولت آمریکا از ملت ایران در خود ندارد بلکه برخلاف ظاهر فریبنده آن، تأکیدی مجدد بر اعتقاد مقامات کاخ سفید به درستی عملکردهای پیشین خود و اسلافشان است.

از طرفی فراموش نکرده‌ایم که این جمله دقیقاً در زمانی بیان شد که مباحثی پیرامون شخصیت و عملکرد مرحوم دکتر محمد مصدق در ایران بالا گرفته بود و لذا طرح این مسأله از سوی خانم آلبرایت بیش از آن که بر مبنای احترام به مردم ایران و به منظور عذرخواهی از آنان باشد، مبتنی بر اغراض شیطنت‌آمیز و انگیزه‌های خاص دیگری بود و هیچ‌گونه صداقتی در آن وجود نداشت. صداقت را زمانی می‌شد و می‌شود در اظهارات و مواضع هیأت حاکمه آمریکا دید که به خاطر تمامی ظلمها و ستمهایی که از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به ایران روا داشته تا اقدامات توطئه‌گرانه‌ای که تا حال حاضر دنبال می‌کند، از مردم ایران معذرت و پوزش بخواهد. اما عملکرد آمریکا، درست نقطه مقابل لپس وضعیت را نشان می‌دهد. به عنوان نمونه دولت آمریکا نه تنها از سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری ایران و به شهادت رساندن ۲۹۰ مسافر غیرنظامی آن، عذرخواهی نکرد بلکه اقدام معنادار آن در اعطای مدال شجاعت به فرمانده جنایتکار ناو وینسنس، دهن کجی آشکاری نه تنها به ملت ایران بلکه به کل انسانیت و جامعه

بشری بود. این در واقع همان خوی پلیدی است که هیأت حاکمه آمریکا از شیطان به ارث برده است و به خاطر تجمع همین خصلتها در آن است که امام بزرگوارمان، لقب «شیطان بزرگ» را بر آن نهاد. شیطان نیز پس از آن که از امر پروردگار در سجده به آدم و بزرگداشت مقام آدمیت، امتناع و استکبار ورزید، نه تنها از این عمل زشت خود توبه نکرد و عذر نخواست بلکه وقیحانه عزم خویش را برای استمرار اعمال منحرفانه و فاسد خود، اعلام داشت.

۷- نمایندگان گرامی! ادعای شما در مورد مسائل داخلی پس از دوم خرداد مبنی بر این که اولاً «دورنمای توسعه همه جانبه امیدار کننده گردید» و ثانیاً «شاخصهای کلان اقتصادی نیز حرکتی امیدبخش را برای درمان بیماریهای مزمن و تاریخی اقتصاد کشور نوید داد»، نیز عاری از روح بزرگنمایی نیست.

شما خود بخوبی می دانید «توسعه همه جانبه» و «درمان بیماریهای مزمن و تاریخی اقتصاد کشور» که در واقع دو روی یک سکه به شمار می آیند، اموری نیستند که بسادگی امکان پذیر باشند و نیاز به برنامه ریزیهای بسیار گسترده و سنجیده و کار و تلاش و همکاری و همیاری تمامی مسئولان و مردم ایران دارند و در صورت مهیا بودن تمام زمینه ها، شاید بعد از سالها آن هم با احتیاط، بتوان مطالبی را در این زمینه بیان داشت. البته به همین خاطر هم ساختار واژگانی جملاتی که در آنها چنین ادعاهایی مطرح شده، به گونه ای کلی تنظیم گردیده تا در صورت ضرورت باب هرگونه توجیه و تفسیری برای نویسندگان و امضاکنندگان این متن، باز باشد. اما مسأله اینجاست که چه لزومی دارد تا با به کارگیری چنین عبارات و ادعاهایی که می تواند ذهنیات نادرست و ساده انگارانه ای را در مخاطبان شکل دهد، آنها را از واقعیات دور سازیم؟ متأسفانه باید گفت این دنباله همان راه و روشی است که در خرداد ۷۶ نیز سعی داشت تصویر یک معجزه گر را از آقای خاتمی در اذهان حک کند، به خیال آن که این خدمت و دوستی در حق ایشان و حماسه دوم خرداد است، حال آن که چنین نیست. وقتی شما بدون آن که هنوز واقعاً کار و برنامه ریزی چندانی صورت گرفته باشد، به مردم مژده می دهید که «دورنمای توسعه همه جانبه» نمایان شده و حرکت در جهت «درمان بیماریهای مزمن و تاریخی اقتصاد کشور»

آغاز گردیده است، چنان حجم عظیمی از انتظارات و توقعات را در میان مردم دامن می زنید که اگرچه در مراحل اولیه، ابزار و وسیله خوبی برای سرکوب جناح مقابل به شمار می آید اما پس از گذشت چندی، به این دلیل که مردم آن انتظارات را برآورده شده نمی بینند، آن گاه این توقعات به ضد خود تبدیل می گردد و تأثیرات منفی ناشی از یأس و ناامیدی بزرگی که در روح و جان مردم جوانه زده است، نه تنها یک جناح و جبهه بلکه کل مسائل مملکت را تحت الشعاع قرار می دهد. آیا بهتر نیست با ارائه آمار و ارقام و نمودارها متقن، مشخص و قابل اثبات و همچنین بیان سخنان دقیق و مستند، آحاد مردم کشورمان و بویژه نسل جوان را به شنیدن، دیدن و تفکر درباره واقعیات عادت دهیم و پیش و بیش از آنان، خود به این حسنات عادت کنیم. در این صورت، مسلماً در نقل مسائل به گونه ای عمل نخواهیم کرد که خدای ناکرده سهواً یا عمداً حرفها و اظهارات افراد را از مواضع خود دچار انحراف یا تحریف سازیم. به عنوان نمونه آنجا که سخن از «اقدامات تخریبی» مخالفان آقای خاتمی به میان آورده اید، چنین نگاشته اید که «به قول آقای خاتمی هر ۹ روز یک بحران آفرینند». این در حالی است که هنوز مدت زمان زیادی از بیان این مسأله توسط رئیس جمهوری نگذشته و همچنان در حافظه تاریخی خود داریم که ایشان هرگز نگفتند مخالفان من هر ۹ روز یک بار برای دولت بحران آفرینند بلکه اظهارات آقای خاتمی حاکی از مواجهه هر ۹ روز یک بار دولت ایشان با یک بحران بود و این بحرانها اعم بودند از کارشکنی هایی که در مقابل ایشان توسط افراد و گروههایی صورت می گرفت تا سوانح و حوادث طبیعی مثل سیل و زلزله و همچنین مسائل گوناگون در عرصه بین المللی و منطقه ای و غیرذلک. بنابراین عادت به دقیق سخن گفتن، موجب می شود تا کسانی که افتخار نمایندگی ملت را برعهده دارند، دچار چنین اشتباهاتی در نقل مطالب و مسائل نشوند.

۸- بزرگواران! بخشی از نامه شما به لیست کردن مواردی تحت عنوان اقدامات تخریبی یا چیزی شبیه به آن برای «فرصت سوزی و شکست اصلاحات و برنامه های رئیس جمهور» اختصاص یافته است که در این زمینه به مسائلی مانند قتل های زنجیره ای، جنایت کوی دانشگاه،

تعطیلی مطبوعات و رسانه‌ها، دستگیری فعالان سیاسی، سرکوب دانشجویان و دانشگاهیان و موارد مختلف دیگر اشاره کرده‌اید.

همان گونه که پیش از این نیز عرض شد، برای «شناخت» دقیق هر یک از مسائل مورد اشاره شما، نیاز به بحث‌های مستند و مفصلی وجود دارد. به عنوان نمونه قتل‌های زنجیره‌ای، ماجرای پیچیده‌ای بود که به اعتقاد بنده هدف اصلی و اساسی آن وارد آوردن ضربه‌ای محکم به دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کشور در حد فروپاشاندن آن و فراهم آوردن زمینه مناسب برای هرگونه فعالیتی در جهت ضربه زدن به اصل نظام بود. همان‌گونه هم که شاهد بودیم این ماجرا در ادامه یعنی در مرحله بازجویی از متهمان، وارد مراحل پیچیده‌تری هم شد و حرف و حدیث‌های بسیاری نیز از افراد مختلف در دو طیف سیاسی در این باره به گوش رسید. با این همه، همچنان زوایای مختلف این ماجرا در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و انگشت اتهام از سوی افرادی در هر دو طیف سیاسی به طرف مقابل نشانه رفته است. بنده در اینجا قصد وارد شدن به این مسأله را ندارم اما غرض از ذکر این نکته آن بود که این گونه مسائل، پیچیدگیهای خاص خود را دارند و همان‌گونه که شما در نامه خود، مسأله را مصادره به مطلوب کرده و از آن در جهت منافع سیاسی خود بهره می‌گیرید، دیگران نیز به همین نحو عمل کرده و می‌کنند و دلایل خاص خود را نیز بدین منظور ابراز می‌دارند. در مورد حادثه بسیار تلخ کوی دانشگاه نیز مسأله به همین ترتیب است. در این زمینه نیز اظهارات و مکتوبات فراوانی برجای مانده و هر یک از زوایای مختلفی به تجزیه و تحلیل ماجرا پرداخته‌اند و در نهایت، دیگری را مسئول این ماجرا دانسته‌اند. آنچه بنده شخصاً معتقدم این که اگرچه برخی تحریکات و بی‌تدبیرها در اصل شکل‌دهی به این ماجرا دخیل بود، اما آنچه باعث اوجگیری مسائل و به وجود آمدن حوادث بسیار تلخ و ناگوار شد، این بود که عناصر افراطی دو طرف، میدان‌دار این میدان شدند. البته بدیهی است هنگامی که آتش یک فتنه توسط چنین عناصری شروع به زبانه کشیدن می‌کند، دشمن نیز بیکار نمی‌نشیند و به دنبال صید ماهی خود از این آب گل‌آلود برمی‌آید. به این ترتیب، مجموعه‌ای از حوادث و مسائل در یک ماجرا، گرد هم می‌آید که اگر خواسته باشیم

قضاوت و ارزیابی درستی در مورد آن داشته باشیم، نیاز به تجزیه و تحلیل عمیق دارد. نمونه دیگر این که شما به «دستگیری فعالان سیاسی» اشاره کرده‌اید بدون این که هیچ‌گونه تفکیکی میان افراد مختلف با اتهامات و جرم‌های گوناگون در این زمینه قائل شوید. آیا واقعاً به نظر شما هر کسی به صرف «فعال سیاسی» بودن، مجاز به هر کاری تحت این عنوان است و هیچکس هم حق تعرض به او را ندارد؟ بله، بنده هم با دستگیری و حبس برخی از این افراد مخالفم ولی این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که هر یک از این افراد وضعیت خاص خود را دارند و نمی‌شود همین طور کلی و فله‌ای، در مورد همه آنها یک حکم صادر کرد، و آن هم چنان حکم شداد و غلاظی که گویی تمامی فعالان سیاسی کشور در زندانند و مطالب و مقالات و کتابها و سخنرانیها و غیره و غیره آنها، از درون زندان به بیرون درز پیدا کرده است. من نمی‌گویم باید نسبت به وضعیت کسانی که در حال محاکمه یا در زندانند بی‌تفاوت بود. هرگز! اعتقاد بنده این است که شما نمایندگان عزیز نه تنها باید نسبت به وضعیت یکایک این تعداد از فعالان سیاسی، حساس و پیگیر باشید، بلکه از آنجا که نمایندگان تمام مردم به شمار می‌آید و نه صرفاً بعضی گروه‌های سیاسی خاص، باید این حساسیت و پیگیری خود را به وضعیت تمامی کسانی که به نوعی در حال محاکمه یا در زندان به سر می‌برند، تعمیم دهید و در صورت مشاهده نقص و ایرادی، با چاره‌اندیشی‌های قانونی در حیطه اختیارات خود، آنها را نیز از موهبت تلاشها و فعالیت‌های خود بهره‌مند سازید.

غرض این که متأسفانه طی سالهای اخیر، حوادث تلخ و زیانباری در کشور ما به وقوع پیوست که البته تأثیرات منفی آن بر ساز و کار کشور را نمی‌توان نادیده گرفت. بی‌تردید این مسائل باید در جای خود مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار گیرند اما نکته اینجاست که آیا این روست مسئولان کشور در پست‌ها و رده‌های گوناگون این مسائل را مستمسکی برای توجیه ناکارآمدیها و ضعفها و اشکالات قرار دهند؟ و آیا برآستی این مسائل، تمامی ظرفیتهای موجود را برای کار و برنامه‌ریزی و تلاش در جهت توسعه و آبادانی کشور و کاستن از مشکلات مردم، از بین برده است؟

با توجه به این که پیشتر راجع به این قضیه سخن گفته شد، در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست و لذا به بررسی جنبه‌های دیگری از این موضوع می‌پردازیم.

نخست آن که در یک مملکت با توجه به تنوع امور و پیچیدگی مسائل و دخیل بودن نیروهای اجرایی و سیاسی مختلف در کارها و مسئولیتها، هیچگاه زمان و شرایطی فراهم نخواهد آمد که همه امور بر وفق مراد همه مسئولان و شخصیتها و گروهها باشد.

دوم این که با توجه به وقوع یک انقلاب بزرگ در کشور ما و تغییر و تحول اساسی در ساختار و محتوای سیاسی و اعتقادی نظام حکومتی، طبیعی است اگر خلاها و ابهامات قانونی در نحوه تنظیم روابط مسئولان و نهادها با یکدیگر و حوزه اختیارات و مسئولیتها و خلاصه بسیاری مسائل دیگر وجود داشته باشد. این مسأله هیچگاه هم به صفر نخواهد رسید زیرا هر جامعه‌ای در مسیر حرکت خود مرتباً با مسائل جدید مواجه خواهد بود ولی به هر حال اندیشمندان و متفکران و صاحب‌نظران در جامعه باید هر یک به سهم خود در رفع هرچه سریعتر این مشکلات کوشا باشند و تا آن زمان، مسئولان و دست‌اندرکاران امور باید با صبر و متانت و درایت و در حد توان به امور جامعه رسیدگی کنند. خوشبختانه در طول سالهای پس از انقلاب اقدامات گسترده‌ای در جهت سامان بخشیدن به امور صورت گرفته که به عنوان بزرگترین و مؤثرترین اقدام، باید از تدوین و تصویب قانون اساسی به عنوان میثاق ملی یاد کرد ولی این بدان معنا نیست که همه امور روشن و واضح باشد کما این که شاهد بوده‌ایم. طبعاً در چنین شرایطی هر کسی که قصد ورود به امور حکومتی را دارد باید این پیش فرض را با خود به همراه داشته باشد که چه بسا در طول مسیر، وجود برخی ابهامات یا اشکالات و نواقص، مشکلاتی را در انجام امور به همراه داشته باشد.

سوم این که اگرچه تلاش برای رفع ابهامات و نواقص، بهترین کار در جهت جلوگیری از بروز مشکلات در روند اجرایی امور است اما در کشور ما - خوب یا بد - آنچه بیش از همه به تسهیل جریان امور کشور می‌انجامد و در پیشبرد کارها موثر است، وجود همدلی و هماهنگی میان مسئولان است. به همین دلیل است که معتقدم به عنوان نمونه در زمینه اختیارات ریاست

جمهوری و انتخابات، چنانچه فضای سالم برای همکاری میان مسئولان مربوطه وجود نداشته باشد، دو لایحه که سهل است، اگر بیست لایحه و هر کدام با بیست ماده هم در این زمینه به مجلس ارائه شده و به تصویب نهایی نیز برسد، همچنان ما در روند امور با مشکلات مختلف و اعصاب خردکن مواجه خواهیم بود و پس از چندی احساس خواهیم کرد که برای رفع مشکلات موجود، باید بیست لایحه دیگر تنظیم کرده و به مجلس ارائه دهیم.

چهارم این که در یک نگاه کلی چنین به نظر می‌رسد که اشخاصی در اطراف و اکناف گروههای سیاسی موجود در جامعه، این واقعیت را بخوبی دریافته‌اند و به همین خاطر نیز مرتباً در کار فتنه‌انگیزی برای ملت به ساختن فضای سیاسی کشور و ایجاد تنش میان مسئولان بلند پایه هستند. این اشخاص را به دو دسته کلی می‌توان تقسیم کرد: یک دسته آنها که خوب می‌دانند تنها در چنین اوضاع و احوالی یعنی زمانی که فضای سیاسی جامعه ملتهب باشد و نگاه مردم نیز صرفاً متوجه یک یا چند نقطه خاص گردد و البته بخشی از جامعه نیز به سرخوردگی سیاسی مبتلا شده باشند، سوروسات سیاسی و اقتصادی آنها براه است و بی‌دغدغه خاطر می‌توانند به هر آنچه می‌خواهند برسند، ضمن آن که هرگاه خطری نیز متوجه آنها شد، قادر خواهند بود براحتی با یک «شمارتی بازی سیاسی» خود را از خطر برهانند. بخش دیگر نیز کسانی‌اند که اساساً با اصل نظام مشکل دارند و لذا برای به بن‌بست کشاندن و ناکارآمد نشان دادن آن، به انحای گوناگون سعی در تشدید التهابات و تشنجات سیاسی می‌کنند. ضمن این که باید گفت کم نیستند نیروهای مشترک در این دو بخش که دوست دارند هم از توبره بخورند و هم از آخور.

۹- نمایندگان گرامی! اجازه می‌خواهم بخش پایانی این مقال را به بررسی موضوعی که تحت عنوان و لوای «نوشیدن جام زهر» مطرح ساخته‌اید، اختصاص دهم. به طور کلی از مقایسه‌ای که میان وضعیت امروز کشور با شرایط اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به عمل آورده‌اید و همچنین با توجه به اخطارها و هشدارهای مکرری که در مورد حضور نظامی آمریکا در منطقه و برنامه آشکار دولت ایالات متحده برای ایجاد تغییرات

ژئوپلیتیکی در این منطقه از جهان داده‌اید، کاملاً مشخص و مشهود است که منظور شما از نوشیدن جام زهر، چیزی جز گشودن باب مذاکره و رابطه با آمریکا برای مصون ماندن از شر و گزند آن، نمی‌تواند باشد. آنچه در افواه و اذهان خوانندگان این نامه از نوشیدن جسورانه جام زهر رایج است نیز چیزی جز این نیست و مسلماً افکار عمومی در برداشت از این توصیه شما، به خطا نرفته است.

عزیزان! اگر واقعاً به این نتیجه رسیده‌اید که در این برهه از زمان به هر دلیل باید از سیاستهای گذشته دست کشید و با آمریکا بر سر میز مذاکره برای تجدید رابطه نشست، چرا حرف دل خود را بصراحت نمی‌گویید و به خیال خود آن را در لفافه می‌پیچید؟ شما که بحمدالله این جرأت و جسارت را دارید که به واسطه وجود برخی قصورها و تقصیرها - که البته در تمامی کشورها و نظامهای دنیا وجود دارد - تمامی نقاط مثبت و قوت نظام را نفی کنید و خط بطلان بر کلیه دستاوردهای آن بکشید و شما که از این ظرفیت روحی و روانی برخوردارید که تمامی نارضایتهای موجود در جامعه را ناشی از بعضی موضوعات خاص بخوانید و سپس بار مسئولیت آن را نیز یکجا و یکمرتبه به دوش دیگران بیاندازید و به این ترتیب خود با خیالی راحت، از زیر بار نیازها و مطالبات همه‌جانبه و بسیار متنوع جامعه جاخالی دهید، و شما که می‌توانید به خود بقبولانید که نظام را در عین حال که یکی از بزرگترین پشتوانه‌های مردمی را در دنیا به همراه دارد و در مقاطع و مواقع مختلف آن را به چشم خویش دیده‌اید، فاقد چنین نقطه اتکا و مشروعیتی قلمداد کنید، دیگر چرا در این باب، این گونه سخن می‌گویید؟ آیا بهتر نیست به تشریح دلایل خود در این زمینه بپردازید؟ براستی حال که گویا قرار است وقت و انرژی شما عزیزان صرف بکلهای سیاسی با انگیزه‌ها و اهداف خاص خود شود و طبعاً جامعه نیز باید هزینه‌های ناشی از این وضعیت را متحمل گردد، آیا بهتر نیست با ارائه صریح و مستدل نظرات خود در این زمینه و گشودن باب بحثهای منطقی، این فرصت را برای جامعه فراهم آورید تا دستکم در قبال هزینه‌ای که بر او تحمیل می‌شود، از خلال بحثهای متقابل

و دلایل موافق و مخالف ارائه شده، به رشد و آگاهی بیشتری در امور سیاسی و بین‌المللی دست یابد؟

کمترین فایده این راه و روش این خواهد بود که از به وجود آمدن دوگانگی میان قلب و زبان و آثار بسیار وخیمی که بر آن مترتب است، جلوگیری به عمل آورده و فضای سیاسی جامعه را نیز شفاف می‌سازد. با توجه به این که شما بزرگواران در ابتدای نامه خود به این مسأله اشاره داشته‌اید که در عرصه تلاش برای سرنگونی رژیم شاه و استقرار نظام جمهوری اسلامی و استمرار آن تلاش و مجاهدت بسیاری کرده‌اید، پربیراه نخواهد بود اگر از این سخن چنین برداشت شود که شما طی دوسه دهه گذشته در کار مبارزه با آمریکا بوده‌اید. حال که چنین است، در وهله نخست باید برای مردم توضیح دهید که آیا در حال حاضر نیز به صحت افکار و عملکردهای گذشته خود اعتقاد دارید یا دچار تشکیک و تجدید نظر در آنها شده‌اید؟ اگر همچنان معتقد به صحت نظرات و کردارهای پیشین خود هستید، پس لابد چنین است که همچنان آمریکا را کشوری سلطه‌جو، چپاولگر، مداخله‌جو، قانون‌گریز، سرکوبگر ملت‌ها، مخرب فرهنگها، مروج فساد و تباهی، تروریست و تروریست‌پرور، حامی دیکتاتوری در طرحها و رنگهای مختلف و خلاصه حکومتی می‌دانید که هرچه شیاطین خرده‌پا دارند، او یکجا دارد و به همین دلیل نیز از سوی امام به شیطان بزرگ لقب یافته است. بنابراین چه نیکوست که این مسائل را برای مردم و بویژه افشار جوان توضیح دهید و ذهن آنها را راجع به ماهیت واقعی آمریکا روشن سازید. اما اگر هم احیاناً دچار شک و شبهه‌ای نسبت به افکار و عملکردهای پیشین خود شده‌اید، در این باره نیز به صراحت دلایل و براهین خود را بر تجدید نظر در گذشته بیان کنید و توضیح دهید که آیا آمریکا آن گونه هم که فکر می‌کردید، نبود و نیست؟ یا اگر این گونه است که هیچگونه تجدید نظر و تشکیکی راجع به گذشته ندارید ولی شرایط حاضر را متفاوت از گذشته می‌دانید، در این صورت نیز مسائل زیادی برای توضیح دادن پیرامون آنها وجود دارد از جمله این که آیا آمریکا دچار نوعی استحاله و اصلاح درونی شده و دیگر دست از خوی استکباری و تجاوزگری خود برداشته است؟ آیا ما دچار استحاله و انحطاط شده‌ایم و

دیگر دست از مبارزه با متجاوزان و سلطه‌جویان جهانی برداشته‌ایم؟ آیا ملت‌های مسلمان و مستضعف، دیگر تن به مرگ داده‌اند و نیازی به هیچ حرکت و بلند کردن صدای حمایتگری از آنها وجود ندارد؟

و اما اگر چنین است که نه در گذشته تجدید نظر کرده‌اید و نه آمریکا را اصلاح شده می‌انگارید و نه خودمان را استحاله شده، ولی معتقدید که با فرض وجود همه این مسائل، امروز شرایط به گونه‌ای است که از باب ضرورت و باصطلاح «اکل میته» باید با این موجود پرزور و کم‌عقل که خیالهایی در سر دارد و «در برابر خود مانعی نمی‌بیند» بر سر میز مذاکره و تجدید رابطه نشست، آن موقع تازه می‌آییم بر سر اصل مطلب.

من بدون این که وارد جزئیات مسائل شوم، و با قرض گرفتن فرض شما مبنی بر ضرورت نشستن بر سر میز مذاکره با آمریکا، از شما سؤال می‌کنم که عقل و تدبیر و اصول دیپلماسی در چنین شرایطی چه حکم می‌کند؟ آیا حکم عقل این است که آدمی تمامی داشته‌ها و نقاط قوت خود را نفی کند، و بعد با دست خالی پشت میز مذاکره با کشوری متکبر بنشیند؟ آیا این نشانه تدبیر و سیاست دانی ماست که کشور را برخلاف واقع در سیاه‌ترین و متزلزل‌ترین وضعیت نشان دهیم و سپس به مذاکره با دشمن دیرینه خود برای حل و فصل مخاصمات و تعارضات خود بپردازیم؟ آیا در این حالت قدرت چانه زنی در مذاکرات برای ما باقی می‌ماند؟ گذشته از آمریکا، ما امروز مذاکرات مهمی را در زمینه‌های گوناگون با کشورهای منطقه و در سطح جهانی داریم. در جنوب، مسأله جزایر سه‌گانه مطرح است. در شمال مذاکرات بسیار مهم و حساسی درباره دریای خزر در جریان است. در شرق سالهاست که با مسأله هیرمند مواجهیم و قس‌علی‌هذا مسائل و موضوعات مهم و بعضاً سرنوشت‌ساز منطقه‌ای و جهانی دیگر. بنده در اینجا یک فرض و سؤال را مطرح می‌کنم و شما را به تأمل درباره آن فرا می‌خوانم. فرض کنید که تعدادی از شما امضاکنندگان این نامه در قالب یک هیأت از ایران برای مذاکره پیرامون یکی از موضوعات مهم و اختلافی با دیگران عازم مذاکره با آنها شده‌اید و به محض این که پشت میز مذاکره می‌نشینید، طرف مقابل همین نامه شما را روی میز می‌گذارد و با برشمردن سیاه‌نمایی‌های

شما در آن، می‌گوید ما در حال مذاکره با هیأتی هستیم که از کشوری با چنین وضعیتی آمده است و بعد هم به طرح ادعاهای خود درباره آن موضوع اختلافی می‌پردازد. آیا اصلاً برای شما جایی برای سخن گفتن و طرح خواسته‌های ایران و دفاع از منافع ملی کشورمان می‌ماند؟

البته دیگران، هم چشم دارند که پشتوانه عظیم مردمی نظام را علی‌رغم وجود نارضایتی‌هایی از مسئولان، ببینند و هم عقل که بتوانند قدرت نظام را در دفاع از منافع ملی ملت ایران درک کنند، اما روی سخن با شماست که بر اساس کدام منطق و تدبیر ابتدا دست به پاک کردن تمامی منابع و مظاهر اقتدار و صلابت کشور و نظام زده‌اید و سپس گام در راه گشودن باب مذاکره با یک قدرت سلطه‌جو؟ آیا تا به حال مشاهده کرده‌اید حتی در هیچیک از کشورهایی که واقعاً و حقیقتاً ذره‌ای پشتوانه مردمی ندارند و با مشکلات بسیاری نیز دست به گریبانند، چنین حرکتی از سوی بخشی از حاکمیت آن در جهت ضعیف‌نمایی «نظام» و نه انتقاد به «این یا آن مسئول» صورت بگیرد؟

و سخن آخر این که طبق سنت لایتغیر الهی، روزها و ماهها و سالها از پی هم می‌آیند و می‌روند و همراه خود گروه گروه آدمیان را می‌آورند و می‌برند و قضاوت نهایی در مورد تمامی اعمال و رفتار ما در پیشگاه پروردگار صورت خواهد گرفت. امید آن که در آن روز شرمسار گفتار و کردار خویش نباشیم.

ملت‌مس دعا

مسعود رضائی - دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

۲۰ خرداد ۸۲

نامه سیصد و پنجاه شخصیت سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی ایران به مقام رهبری

به نام خداوند بخشنده مهربان

حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، مقام محترم رهبری

با سلام و احترام

قرآن کریم «امر به معروف و نهی از منکر» را وظیفه یکایک زنان و مردان مؤمن دانسته و پیامبر اکرم(ص) نیز فرموده است «کلکم راع کلکم مسئول عین رعیت» مهمترین کاربرد این فریضه مترقی در مورد صاحبان قدرت و حکومت است. یعنی ارزیابی و نقد عملکرد دولتمردان و نهادهای حکومتی از مصادیق آشکار این وظیفه دینی است. به علاوه، یکی از پرافتخارترین اسناد اسلامی در باره آزادی‌های سیاسی، خطبه دویست و شانزده نهج‌البلاغه است که در آن پیشوای عدالت‌طلبان و آزادیخواهان، از همه مردم می‌خواهد که وی را از «بیان حق و مشورت عادلانه». محروم نکنند. سلوک کریمانه علی(ع) با منتقدان و مخالفان - تا زمانی که به خشونت فیزیکی و سلاح دست نیازیده بودند - الگوی جاودانه مدارای دینی و کشورداری اسلامی است. بر این اساس، با اتکا به اصل هشتم قانون اساسی - که امر به معروف و نهی از منکر را حق و وظیفه قانونی همگانی مردم شناخته است - جمعی از شهروندان ایرانی، استادان دانشگاه، حقوق‌دانان، مدرسان و محققان حوزه‌های علمیه، نویسندگان، فرهنگیان، فعالان سیاسی و مطبوعاتی و... دغدغه‌ها و توصیه‌های خود را آشکارا در باره برخی از مهمترین مسائل جاری ایران با جناب‌عالی، به عنوان رهبر جمهوری اسلامی، در میان می‌گذارند و بذل توجه به آنها را در شرایط حساس کنونی کشور انتظار دارند.

استحضار دارید که در هر جامعه‌ای، کاهش مقبولیت عمومی مقامات بلندپایه سیاسی و سست شدن اعتبار ادعاها و دیدگاه‌های آنان نزد مردم باعث «بحران مشروعیت» می‌شود که یکی از نشانه‌های آن تعارض افکار عمومی با سیاست‌ها و عملکردهای رهبران و مدیران جامعه در مهمترین مباحث حیاتی کشور است. بحران مشروعیت با شکست روش‌های قانونی و مسالمت‌آمیز برای اصلاح امور جامعه به «بحران مشارکت» می‌انجامد و دوگانگی در ساختار حاکمیت، سیاست‌های متضاد و خشتی شدن^{۴۴} اقدام‌ها و تصمیم‌های نهادهای منتخب مردم از سوی مقام‌ها یا نهادهای انتصابی به «بحران کارآمدی» دامن می‌زند. باید توجه داشت که قانون اساسی

یک مجموعه یکپارچه است که در آن بر حقوق ملت هم عرض با حقوق زمامداران تصریح و تأکید شده است.

بر پایه تجربه‌های تاریخی در ایران و جهان، در وضعیتی که سه بحران پیش‌گفته همزمان رخ دهد، توسل به خشونت، سرکوب و روش‌های آمرانه، همانند آنچه این روزها در برخورد با دانشجویان شاهدآن هستیم، جز تشدید بحران‌ها هیچ نتیجه و چشم‌اندازی ندارد و بهره‌گیری از چنین شیوه‌هایی برای ادامه حکومت، علاوه بر اینکه قانونی نیست و مشروعیت مردمی، اخلاقی و دینی ندارد، کارآمد و ثمربخش نیز نیست.

همچنین مستحضرید که تحولات و پیشرفت‌های فنی، اقتصادی و سیاسی و پیچیدگی‌های جامعه کنونی موجب آن شده است که مدیریت کلان بر پایه تصمیم‌گیری‌های فردی و فارغ از کارشناسی‌های دقیق و نیز بی‌اعتنایی به اراده و خواست مردم یا رودررویی با آن، ناکارآمد و به زیان منافع ملی باشد.

امروزه پرچمداران همه ادیان، مکاتب و ایدئولوژی‌ها می‌کوشند حضور و حاکمیت سیاسی خود را با روش‌های مردم‌سالارانه و مشارکت جمعی همراه کنند. به همین دلیل، اینک گذار از حاکمیت‌های فردی یا گروهی به مردم‌سالاری، دیگر گزینشی از سر آرمان‌خواهی صرف نیست، بلکه ضرورتی گریزناپذیر برای تداوم حیات کشور و ملت به صورت یکپارچه، مستقل و برخوردار از نظم و آرامش و ثبات است.

به نظر امضاکنندگان این نامه، حساسیت وضع کنونی کشور و جامعه بدان درجه است که کمترین خطای مدیران و تصمیم‌گیرندگان کلان کشور و نیز نیروها و جریان‌های مؤثر سیاسی می‌تواند به فاجعه ملی بینجامد. از این رو تلاش برای گذار از چارچوب‌های محدود دلبستگی‌ها و باورهای شخصی، به سوی دلبستگی‌های جمعی و بلندمدت به یک ضرورت و تکلیف سیاسی و انسانی مبدل شده است.

اکنون، در بیست و پنجمین سال استیقلال جمهوری اسلامی، به گونه‌ای که شاهدیم، بیشتر مردم ایران از روند امور کشور ناراضی‌اند. حضور مردم در صحنه‌های تعیین سرنوشت در

روزهای دوم خرداد هفتاد و شش، بیست و نه بهمن هفتاد و هشت و هجده خرداد هشتاد جلوه آشکار ابراز نظر و اراده مردم برای تغییر سیاست‌های کلان کشور و تعیین سمت و سوی جدید در این تغییر بوده است. جنابعالی همواره گستره این نارضایتی عمومی و میل به اصلاح را منحصر به حوزه اقتصادی و فقر، فساد، تبعیض و گرانی کرده‌اید، حال آنکه برای ریشه‌یابی علل و عوامل رویگردانی و اعتراض مردم باید به مطالعه علمی فزاینده میان دولت - ملت پرداخت، چرا که مردم، علاوه بر مشکلات اقتصادی و معیشتی - که علل آن بیش و کم برای آنان روشن است - دغدغه‌های دیگری نیز دارند که مهمترین آنها تحمیل سیاست‌ها و روش‌هایی برخلاف خواست عمومی و نیز نقض حقوق و آزادی‌های اساسی ملت و تحقیر بسیاری از نخبگان و شهروندان از سوی نهادهای مسئول یا غیرمسئول است. البته باید توجه داشت که بخش قابل ملاحظه‌ای از فساد، فقر و بیماری در حوزه اقتصاد ریشه در انسداد سیاسی و وجود باندهای مافیای اقتصادی و مالی دارد و به هر حال، از فساد سیاسی جدایی‌ناپذیر است. به بیان دیگر، انسداد سیاسی خود را در فساد اقتصادی بازنمایی می‌کند.

ما امضاءکنندگان زیر، تلاش برای اصلاح مرحله‌ای و مدبرانه امور کشور و حرکت به سوی مردم‌سالاری را وظیفه همه کسانی می‌دانیم که به استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، بهبود زندگی مردم و سربلندی ایران علاقه مندند. ما همچنین، کوشش برای ارایه قرائتی واقعی یعنی مردم‌سالارانه از اسلام را تنها راه بقای اسلام در حوزه عمومی می‌دانیم و اطمینان داریم که بنیادگرایی تعصب‌آلود و استبداد دینی هرگز جایگاهی در میان مسلمانان ایران نخواهد داشت.

نگرانی عمیق نسبت به اوضاع خطیر کنونی و وقوف به نقش مهمی که جنابعالی می‌توانید در تسهیل و تسریع گذار به مردم‌سالاری ایفا کنید، ما را بر آن داشت که برنامه‌های مهم و در عین حال حداقلی لازم برای استقرار مردم‌سالاری را با جنابعالی در میان گذاریم. واضح است که مطالبات ملی، به ویژه تقاضای جمعیت جوان کشور، بسیار فراتر از این موارد است، اما تحقق این پیشنهادهای حداقلی می‌تواند مردم را از راعی محدودی نسبت به بهبود وضعیت امیدوار و دلگرم کند.

به نظر ما، جمهوری اسلامی ایران اکنون بر سر دوراهی سرنوشت‌سازی قرار گرفته است. یک راه آن است که با قرائتی استبدادی از اسلام و قانون اساسی، با انتصاب افرادی که جایگاهی در افکار عمومی ندارند و مخالف مردم‌سالاری‌اند و با اتخاذ سیاست‌هایی مخالف افکار عمومی و بعضاً برخلاف مصالح ملی، جمهوریت نظام را نقض کرده و با اصلی کردن عامل خارجی و دشمن در بروز مشکلات و نادیده گرفتن نقش عوامل درونی، طوفان ناامیدی و اعتراض ملت را گستراند و راه دوم آن است که به قرائت مردم‌سالارانه از قانون اساسی، یعنی همان قرائتی که هنگام برگزاری همه‌پرسی تاریخی فروردین یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت اعلام شد و در شرایط کنونی نیز می‌تواند مردم را امیدوار و تهدیدهای بیگانگان را دفع و کشور را نجات دهد، تن داد. ما بر این باوریم که حساس بودن موقعیت کنونی ایران و عمق مطالبات مردم راهی باقی نمی‌گذارد جز آنکه همگان در برابر اراده ملی سرفرود آورند و با تقویت مردم‌سالاری امید، اعتماد و مشارکت هرچه بیشتر مردم را جلب کنند. شجاعت و صداقت در پذیرش و تحقق بخشیدن به چنین اصلاحاتی نشانه اقتدار، بصیرت و خدمتگزاری به ملت بزرگ ایران است.

با توجه به موارد بالا، امضاکنندگان این نامه خواسته‌های حداقلی زیر را اعلام می‌کنند، خواسته‌هایی که اگر پاسخ مثبت نیابند، موج فزاینده نارضایتی‌های عمومی - که قدرت‌های بیگانه نیز به آن چشم طمع دوخته‌اند و برای سوار شدن بر این موج برنامه ریزی می‌کنند - حوادث و تحولات سیاسی و اجتماعی عمیقی را در آینده رقم خواهد زد.

۱- دگرگونی اساسی در قوه قضاییه در جهت احیای حقوق اساسی مردم و اجرای عدالت. مهمترین شاخص یک نظام سالم، مردم‌سالار و اسلامی، عدالت در قضا و برابری همگان در برابر قانون است. حال آنکه متأسفانه اکنون یکی از بزرگترین عوامل نارضایتی عمومی، رویه غیرعادلانه دستگاه قضایی، عدم رعایت آیین دادرسی کیفری در دستگیری‌ها، بازداشت‌ها، بازجویی‌ها و محاکمات و کمبود دانش حقوقی در این دستگاه است. با کمال تأسف، قضاوت در باره برخی از پرونده‌ها و افراد در خدمت‌مهم سیاست است. بنابراین، برکناری مدیران جناحی و سیاسی - که به مخالفت با آزادی‌های مدنی، اجتماعی و سیاسی و قانون‌گریزی اشتهار دارند -

از مناصب کلیدی در قوه قضاییه و انتصاب شخصیت‌های بی‌طرف، حقوقدان، آشنا با فرهنگ اسلام و ایران و مورد تأیید جامعه حقوقی کشور ضروری است.

۲- انتظار می‌رود که رهبری نظام به عنوان بالاترین مرجع عملی تصمیم‌گیری با تغییر ترکیب اعضای نهادهای انتصابی، آنها را در راستای اراده ملی جهت دهد و هماهنگ کند. از جمله ضرورت دارد که ترکیب اعضای شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام به نفع اراده عمومی و مصالح ملی تغییر یابند. ارزیابی عمومی نخبگان و شهروندان این است که ترکیب فعلی شورا و مجمع یاد شده فاقد پایگاه مردمی و نگرش متناسب با درد و رنج مردم است و به همین دلیل، این دو نهاد عملاً مانع قانونی شدن و اجرای مصوبات مجلس هستند که خانه ملت است و باید در رأس امور باشد. برای بازگرداندن مجلس به جایگاه حقیقی و قانونی آن لازم است تعدادی از فقها، حقوقدانان و شخصیت‌های دانشگاهی، سیاسی، فرهنگی و اجرایی همسو با گرایش اکثریت ملت و معتقد به اصل حاکمیت قانون در این نهادها عضویت یابند. به علاوه، لازم است که قانون‌گذاری به طور انحصاری به مجلس شورای اسلامی واگذار شود و نهادهایی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی به کار قانونگذاری به موازات مجلس نپردازند. با تسریع در رفع موانع قانونی شدن مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان یا مجمع تشخیص مصلحت، از جمله در مورد لوایح و طرح‌های مربوط به اصلاح قانون مطبوعات، تشکیل هیأت‌های منصفه، تعریف جرم سیاسی، چگونگی اجرای اصل پنجاه و نه قانون اساسی در مورد همه‌پرسی، اصلاح قانون تأسیس وزارت علوم و ... می‌توان امیدواری بیشتر مردم به نظام و آینده را جلب کرد.

۳- تأیید دو لایحه تقدیمی رئیس جمهور به مجلس در شورای نگهبان، تا آنکه «آزادی انتخابات» تضمین شود و نیز، نهادهای حکومتی از نقض حقوق شهروندان، به ویژه منتقدان و مخالفان، بازداشته شوند.

۴- سالم‌سازی فضای سیاسی کشور؛ به دلیل اعمال تنگ‌نظری‌ها، دخالت گروه‌های فشار و بهره‌گیری و تحریک‌های عوامل بیگانه، فضای عمومی کشور ملتهب و ناآرام است. برای سالم‌سازی فضا ضرورت دارد که متهمان و محکومان به جرایم سیاسی، مطبوعاتی و دانشجویی

سریعاً آزاد شوند و از نشریاتی که بدون محاکمه علنی و بدون حضور هیأت منصفه توقیف شده‌اند، رفع توقیف شود. گروه‌های فشار، اقدام‌ها و خشونت‌های خود را مستظهر به عنایت و حمایت مقام رهبری می‌دانند. با تبری جستن صریح مقام رهبری از این گروه‌ها، لازم است نیروهای انتظامی و امنیتی با قاطعیت از اقدام‌های خودسرانه آنها جلوگیری کنند و قوه قضاییه ملزم شود که سریعاً به اتهام‌های آنها رسیدگی کند.

باور ما بر این است که اگر خواست‌های حداقلی بالا برآورده شود، حقوق مدنی، اجتماعی، سیاسی شهروندان تأمین و آزادی واقعی انتخابات تضمین شود، علاوه بر امضاکنندگان این نامه، دیگر نیروهای سیاسی نیز برای حفظ استقلال، تمامیت ارضی، منافع ملی و نظام سیاسی در چارچوب قانون اساسی کنونی مشارکت و تلاش خواهند کرد.

با آرزوی توفیق روزافزون در خدمت به مردم ایران

بیست و چهار تیرماه یکهزار و سیصد و هشتاد و دو

امضاء کنندگان نامه:

محمد آزادی، مهناز آذرنیا، فریبا آقباقری، زهره آقاجری، حسین آقامحمدی رنانی، مهندس مسعود آقایی، ناصر آملی مقدم، عباس ابوذری، دکتر طاهر احمدی، نعمت احمدی، روزبه ابراهیمی، مهندس حمید احراری، حسن اربابی، محمد کریم اسدبیگی، وحید اسلامی، دکتر مرتضی اشرفی، مرتضی اشفاق، علی افصحی، محمد جواد اکبرین، سیدامیر اکرمی، علی اکرمی، حسین اعتمادی، اعظم اکبرزاده، عبدالمجید الهامی، مهندس مجتبی امانی مهر، اسدالله امین، اکبر ایزدپرست، مصطفی ایزدی، علی باخرد، مهندس ابوالفضل بازرگان، مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر محمد نوید بازرگان، دکتر کمال‌الدین بازرگانی، داود باقری، پروین بختیارنژاد، غلامحسین بخشی، سعید بداشتی، دکتر رحمت‌الله برهانی، علی اکبر بدیع زادگان، مجتبی بدیعی، محمد بسته نگار، دکتر محمد حسین بنی‌اسدی، بوجاری نصیرآبادی، ناصر بهبهانی، مهندس محمد بهزادی، مهندس داود بهرامی، محمد بهفروزی، راضیه بیرونی کاشانی، صفا بیطرف، سید امیر پاکزاد مقدم، حسین پایا، دکتر علی پایا، دکتر مسعود پدرام، ناصر پروین، آرش پهلوان نصیر، صفر پیش‌بین، دکتر محمود پیش‌بین، عباس پوراطهری، ناصر پوررضا، رضا پویا، مهندس رضا پویان، محمد حسین پیروزی، دکتر حبیب‌الله پیمان، مهندس مجید پیمان، فرج‌الله پیمان عباسی، دکتر علی تاجرنیا، سیدمصطفی تاجزاده، عزت‌الله تقواییان، دکتر غلامعباس توسلی، محمدرضا توسلی، مهندس محمد توسلی، محمد توکل، خالد توکلی، مهندس مصطفی تنها، دکتر محمود توکلی، مهندس مجید تولایی، رضا تهرانی، جلال جلالی‌زاده، دکتر حمیدرضا جلایی‌پور، مندی جهانتاب، مهندس بهمن حافظی، دکتر سعید حجاریان، مهندس حسین حریری، فاطمه حسین زاده، دکتر سید حسن حسینی، سید محمد حسینی، سید مسعود حسینی، ابوالفضل حکیمی، سیف‌الله حقانی، مرتضی حقیری‌زاده، فاطمه حقیقت‌جو، بهزاد حق‌پناه، علی حکمت، مجید حکیمی، محمدرضا حمسی، ایرج جمشیدی، سید حسین جعفری، مهندس مجید جابری، محمد حیدری، علی محمد حیدری، تقی خادم، ابراهیم خانیکی، ابراهیم خدادادی، مهندس امیر خرم،

علی خدابخش، دکتر حشمت‌الله خضوعی، محمد خلیل‌نیا، ابراهیم خوش سیرت سلامی، اسماعیل خوش‌محمدی، حاصل داسه، محمد دادفر، دکتر حبیب داوران، سعید دارابی، مصطفی درایتی، محمود دردکشان، سعید درودی، محمد حسین درودیان، پرویندخت دفتری، سعید دستگاه‌دار، مصیب دوانی، عباس دهقان‌نژاد، محسن دیانت، خشایار دیهیمی، مسعود ذهبیون، اسحاق راستی، فاطمه راکعی، محمد صادق ربانی، دکتر علیرضا رجایی، محمد جواد رجائیان، روح‌الله رجبی، حسین رحمانیان، مهندس محسن رزم‌خواه، سعید رحیمی مقدم، محمد جواد رسایی، مهندس جمشید رسایی، محمد صادق رسولی، اصغر رضایی، بیوک رضایی، محمد رضایی، محمد جواد رضایی، عبدالعلی رضایی، احد رضایی، محمد رضایی‌راد، بهمن رضاخانی، سعید رضوی فقیه، شهرام رفیع‌زاده، دکتر بهروز رفیعی، توفیق رفیعی، دکتر حسین رفیعی، غلامعلی رفیعی، دکتر رضا رئیس طوسی، مهندس مهدی رهنما، محمد علی ریگی، ایرج زارع، دکتر فیاض زاهد، مهندس حسین زمان، محمد ابراهیم زمانی، علی اکبر زنگنه، محمد رضا زهدی، مهدی زیرک‌ساز، علیرضا ساریخانی، دکتر احمد ساعی، مسعود سپهر، نسرین ستوده، داریوش سجادی، مهندس عزت‌الله سحابی، دکتر فریدون سحابی، عیسی سحرخیز، محمد سرچمی، مهدی سعیدپور، آیدین سعیدی، بیوک سعیدی، سعیده سعیدی، جعفر سعیدیان‌فر، عبدالله سلامی، مهندس علی سلطان‌زاده، ناصر سلطانی، مرتضی سورانه، دکتر سیدمحمد سیف‌زاده، محمود شاد دل بصیر، ابراهیم شاکرین، محمد شانه چی، حسین شاه‌حسینی، سعید شریعتی، صدیقه شکوری‌راد، ماشاءالله شمس‌الواعظین، پروین شهرزادی، ابوطالب شهسواری، رضا شیروانی، دکتر امیرحسین شیروی، رضا صادقی، محمد صارمی، مهندس هاشم صباغیان، دکتر رضا صدر، دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی، مهدی صراف، مهندس کیوان صمیمی، عباس صفایی‌فر، دکتر مسعود صفایی‌مقدم، دکتر فضل‌الله صلواتی، علی‌اشرف ضرغامی، فریدون ضرغامی، حسین ضیغمی، اعظم طالقانی، دکتر حسام طالقانی، طاهره طالقانی، دکتر نرگس طالقانی، مهندس محمد طاهری، مهندس اکبر طاهری، احمد عابدینی، مهدی عاقل‌تر، ابراهیم عامری، علی عدالتی، مهندس حسن عرب‌زاده، حسین عزت‌زاده، علی عزیززاده نائینی، محمود

علیزاده طباطبایی، محمد باقر علوی، شهین علوی، علی‌رضا علوی‌تبار، محمود عمرانی، دکتر علی‌اصغر غروی، علی‌اکبر غروی، مهندس علیرضا غروی، سعید غفارزاده، دکتر مسعود غفاری، علی‌غفرانی، غلامعلی غفوریان، دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی، جعفر گلابی، علی‌علامی، مهدی غنی، کریم فتاح‌پور، حبیب‌الله فتوت، دکتر مرتضی فلاح، مهندس مجید فراهانی، دکتر غفار فرزندی، حسین فرزین، فاطمه فرهنگ‌خواه، دکتر حسن فرید اعلم، احمد قابل، هادی قابل، فرشته قاضی، برات قبادیان، مهندس رحمانقلی قلی‌زاده، مرتضی قلی‌زاده، مهندس خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، دکتر مهدی قمشی، مهندس عبدالمجید قندی زاده، فنوتی، حجت‌اله قیاسی، دکتر مصطفی قهرمانی، دکتر رحمان کارگشا، مرتضی کاظمیان، مهندس محسن کاکاوند، مهدی کاملان، رضا کاویانی، دکتر محسن کدیور، منوچهر کدیور، محمدرضا کرباسی، روزبه کردونی، جمیله کریمی، حمید کریم حدیثی، علی کریم حدیثی، فاطمه کمالی احمد سرایی، ناصر کمیلیان، محمد کیانوش راد، یعقوب کوثری، بیژن گل‌افرا، محمد حسین گلرخیان، فاطمه گوارایی، مهندس علی‌اصغر گواهی، کامبیز گوهری، مسعود لدنی، مجتبی لطفی، حسین لقمانیان، زهرا مجردی، مهندس محمد محمدزاده، بهروز محمدی، علی حسین محمدی، نرگس محمدی، محمد محمدی اردهالی، مهندس محسن محقق، حسین مدنی، سعید مدنی، ماشاءالله مدیحی، دکتر احمد مرادی، قاسم مرادی، مازیار مرتب، علیرضا مسرور، حسین مسکین، مصطفی مسکین، مهندس رضا مسموعی، احمدرضا مسموعی‌فر، حبیب‌الله مشیری، لیلامصطفوی، مصطفی مصطفوی، محمدجواد مظفر، دکتر معاضدی، فهیمه ملتی، اصغر مبینی، داریوش مبینی، خسرو منصوریان، دکتر نگار منصوریان، دکتر محمد مولوی، علی مؤمنی، محمود مؤمنی، ابوالفضل میرآخوری، مهندس امیر میرخانی، حجت‌الله میرزایی، حسین میرزای‌احمد منتظری، سعید منتظری، دکتر ضیاءالدین میرحسینی، مهندس وحید میرزاده، سعید نادری، غلامحسین نادی، رحمان نامجو، عبدالحمید نظام‌اسلامی، کاوه نقوی، مهندس محمود نعیم‌پور، محمود نکوروح، مهندس محمد تقی نکوفر، مهندس سید حمید نوحی، دکترسید مجید نوحی، عباس نوربخش، فخرالسادات نوربخش، مهندس منوچهر نوربخش، حسنعلی نوریها، مهدی واعظ عبایی، مهندس

اکبر والی، رسول وریایی، حمید وحید دستجردی، دکتر هادی هادی‌زاده، دکتر احمد هادوی، دکتر محمد هادوی، امین هادوی، ناصر هاشمی، محمد هاشمی عهد، علی همتی، محمد احسان هوشمند، رحیم یاور، علی فرید یحیایی، فرهاد یدالهی، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر رضا یوسفیان.

*** **

پاسخ دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

حضور نویسندگان و امضاءکنندگان «نامه جمعی از شهروندان ایرانی به مقام محترم رهبری؛

با سلام خدمت شما و با ابراز خوشحالی از این که در ابتدای نامه خود به رهبر انقلاب از توصیه پیشوای عدالت‌طلبان و آزادی‌خواهان به «بیان حق و مشورت عادلانه» و همچنین سلوک کریمانه‌اش - که الگوی جاودانه مدارای دینی و کشورداری اسلامی است - سخن به میان آورده‌اید، نمی‌توانم تأسف خود را از این موضوع پنهان دارم که به دلایلی که بر خواهم شمرد، این خرسندی بسیار گذرا و کوتاه مدت بود. لذا مایلم قبل از پرداختن به جزئیات نامه شما، دلایلم را در این زمینه در دو بخش عنوان دارم:

الف - عدم پایبندی به عدالت در بیان: شما در طلیعه نامه خود مرقوم داشته‌اید: «یکی از پرافتخارترین اسناد اسلامی درباره آزادی‌های سیاسی، خطبه دویست و شانزده نهج‌البلاغه است که در آن پیشوای عدالت‌طلبان و آزادی‌خواهان از همه مردم می‌خواهد که وی را از بیان حق و مشورت عادلانه محروم نکنند». این توصیه یعنی دقیقاً همان چیزی که امروز جریان‌ات سیاسی کشور برای اصلاح رفتار سیاسی خود به طور جدی به آن نیازمندند، چرا که اینک در عرصه منازعات و چالش‌های سیاسی، از سیاه‌نمایی‌های مطلق تا مباح پنداشتن برخوردهای ماکیاویستی برای حذف موانع رسمی و مدنی بر سر راه فزون‌طلبی قدرت، بسیار می‌توان سراغ گرفت.

مطلع نامه شما در من این امیدواری را برانگیخت که دستکم در این مکتوب نشانی از رفتار ناهنجار سیاسی رایج نخواهم یافت، اما زمانی که در این نامه به وفور به تعبیری چون «تلاش برای گذر از چارچوب محدود دلبستگی‌ها و باورهای شخصی»، «مدیریت کلان بر پایه تصمیم‌گیری‌های فردی»، «استبداد دینی» و... سپهر می‌خوریم و برای هیچ کدام از این قبیل ادعاها نیز حتی زحمت ارائه یک دلیل را متحمل نشده‌اید، احساس دیگری در انسان به وجود می‌آید.

مردم ما در میان انبوه سیاه‌نمائیها دستکم دو رفتار تاریخی را از دو جریان سیاسی در کشور، هرگز فراموش نخواهند کرد. اولی مربوط به جبهه پیروز در انتخابات دوم خرداد است. این جبهه - که شما نویسندگان و امضاءکنندگان نامه را نیز در بر می‌گیرد - در ابتدای کار خود چنین وانمود ساخت که برخلاف تمایل نظام و در رأس آن رهبری، انتخاباتی آزاد و پرشور (جنش گونه) در دوم خرداد ۷۶ صورت گرفته است. به عبارت دیگر این طیف، پیروزی خود را در یک انتخابات آرام و قانونمند، به مثابه یک انقلاب سیاسی جلوه‌گر ساخت. اما اکنون آیا آن تبلیغات غیرمنصفانه و پرحجم را با ادعاهایی نظیر «استبداد دینی» و اداره شدن کشور بر اساس دلبستگی‌های شخصی در تعارض نمی‌یابید؟

اگر کشور آن‌گونه که شما ترسیم کرده‌اید اداره می‌شد و می‌شود، چگونه در حالی که طیف دوستانتان، شخص رهبری را شدیداً مخالف رأی آوردن کاندیدای جبهه دوم خرداد وانمود می‌کردند، امور اجرایی کشور از طریق مجاری قانونی به کسانی واگذار گردید که به زعم شما از آن می‌توان تلقی انقلاب داشت؟ مگر واقعیت جز آن است که علاوه بر شورای نگهبان که این گونه مورد تهاجم است، در آن ایام گرایش حاکم بر نیروهای وزارت کشور به عنوان مجری انتخابات کاملاً در تعارض با طیف شما بود؟ با این وجود حاصل انتخابات، شکست فاحشی برای همان جریان سیاسی بود که وزارت کشور را در اختیار داشت. اما برخی از شما براساس مصالحی که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد با کتمان نقش رهبری نظام در ایجاد فضای شاداب و سالم سیاسی که از جمله نتایج مبارک آن پاسداری از رأی مردم بود، حاصل انتخابات را انقلابی در برابر مبانی حاکمیت دینی جلوه‌گر ساختید.

تاکنون از تلاش رهبری برای ایجاد توازن سیاسی از طریق دعوت همه جریانات و احزاب قانونی به حضور فعال در عرصه سیاسی کشور بعد از خطاهای اقتصادی و سیاسی در سال ۷۱ که موجب شد بخشی از نیروهای طیف چپ امکان حضور در انتخابات را نیابد و بخش دیگر هم با ناکامی شدید مواجه شوند، کمتر سخن گفته شده است. در این باره که در حد فاصل سالهای ۷۱ تا ۷۵ چگونه مجدداً عناصر برجسته و اصولگرای طیف چپ به صحنه سیاست دعوت شدند و علی‌رغم کارشکنیهای طیف کارگزاران و نیروهای عدول کرده چپ، بتدریج فعالیت خود را آغاز کردند، گفتنیها بسیار است. توصیه اکید رهبری به شخصیتهایی چون آقایان خاتمی و ری شهری برای ثبت نام به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری در جلسات خصوصی جداگانه، از زبان این عزیزان در تاریخ ثبت شده و غیرقابل کتمان است. صرف نظر از این واقعیتها، اصولاً این گونه جایجایی قدرت اجرایی از طریق انتخابات آرام و آزاد را در چارچوب کدام استبداد می‌توان متصور بود؟ بویژه آنکه دو سال قبل از برگزاری انتخابات این دوره ریاست جمهوری، کسانی که شما نیز با آنان چندان به لحاظ سیاسی بیگانه نیستید در پی تغییر قانون اساسی برآمدند تا با ابقاء رئیس‌جمهور وقت برای دور سوم، اولین بدعت را در جریان چرخش قدرت بوجود آورند. در واقع دور دوم ریاست جمهوری جناب آقای هاشمی را باید اوج فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی حزب کارگزاران به شمار آورد که البته برخی از شما امضاءکنندگان نامه نیز از مواهب آن بی‌بهره نبودید.

باز هم به گواه مستندات بجای مانده در تاریخ مکتوب کشور، این تنها رهبری نظام بود که قاطعانه و مکرر با فزون‌خواهی حزب کارگزاران مخالفت کرد و در نهایت تمامی موانع برگزاری انتخاباتی را که همواره به آن مباحثات می‌کنید بر طرف ساخت.

دقیقاً بعد از مایوس شدن کارگزاران از پیمودن راه‌های مغایر قانون اساسی برای باقی ماندن در قدرت بود که این حزب پیوند خود را با طیف چپ در جریان انتخابات ۷۶ عمیق‌تر ساخت و به این ترتیب اگر نتوانسته بود از طریق تغییر قانون اساسی، به صورت تمام و کمال در قدرت

بماند، از طریق این پیوند توانست در دولت جدید، همچنان بخشی از پستهای اقتصادی را حفظ کند.

حال اگر برآستی نظام نوپایی را که توانسته است تمامی امکانات و ابزارهای برگزاری انتخابات آزاد و سالم را فراهم آورد و با تمامی تهدیدات و انحرافات آن مقابله جدی نماید، می‌توان استبدادی خواند، آیا شما مدعیان دموکراسی می‌توانید لیست فعالیت‌هایتان را برای دستیابی به انتخاباتی انقلاب‌گونه در اختیار افکار عمومی قرار دهید تا امکان دستیابی به حقیقت برای همگان فراهم آید. فقط برای نمونه باید عرض کنم از شما امضاءکنندگان نامه نه تنها کمترین مخالفتی در برابر زیاده‌طلبی سیاسی کارگزاران در تاریخ به ثبت نرسیده است، بلکه به عکس می‌توان مواضع تأییدآمیز دوستانان را نیز به وفور یافت.

دومین رفتار تاریخی، مربوط به جریان سیاسی مشهور دیگری است که در جریان برگزاری انتخابات اخیر شوراهای رخ نمود. افراد شاخص این جریان در آستانه برگزاری دومین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا ضمن بهره‌گیری از عملکرد نه چندان قابل قبول جناح مقابل در اولین شوراهای با تأکید بر بی‌طرف نبودن ناظران و مجریان، مردم را از شرکت در انتخابات مایوس ساختند. جماعت مورد بحث، به این نگرانی دامن زد که در چارچوب یک تبانی بین ناظران مجلس و مجریان وزارت کشور - از آنجا که دارای یک گرایش سیاسی‌اند - این طیف آراء مردم را به نفع نامزدهای جناح خود تغییر خواهد داد. متأسفانه تبلیغات این عناصر غیرمنصف و غیرخاضع نسبت به قابلیت‌هایی که نظام سیاسی نوپیدا ما در این مدت کوتاه ایجاد کرده، موجب شد تا علاوه بر سرخوردگی‌های موجود از عملکرد شوراهای، نگرانی جدی دیگری نیز بوجود آید و برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از مؤمنین و دلسوزان در انتخابات شرکت نکنند. از تأثیرات مخرب این سیاه‌نمایی زمانی می‌توان ارزیابی دقیقی بدست آورد که بدانیم حتی بسیاری از مسئولان نهادهای انقلابی در انتخابات شوراهای شرکت نکردند. نکته قابل تأمل در اینجاست که پس از مشخص شدن نتیجه انتخابات - که به حذف کامل طیف شما نویسندگان و امضاءکنندگان نامه توسط مردم منجر شد و گفته‌اند وزیر محترم کشور در آن

روز که همکاران خود را بسیار متأثر می‌یابد به شوخی خطاب به آنان می‌گوید: «مگر کودتا شده که چنین ماتم گرفته‌اید، عده‌ای رفتند و جمعی دیگر آمدند» - این جماعت هرگز از مایوس‌سازی بی‌مورد مردم از مشارکت در امور خود عذرخواهی نکردند.

این حقایق به خوبی و به سهولت روشن می‌سازد که نظام نوپای جمهوری اسلامی شرائطی را بوجود آورده که خواست و اراده مردم به دور از سلائیق مجریان تبلور می‌یابد و این بی‌تردید دستاورد بی‌سابقه‌ای در تاریخ این ملت است. متأسفانه همچنان که شما در انتخابات دوم خرداد ۷۶ و مجلس ششم با ارائه تحلیل‌های معوج، به کتمان حقایق پرداختید و در برابر چنین دستاوردهایی از نظام دینی خاضع نشدید، آن جماعت دیگر نیز هرگز از تحلیل‌های غلط خود در مورد منافع حاصله از بعد جمهورییت این سیستم برائت نجست و قدردان آرمان‌های بلند امام راحل و ایثارگری‌های ملت ما برای نهادینه کردن آنها، نشد.

ب - گم بودن اعتقاد به الگوی جاودانه کشورداری اسلامی حضرت علی(ع) در متن نامه: علی‌رغم در دست داشتن مکتوباتی از برخی تهیه‌کنندگان و امضاءکنندگان نامه مبنی بر ضرورت محدود ساختن قلمرو دین به حوزه مسائل شخصی، تکریم شما از الگوی جاودانه کشورداری اسلامی توسط مولای متقیان در مطلع نامه خود، خرسندی هر روشن ضمیر دارای تعلق خاطر به فرهنگ این مرز و بوم را موجب می‌شود. اما متأسفانه باید گفت خواننده نامه در ادامه به فرازهایی متعارض با این بحث مبنایی و اساسی برمی‌خورد و دچار نوعی سردرگمی در ارزیابی مواضع فکری شما می‌شود.

البته من معتقدم تمسک برخی از شما نویسندگان و امضاءکنندگان نامه در حوزه حکومت به نظام‌های سیاسی سکولار غربی، مشابه مارکسیست‌های دوآتشه سابق ایرانی متمایل به مسکو و پکن است که در حوزه اعتقادات و باورهای شخصی، ناخودآگاه و در شرایط خاص به خدا توسل می‌جستند و از او یاری می‌طلبیدند.

شما دقیقاً به این امر واقفید که چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مردم‌سالاری مقید به مبانی دینی شده است. در حقیقت در قانون اساسی الگویی اتخاذ شده که مقبولیت آن به

مردم باز می‌گردد و مشروعیت آن نیز به عدم تعارض تصمیمات و قانون‌گذاریها در آن با مبانی وحی است. بنابراین به دلیل مقید بودن نظام ما به مشارکت مستقیم مردم در امور مربوط به خود و نقش تعیین‌کننده آنان در امور تقنینی، از آن با تعبیر مردم‌سالاری دینی یاد می‌شود.

آنچه امروز در ایران و در عمل شاهدیم هرچند به لحاظ لغزشهای فراوان مجریان، فاصله زیادی با دستاوردهای الگوی جاودانه کشورداری حضرت علی(ع) دارد اما از آنجا که با تلاش وافر خبرگان ملت سعی شده است قانون اساسی بر مبانی تئوریک همان الگوی جاودانه بنا شود، مسلماً در صورت تلاش مداوم برای انجام اصلاحات از درون و کارآمدتر کردن راهکارها و ابزارها می‌توان امیدوار بود که به آن الگوی جاودانه نزدیکتر شویم زیرا مبناها با یکدیگر در تعارض نیستند. البته اگر به مبارزه با لغزشها و انحرافات اقتصادی و نظری نپردازیم به طور قطع هرگز از آن الگوی جاودانه به عنوان شاخص و رهنما، بهره‌ای نخواهیم برد.

در اینجا اشاره به این نکته خالی از لطف نخواهد بود که در سایر نظامهای سیاسی نیز «مردم‌سالاری» غیرمقید به اصولی خاص، وجود خارجی ندارد. به عنوان نمونه اگر در انگلیس تبلور مردم‌سالاری را مجلس عوام بدانیم که نمایندگان آن از طریق انتخابات حزبی توسط مردم انتخاب می‌شوند، در کنار آن مجلس لردها نیز وجود دارد که مردم در انتخاب اعضای آن به هیچ وجه نقشی ندارند و چنانکه از نامش پیداست بزرگ سرمایه‌داران به عضویت آن منصوب می‌شوند. در نظام سرمایه‌داری انگلیس بسیاری از تصمیم‌گیریهایی کلان و تصمیمات تعیین‌کننده‌ای که به کلیت نظام سیاسی انگلیس و نه به دولتهای کارگری یا محافظه‌کار، مربوط می‌شود در این مجلس اتخاذ می‌گردد، مثل تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت پینوشه (دیکتاتور مشهور شیلی که سالهای مدیدی مورد حمایت مستقیم آمریکا و انگلیس بود). در زمان حضور این دیکتاتور در لندن شکایات متعددی علیه وی از سوی خانواده قربانیان به دادگاه بلژیک ارائه شد و طبق قانون انگلیس می‌بایست وی تسلیم دادگاه می‌شد اما تصمیم‌گیری درباره این موضوع به مجلس لردها احاله شد و این مجلس با لطایف‌الحیلی، اسباب‌رهایی وی را فراهم ساخت و نگذاشت به اعتبار سیاسی انگلیس در برخورد با متحدان اقماری بین‌المللی‌اش لطمه‌ای وارد آید.

بنابراین هیچ یک از نظامهای سیاسی مردم‌سالار، رها و یله نیست. در نظامهای سرمایه‌داری قیوداتی وجود دارد که البته ثابت نیستند و تغییرات آنها براساس صیانت از مصالح سرمایه‌داری، صورت می‌گیرد لذا سرمایه‌داری بر سر عقل آمده قرن بیستم در مقایسه با سرمایه‌داری قرون هیجده و نوزده بسیار متفاوت عمل می‌کند اما اساس آن حفظ منافع درازمدت سرمایه‌داران است.

در نظام اسلامی این قیودات ثابت بوده و از دست‌اندازی صاحبان قدرت کاملاً به دور است. لذا همانطور که شاهدیم به سهولت توسط همه اقشار جامعه، عملکردها با الگوی جاودانه کشورداری حضرت علی(ع) مقایسه می‌شود و کسی نه تنها مبانی نظری اسلامی، بلکه الگوهای عملی را نیز نمی‌تواند با توسل به عوامفریبی برای مدت زمان طولانی از ذهنها محو کند.

بنابراین در قانون اساسی ما، مردم‌سالاری در چارچوب خدامحوری معنا پیدا می‌کند. یعنی تصمیمات و برنامه‌ها در بعد جمهوریت نظام نمی‌تواند مغایر بعد اسلامیت نظام باشد. ولی با رجوع به فرازهایی از نامه مزبور، موضع شما در این زمینه را بسیار نامشخص و مبهم می‌یابیم: «باید توجه داشت که قانون اساسی یک مجموعه یکپارچه است که در آن به حقوق ملت، هم عرض با حقوق زمامداران تصریح و تأکید شده است»، «راه دوم آن است که به قرائت مردم‌سالارانه از قانون اساسی، یعنی همان قرائتی که هنگام برگزاری همه‌پرسی تاریخی فروردین یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت اعلام شد و در شرایط کنونی نیز می‌تواند مردم را امیدوار و تهدیدهای بیگانگان را دفع و کشور را نجات دهد، تن داد»، «باور ما بر این است که اگر خواسته‌های حداقلی بالا برآورده شود... علاوه بر امضاءکنندگان این نامه دیگر نیروهای سیاسی نیز برای حفظ استقلال، تمامیت ارضی، منافع ملی و نظام سیاسی در چارچوب قانون اساسی کنونی مشارکت و تلاش خواهند کرد.»

در این سه فراز از نامه، سه نوع برخورد متفاوت با قانون اساسی که مبتنی بر یک نظام دینی تدوین شده است را شاهدیم. در اولین فراز نوعی تلقی اعتقاد به قانون اساسی به ذهن متبادر می‌شود. در فراز دوم شما خواننده را به قرائتی موهوم از قانون اساسی احاله می‌دهید زیرا اصولاً

در اوائل فروردین ۵۸ یعنی بعد از گذشت ۴۰ روز از پیروزی انقلاب هیچ‌گونه پیش‌نویس - نه از سوی نیروهای معتقد به حاکمیت دینی و نه از سوی نیروهای غیرمعتقد به آن - انتشار نیافته (اعلام نشده) بود. بنابراین معلوم نیست شما خواننده را به کدام قرائت ارجاع می‌دهید. البته با این شیوه، شما به مقتضای زمان، هر باور و قرائتی را می‌توانید به آن پیش‌نویس موهوم نسبت دهید. اما در آخرین فراز به صراحت اعلام می‌دارید نه تنها باوری به قانون اساسی کشور ندارید بلکه هر نوع عملکرد در چارچوب آن را نیز منوط به پذیرش خواسته‌هایتان از سوی رهبری نموده‌اید.

از طرفی، در کنار این بیان صریح به عدم اعتقاد به قانون اساسی کنونی کشور که میثاق انسجام‌بخش جامعه ماست می‌گوئید: «ما همچنین، کوشش برای ارائه قرائتی واقعی یعنی مردم‌سالارانه از اسلام را تنها راه بقا اسلام در حوزه عمومی می‌دانیم». بنابراین حتی اگر قرائت مورد قبول شما از اسلام ارائه گردد سهمی که برای اسلام در اداره جامعه قائلید صرفاً در حوزه عمومی است. این موضع یعنی همان ترویج اعتقاد ضرورت محدود ساختن قلمرو دین به حوزه مسائل شخصیه. اگر چنین است پس چرا در مطلع نامه سخن از الگوی جاودانه کشورداری اسلامی به میان آورده‌اید؟ ویژگیهای دوران حکومت حضرت علی(ع) در ابعاد نظری و عملی روشن‌تر از آن است که اقشار مختلف جامعه نتوانند بین کسانی که به الگوی جاودانه حکومت‌داری مولای متقیان معتقدند و از همین منظر نیز عملکرد مسئولان را زیر ذره‌بین قرار می‌دهند و به انتقاد شدید از انحرافات و لغزشها می‌پردازند و کسانی که اصولاً به نظام دینی معتقد نیستند و در عمل نگاه به سایر الگوها و نظامهای غیر دینی دارند، تمایز قائل شوند.

اما در مورد موضوعات متنوعی که به صورت گذرا در نامه خود مطرح ساخته‌اید ضمن اشاره به این مهم که متأسفانه در مورد هیچ کدام از استنتاجات و ادعاها مستنداتی ارائه نکرده‌اید، به نکاتی چند اشاره می‌کنیم:

۱- خواسته‌های حداقلی یا حداکثری: هرچند عنوان داشته‌اید در شرایط خاص کنونی که تهدیدهای بیگانگان متوجه کشور است خواسته‌های حداقلی را مطرح می‌سازید، اما وجود دو

نکته، مسئله دیگری را به ذهن متبادر می‌سازد. نکته اول ارتباط شما با حزب حاکم بر دولت و مجلس است. این ارتباط مستقیم و بعضاً سازمانی شما نویسندگان و امضاءکنندگان با حزب مشارکت به این معناست که در شرایط حاضر، دو قوه را کاملاً در دایره نفوذ خود ارزیابی می‌کنید لذا برای نیل به قدرت مطلق تنها حوزه‌هایی که باقی می‌ماند، قوه قضائیه و شورای نگهبان است. در واقع اگر این دو جایگاه مهم در ساختار سیاسی کشور نیز با شما هماهنگ شوند - همانطور که خود معترفید که در صورت محقق شدن این خواسته‌های حداقلی حاضرید با این قانون اساسی نیز (علی‌رغم بی‌اعتقادی به آن) کار کنید - دیگر مانع و رادعی در برابر منویات سیاسی خود نمی‌یابید. به عبارت بهتر با گسترش نفوذ شما بر سه قوه و شورای نگهبان در واقع به سهولت قادر خواهید بود قانون اساسی را نیز به عنوان میثاق ملی بر اساس تمایلات خود تغییر دهید. نکته دوم جهت‌گیری خواسته‌هایی است که مطرح ساخته‌اید. حتی برای حفظ ظاهر هم شده بود، اگر در قالب این خواسته‌ها اصلاحاتی را در قوه مجریه و مقننه نیز مطرح می‌ساختید، می‌توانست کمکی به ایجاد این تصور کند که شما به دنبال اصلاح‌طلبی برآمده‌اید و نه بسط قدرت. خواسته‌هایی مانند اصلاح نظام اداری کشور که امروز بعضاً حرمت و کرامت مردم شریفمان را زائل می‌سازد، می‌توانست از رهبری نظام درخواست شود. اما از آنجا که طرح چنین خواسته‌هایی دوستانان را با شما در تعارض قرار می‌داد و به عبارتی انتقاد از خود بود، برای ایجاد یک لیست از درخواست‌ها ناگزیر از تکرار بعضی مسائل شده‌اید. برای نمونه در خواسته شماره ۲ شما آمده است: «... با تسریع در رفع موانع قانونی شدن مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان یا مجمع تشخیص مصلحت، از جمله در مورد لوایح و طرح‌های مربوط به اصلاح قانون مطبوعات...» همچنین درخواست شماره ۳ «تأیید دو لایحه تقدیمی رئیس‌جمهور به مجلس در شورای نگهبان...» مطرح شده است، لذا ضمن توجه به این نکته که کلیه لوایح با امضاء رئیس‌جمهور تقدیم مجلس می‌شود به سهولت می‌توان قضاوت کرد که خواسته شماره ۳، تکراری و در خواسته شماره ۲ مستتر است.

بنابراین به زعم شما در شرایط کنونی اگر بتوانید در قالب این خواسته‌های حداقلی؟! موانع قانونی را از سر راه بسط قدرت خود بردارید، تمامی قدرت را در کشور به دست خواهید آورد و این احساسی است که دقیقاً به خوانندگان نامه نیز منتقل می‌شود و صدا البته چندان خوشایند نیست. در این حال، لابد انتظار دارید حتی این شائبه هم که شما درصدد یک نوع سوءاستفاده سیاسی از تهدیدات دشمن برآمده‌اید به جای اینکه به مقابله با آن برخیزید و به تقویت اراده ملی جهت ایستادگی در مقابل زورگوییهای آمریکا (مثل تلاش برای محروم کردن ایران از دانش هسته‌ای) برآیید، ایجاد نشود. همچنین شما که خود را تحت عنوان نیروهای ملی - مذهبی به جامعه معرفی می‌نمایید، باید به این سؤال پاسخ دهید که آیا عناصر دارای غیرت و تعصب ملی و میهنی می‌توانند در شرایطی که تهدیدات خارجی متوجه کشور است و خود به آن معترفند، گام برداشتن در مسیر دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور را منوط به برآورده شدن خواسته‌های سیاسی و گروهی خود نمایند؟

۲- بحرانهای سه‌گانه: در این نامه خبر از رخ نمودن همزمان سه بحران «مشروعیت»، «مشارکت» و «کارآمدی» داده شده است. به نظر می‌رسد یک نظام سیاسی زمانی با بحران مشروعیت مواجه می‌شود که متولیان امور، خود را به اصول قانون اساسی به عنوان میثاق بین دولت و ملت ملتزم نبینند. در حقیقت حد و حدود پابندی به این قوانین کلان که ملت براساس آن قدرت خود را به دولت تفویض کرده است، میزان مشروعیت دولت‌ها را مشخص می‌سازد. بنابراین اگر در این زمینه مشخص می‌ساختید که انحراف از کدام اصول قانون اساسی، مشروعیت نظام را با بحران مواجه ساخته و این لغزش توسط چه بخشی از نظام صورت گرفته است، می‌توانست مبنای مناسبی برای بحث باشد. البته در این زمینه خواننده نامه فراموش نخواهد کرد که شما خود به عنوان کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم در نظام مشارکت دارید، معترفید علاوه بر عدم اعتقاد به قانون اساسی (هرچند عده‌ای از شما به عنوان نماینده مجلس سوگند وفاداری به آن یاد کرده‌اید) تا قدرت به صورت کامل به شما واگذار نشود (تأمین شدن خواسته‌های حداقلی؟!) حاضر به خدمتگزاری در چارچوب قانون اساسی نیستید.

در مورد ادعای بروز «بحران مشارکت» گفته شده است بحران مشروعیت با شکست روشهای قانونی و مسالمت‌آمیز برای اصلاح امور جامعه، به بحران مشارکت می‌انجامد. این ادعا در حالی است که برخی از شما امضاءکنندگان نامه، به طور مستقیم در امور کشور مشارکت دارید و به طور کلی غالباً جزو نیروهای قانونی و اقماری حزب حاکم بر دولت و مجلسید و از این طریق بهره وافر برده و می‌برید. بنابراین ده‌ه‌ها شما نمی‌توانید سخن از بحران مشارکت به میان آورید.

البته «بحران کارآمدی» با توجه به مباحثی که خود به صراحت طرح نموده‌اید، موضوع قابل تأملی است. شما از یک سو معترفید که به قانون اساسی اعتقاد ندارید و به آن عامل نیستید و از سوی دیگر برای بهره‌مندی از مزایای قدرت، در مراکز مهم جای گرفته‌اید که البته این امر بر کارآمدی سیستم بسیار تأثیرگذار بوده است. شما جزو آن طیف سیاسی هستید که بعضاً از قبل از انقلاب به حاکمیت دینی معتقد نبودید، و بعضی دیگر نیز به دلیل لغزشهای سیاسی و اقتصادی طی سالهای بعد از انقلاب، تعریف جدیدی از خود ارائه کردید.

در واقع جمعی به دلیل کم اطلاعی از مبانی دینی و تغذیه نشدن از سوی کانونهای مولد فکر و اندیشه اسلامی، بخشی به دلیل سرخوردگی از عملکردهای ناصواب و غلط دیگر مسئولان و نداشتن تحلیل درست از آنها و... از روح قانون اساسی فاصله گرفتند و امروز به صراحت این موضوع را اعلام می‌کنند (که البته این صداقت به نوبه خود قابل تقدیر است). اما مشکل اینجاست که قاعدتاً شما برای اثبات صحت مواضع خود، تلاش خواهید کرد قانون اساسی فعلی را ناکارآمد جلوه‌گر سازید. معضلی که امروز نظام ما در زمینه ناکارآمدی با آن مواجه است، دقیقاً از همین روست زیرا از یک سو اگر شورای نگهبان با علم به عدم اعتقاد شما به قانون اساسی، مانع راهیابی شما به مراکز تصمیم‌ساز و تعیین‌کننده نظام شود، از آنجا که مردم به این یقین نرسیده‌اند، با یک چالش تبلیغاتی مواجه خواهیم بود و از سوی دیگر اگر شورای نگهبان تا رسیدن مردم به یک جمع‌بندی جامع نسبت به علت بروز برخی ناکارآمدیها، تأمل و

بردباری به خرج دهد، طیف دوستان شما در این جایگاههای حساس به نوعی عمل خواهند کرد که مردم به یک جمع‌بندی غیردقیق نسبت به کارآیی نظام دینی نایل آیند.

آیا فکر نمی‌کنید صداقت سیاسی حکم می‌کند تا اجازه بدهید بعد از سالها سلطه بیگانگان بر کشورهای اسلامی که با ترویج تئوری جدایی دین از سیاست ممکن شده بود، اکنون که نهضت بازگشت به فرهنگ اسلامی از ایران آغاز گشته و امیدی را در دل ملت‌های تحت سلطه ایجاد کرده و البته دشمنی‌های بسیاری را نینو‌از سوی سلطه‌گران در پی داشته است، امکان قضاوت صحیح در مورد این نظام نوپا در ایران فراهم آید؟ قطعاً اذعان دارید بررسی کارآمدی یا عدم کارآمدی یک سیستم به لحاظ عملی یا نظری و تئوریک مادامی که با مجریان و دست‌اندرکارانی مواجه است که سوگند پابندی به میثاق آن یاد می‌کنند ولی عملاً در مسیری متعارض گام برمی‌دارند، ناممکن است.

۳- نفی خشونت و دفاع از منزلت آزادی: شما در نامه خود به کرات در مذمت خشونت و تکریم آزادی سخن رانده‌اید و یکبار هم عناصر خودم‌محور و خشونت‌گرای جناح مقابل خویش را به صورت غیرمستقیم به حمایت رهبری مستظهر ساخته و «تبری جستن صریح رهبری از این گروه‌ها» را خواستار شده‌اید. طرح این درخواست دستکم با علم به اعلام موضع صریح رهبری در شهر ورامین در این زمینه، نوعی تداوم برخوردهای غیرمنصفانه سیاسی را تداعی می‌کند که ترجیح می‌دهیم از آن درگذریم. اما مروری بر لیست اسامی امضاءکنندگان نامه، میزان اعتقاد شما به نفی خشونت را مبهم می‌سازد. آیا آنگاه که به نام افرادی در میان شما برمی‌خوریم که در زمره بدعت‌گذاران خشونت در عرصه مسائل فکری و سیاسی به صورت تئوریک و عملی بوده‌اند، حق نداریم نسبت به انگیزه این بحثها تردید کنیم؟ اگر مدعی هستید دوستانی از شما که نامشان در پای نامه آمده است امروز برخلاف دیروز از اعمال مخوفترین شیوه‌های خشونت در عرصه رقابت‌های سیاسی تبری جسته‌اند، آیا می‌توانید مشخص سازید در کجا از قتل مهندس بحرینیان و سایر شخصیت‌هایی که در لیست چند ده نفره قربانیان گروه سیاسی‌شان موجود است، اعلام براءت کرده‌اند که اکنون در نفی خشونت این چنین داد سخن سرداده‌اند؟

درباره منزلت و جایگاه آزادی در رشد و تعالی جوامع بشری، سخن بسیار است. البته در مقام حرف و سخن، حتی غیرمعتقدترین افراد به آزادی‌های مشروع نیز می‌توانند مطالب جذاب فراوانی بگویند و بنویسند اما آنچه می‌تواند محک دقیقی برای قضاوت باشد، نحوه عمل افراد و جریان‌ات سیاسی در این زمینه است. در اینجا به منظور کاستن از اطاله کلام، صرفاً به مرور اتفاقی که بین روابط عمومی مجلس و «دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران» رخ داد، می‌پردازیم. این دفتر پس از نگارش کتاب «پاسداشت حقیقت» در نقد خاطرات آیت‌الله منتظری، تصمیم به ارسال نسخه‌ای از کتاب برای تمامی نمایندگان مجلس به همراه نامه‌ای خطاب به هر یک از آنان گرفت. پاکتهای ارسالی دفتر مطالعات در ایام تعطیل مجلس در قفسه‌های مربوط به نمایندگان قرار می‌گیرد، اما متأسفانه یکی از عناصر تندرو حزب مشارکت بعد از مطلع شدن از محتوای پاکتهای قرار گرفته در داخل قفسه‌های نمایندگان با توجه به مسئولیتش در هیأت رئیسه، دستور جمع‌آوری آنها را می‌دهد. بعد از مدتی که دفتر مطالعات از این عملکرد حیرت‌انگیز مطلع شد، طی تماسی تلفنی با روابط عمومی مجلس - که نوار آن در دفتر مطالعات موجود است - از علت این کار جويا شد و با کمال تأسف یکی از مسئولان روابط عمومی به صراحت اعلام داشت تا محتوای کتاب مورد تأیید قرار نگیرد توزیع نخواهد شد. همانطور که مستحضرید بعد از مایوس شدن دفتر مطالعات به مجاب کردن روابط عمومی مجلس، خبر این مطلب به خبرگزاری ایسنا داده شد، هرچند این خبر تأسف‌برانگیز به هیچ یک از مطبوعات دوم‌خردادی راه نیافت اما موجب شد تا مجلس پاکتهای بخشی از نمایندگان را در اختیار آنان قرار دهد و در نهایت دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران مجبور شد به درخواست برخی نمایندگان معتدل دوم‌خردادی، مجدداً کتاب را به آدرس دفاتر آنها در خارج از مجلس ارسال دارد.

البته در پیگیریها و تماسهای بعدی ما با برخی نمایندگان، مسائل تأسف‌بارتری در زمینه نقض پنهان و غیرمستقیم آزادی‌های نمایندگان بر ما مشخص شد که به دلیل در اختیار نداشتن مستندات لازم از طرح آنها اجتناب می‌ورزیم.

ممکن است در پاسخ به ارائه شدن چنین الگوی رفتاری از سوی دوستانتان بفرمایید در درون جبهه‌ای که قرار دارید افراد با سلاقت مختلف وجود دارند و شما از چنین عملکردهایی که حتی در دوره‌های گذشته مجلس از سوی تنگ‌نظرترین جریان‌های سیاسی هم رخ نداده است، دفاع نمی‌کنید. ضمن پذیرش این توضیح، این سؤال همچنان بی‌جواب می‌ماند که اگر شما دغدغه آزادی دارید چرا زمانی که از نقض آزادی‌های نمایندگان ملت در پوشش شعارهای زیبا مطلع می‌شوید، در برابر آن سکوت می‌کنید و ترجیح می‌دهید با غمض عین کردن بر چنین فریبهایی، از جمع خود نگاهید. اگر نمایندگان مردم نتوانند برای نیل به تشخیص درست، آزادانه به همه منابع دست یابند و عده‌ای صحنه‌گردان برای آنان تصمیم بگیرند که چه مطالبی را دریافت و از چه مطالبی مطلع شوند، می‌توان به الگوی نگران‌کننده‌ای از «آزادی» که دوستان شما برای افشار مختلف قائلند، پی برد. همانطور که واقفید آزادی بدون آگاهی، فریبی بیش نیست و کسانی که کانالهای اطلاع‌رسانی را در جامعه در اختیار می‌گیرند، در واقع نوعی آزادی و دمکراسی هدایت شده را در ذهن دارند. توجه انحصارات سیاسی و اقتصادی به ابزارهای رسانه‌ای نیز از این روست تا در روند اطلاع‌گیری مردم دستکاری کرده و با تغییر اولویت‌های خبری مورد نیاز جامعه از طریق بزرگنمایی مطالب بی‌اهمیت و محو کردن مطالب مهم، مخاطب را به هر سو که مایلند، بکشانند.

۴- انسداد سیاسی و فساد اقتصادی: فرض کنیم آنچه شما در نامه خود در مورد انسداد سیاسی مطرح می‌سازید یک مقوله واقعی و عینی در جامعه امروز ما باشد و گیریم که دوستان شما در مجلس نمی‌توانند تندترین بیانیه‌های سیاسی را قرائت کنند، در مطبوعات هیچ‌گونه مطلبی که خلاف این ادعا را ثابت کند وجود ندارد و حتی بسیاری از شما امضاءکنندگان نامه در آخرین انتخابات (یعنی انتخابات شوراهای شهر و روستا) نتوانستید به عنوان نامزد عضویت در شورا مشارکت کنید و ... اما مگر در این زمینه خطاب به رهبر نمی‌گوئید: «جنابعالی همواره گستره این نارضایتی عمومی و میل به اصلاح را منحصر به حوزه اقتصادی و فقر، فساد، تبعیض و گرانی کرده‌اید» و سپس می‌افزاید: «بخش قابل ملاحظه‌ای از فساد، فقر و بیماری در حوزه

اقتصاد، ریشه در انسداد سیاسی و وجود باندهای مافیایی اقتصادی و مالی دارد». حال اگر برآستی به رابطه تنگاتنگ انسداد سیاسی با باندهای مافیایی اقتصادی معتقدید چرا از دعوت رهبری نظام برای مقابله با فساد اقتصادی استقبال نکرده و نمی‌کنید؟ دستکم خوب است بفرمایید از سال ۷۶ که امکانات فراوانی در اختیار داشته‌اید و از روزنامه‌های متعددی با یارانه‌های دولتی بهره‌مندید، در این زمینه یعنی مبارزه با مافیای اقتصادی چه کرده‌اید؟ آیا می‌توانید یک مورد از کشف و مقابله مستند، دقیق و غیرشعاری با باندهای مافیایی را ارائه دهید؟ نه تنها چنین نشد بلکه نمایندگان مرتبط با شما در مجلس در زمان رأی اعتماد دادن به وزرای پیشنهادی در دور دوم ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی، آنچنان به معامله‌گریهای سخیف با وزرا بر سر تخلفاتشان پرداختند که آقای اعلی‌نماینده تبریز از تریبون مجلس، مذاکرات و معاملات چند روز قبل از رأی‌گیری بین مجلسیان و وزرا را به بازار مکاره تشبیه کرد. شما نه تنها این معامله‌گریهای آشکار آن هم در درون مجلس را که ماحصل آن سکوت در برابر انحرافات اقتصادی بود، تقبیح نکردید بلکه بعکس از جنجال‌آفرینهای کاذب این قبیل نمایندگان برای پنهان داشتن معامله‌ها به شدت حمایت کرده و می‌کنید. فساد رسمی و غیررسمی حاکم شده بر شوراهای اول با سکوت مطلق شما و دوستانتان در قوه مجریه مواجه شد. آیا تصور کردید که اگر انتقادی در این زمینه صورت نگیرد، مردم از آن مطلع نخواهند شد. برخی دوستان شما در شورای شهر تهران تبدیل به صحنه‌گردانان باندهای ساخت و سازهای غیرقانونی شدند و شما بر این انحراف چشم فرو بستید و حتی زحمت انتقاد جزئی یا اعلام اینکه این افراد، دوم‌خردادی نیستند را به خود ندادید. تأکید من بر انحرافات دوستان شما از این رو نیست که معتقدم جناح مقابل شما انحراف از مسیر حق نداشته است یا در مقابل قوه مجریه، قوه قضائیه منزله از خطا بوده است. خیر، من به پاکسازی عناصر فاسد از قوه قضائیه بیش از شما اصرار دارم اما علت تقدم دادن به طرح این موضوع بدان لحاظ است که نگوئید به دلیل انسداد سیاسی نمی‌توانستیم از دوستان خودمان هم انتقاد کنیم!

مسئله درایت سیاسی و دوری جستن از باندبازیهای قدرت طلبانه حکم می‌کرد از آنچه دیر یا زود بر مردم آشکار می‌شد، تبری بجوئید. بیائید دستکم برای لحظه‌ای، تحلیل‌های انحرافی در مورد انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و روستا را به کناری نهیم و برای سالم‌سازی فضای رقابتها، به واقع‌نگری در عملکردهایمان نایل آئیم. طیف شما تهیه‌کنندگان و امضاءکنندگان نامه با چنین کارنامه‌ای با تمام توان به میدان آمد (از نهضت آزادی تا مشارکت) و نامزدهای خود را بسیار فراتر از «آزادانه»، یعنی بعضاً برخلاف ضوابط قانونی مطرح ساخت اما هیچ‌گونه تمایلی را از سوی مردم نتوانست جلب کند. آیا از این رویداد نمی‌توانیم به سهولت به این واقعیت برسیم که مردم علاوه بر شعارهای زیبا، به عملکردهای زیبا نیز می‌اندیشند؟ اگر دوستان شما کارنامه قابل قبولی داشتند هرگز هیچ اراده‌ای نمی‌توانست آنها را از خدمتگزاری به مردم در دومین دوره شوراهای شهر و روستا محروم سازد. براستی چرا برای پوشانیدن حقیقت به بحثهای غیرمنصفانه و غلط توسل می‌جوئیم؟ این گونه فرار از حقیقت قبل از اینکه ظلم به دیگران باشد، جفا در حق خودمان است زیرا تنها با درک درست از واقعیتها می‌توانیم ضعفها را برطرف سازیم، قبل از اینکه روسیاه درگاه خداوندی و محکمه مردم شویم. متأسفانه کارنامه شما و دوستانتان در مجلس و دولت در برخورد با انحرافات اقتصادی جناح مقابل، تیره‌تر و غیرقابل باورتر است. دقیقاً در زمانی که با تأکیدات و عزم رهبری، چند تن از فرزندان مسئولان قوه قضائیه به دلیل اعمال نفوذ در مسائل اقتصادی دستگیر شده بودند، عناصر تندرو حزب مشارکت به یکی از این شخصیتها پیام دادند که اگر در برابر این موضوع (دستگیری فرزندان) مقاومت کنید ما حاضریم به دفاع از شما بپردازیم. اینجانب در آن زمان به عنوان مدیر مسئول روزنامه تهران تایمز طی نامه محرمانه‌ای خواستار توضیح حزب مشارکت در این باره شدم و باید عرض کنم به گواه نامه‌های رد و بدل شده (که تصاویر آن موجود است) می‌توان به این واقعیت تلخ پی برد که افرادی در میان به اصطلاح طیف دوم خردادی که از قبل از پیروزی انقلاب به حاکمیت دینی اعتقادی نداشتند، به شیوه‌های مختلف می‌کوشند تا الگوی نظام دینی در نظر مردم موفق جلوه‌گر نشود.

از دید این افراد، مقابله با انحرافات اقتصادی یعنی بهبود وضع معیشتی مردم و مآلاً خوشبین شدن مردم به نظامی که نه به قانون اساسی آن معتقدند و نه به طور اصولی تعلقی به آن دارند. غافل از آنکه عدم مبارزه با لغزشهای اقتصادی و فراگیر شدن این آفت، ما را نیز که به تصور خودمان چشم به تغییرات برای افزایش قدرت خود در آینده دوخته‌ایم، به لغزشگاه می‌کشاند و بدین ترتیب پایگاه مردمی‌مان را کاملاً از دست می‌دهیم و این نتیجه منطقی‌ای بود که در آخرین انتخابات حاصل آمد.

۵- سالم‌سازی فضای سیاسی کشور: فضای سیاسی کشور ما به دلیل عدم سابقه طولانی ملت ما در مستقل زیستن از بیگانگان و ضعف فرهنگ همزیستی سیاسی، چندان مطلوب نیست. از طرفی، متأسفانه جریانهای سیاسی کشور نیز حرمت جایگاههای متعادل‌کننده جریانات و تمایلات را پاس نمی‌دارند و برای نیل به قدرت بیشتر حاضرند همه ارزشها و سرمایه‌های معنوی را قربانی کنند. ویژگی مورد اشاره منحصر به یک جریان سیاسی هم نیست. هر جریان سیاسی با توسل به بخشی از مقدسات ملت و با سوءاستفاده از آن سعی می‌کند تا راه به قدرت رسیدن یک شبه را برای خود همواره سازد. بطور قطع انسجام جامعه و آرامش سیاسی‌ای که امروز علی‌رغم قابل قبول نبودن عملکرد احزاب از آن برخورداریم، از قبل جایگاههای مورد احترام مردم حاصل آمده است. از این رو مشاهده عدم حفظ منزلت شورای نگهبان به عنوان جایگاهی فراجناحی از سوی عوامل اجرایی آن برای هر عنصر دلسوزی رنج‌آور است، همچنین که عملکرد یک قاضی متأثر از فضای سیاسی اطراف خود، دل آدمی را به درد می‌آورد.

از سوی دیگر، در بررسی برخوردهای غیراصولی احزاب، زمانی که به تقسیم‌بندی جایگاه‌های قانونی از سوی آنان به انتصابی و انتخابی برمی‌خوریم، نمی‌توانیم تأسف خود را نسبت به آن پنهان داریم. شما نویسندگان و امضاءکنندگان نامه نیز به منظور کاستن از اعتبار سیاسی جایگاههای قانونی که به لحاظ سیاسی با آنها هماهنگ نیستید، به این حربه متوسل شده‌اید. برای نمونه، در هیچ کشوری مسئولان قضایی از طریق انتخاب مستقیم مردم برگزیده نمی‌شوند. بنابراین چرا زمانی که بر اساس قانون اساسی مسئولیتی به افرادی سپرده می‌شود، با

این مغالطه به تضعیف آنان در انظار عمومی می‌پردازید؟ براساس قانون اساسی، مردم رئیس‌جمهور را انتخاب می‌کنند و سپس وی از این جایگاه قانونی بر اساس حدود اختیارات مصرح خود، بسیاری از مقامات حساس را در نظام سیاسی کشور منصوب می‌کند. آیا می‌توان در صورتی که انتصابات رئیس‌جمهور را نمی‌پسندیم، جایگاه منصوبان را با توسل به چنین حربه‌ای تضعیف کنیم؟ این در حالی است که شما از کنار بسیاری از انتصابات غیرقانونی افراد همفکران (از جمله آقای بهزاد نبوی نایب رئیس وقت مجلس که ریاست هیأت مدیره شرکت پتروپارس را نیز بر عهده داشت) درمی‌گذرید. این قبیل افراد همزمان مسئولیتهایی در قوه مقننه و مجریه داشته‌اند که خلاف نص صریح قانون اساسی است. اینگونه دوگانگی در عمل و به راه انداختن تبلیغات روانی آیا نشان از پابندی به ضرورت سالم‌سازی فضای سیاسی کشور دارد؟ نگرانی عمده در این زمینه شکل‌گیری پیوندها بین قدرت و ثروت است یعنی چنگ‌اندازی از موضع قدرت به منابع عمومی و از موضع ثروت به قدرت سیاسی. شما عملکرد خود و دوستانتان را در ارتباط با این نگرانی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مطمئناً صرف‌نظر از برخی برخوردهای تنگ‌نظرانه، امروز جامعه ما از تمامی راه‌حل‌های دلسوزانه برای پویاتر ساختن فضای سیاسی کشور استقبال می‌کند. هر پیشنهاد سازنده‌ای برای کارآمدتر کردن رأس هرم سیاسی تا سطوح پایینی مدیریتی می‌تواند در نهضت سالم‌سازی فضای سیاسی کشور مؤثر واقع شود. البته امیدوارم در پاسخ، به توجیهاتی مانند خط قرمز بودن این گونه مسائل متوسل نشوید، زیرا در آن صورت ناگزیر خواهیم بود به شیوه‌های غیرمنصفانه دوستانتان در همین عرصه‌ها اشاره کنم. علاوه بر نسبت‌های غیرمنصفانه‌ای که این روزها بسیار رایج است و در همین نامه هم شما بعضاً متوجه رهبری ساخته‌اید، شیوه‌های غیراصولی تری هم برای تضعیف رهبری نظام در تبلیغات شما وجود دارد. زمانی که شایعه پرداخت شدن یک میلیون تومان از محل فروش هر دستگاه اتومبیل پیکان به دفتر رهبری مطرح می‌شود و البته بلافاصله تکذیب می‌گردد هر عنصر دارای شم سیاسی می‌تواند بفهمد چه هدفی از این شایعه پراکنی‌ها دنبال می‌شود. شما ممکن است انتقادات دلسوزانه‌ای برای کارآمدتر کردن نظام

دینی داشته باشید و حتی برخی عناصر تنگ‌نظر به دلیل طرح آنها با شما برخورد کنند. اما مردم قدرت تمیز دادن بین دو عملکرد تخریبی و سازنده را به خوبی دارند. توسل به شیوه‌های تبلیغاتی مخرب که یادآور منفورترین برخوردهای تاریخی در عرصه‌های سیاسی است گرچه می‌تواند زمینه تشخیص حقیقت را برای مدتی در جامعه مخدوش سازد اما آیا می‌تواند جاذبه‌ای در میان عناصر متفکر جامعه ایجاد کند؟ شما حق دارید با رهبر و حتی جایگاه رهبری به عنوان اپوزیسیون نظام موافق نباشید اما آیا حق دارید جامعه را با طرح مطالب خلاف واقع در مورد آن به انحراف کشانید و باز هم خود را طرفدار سالم‌سازی فضای سیاسی کشور قلمداد سازید؟

سالم‌سازی فضای سیاسی کشور جز از طریق رشد فرهنگی جریانات سیاسی ممکن نخواهد بود. امروز جریانات سیاسی امیال و اهداف خود را از دو طریق (قانونی و غیرقانونی) به صورت همزمان پی می‌گیرند، زیرا می‌دانند دستیابی سریع به بسیاری از تمایلات سیاسی از طریق مجاری قانونی به سهولت ممکن نیست. توسل به عناصر افراطی و خودسر از سوی همه جریانات سیاسی مقوله جدیدی نیست. بدون شک اگر هر جریان سیاسی رشدی را در زمینه عدم بهره‌مندی از عناصر افراطی به ظهور رساند و منافع دراز مدت خود را در اتکا به اعمال غیرقانونی و غیراخلاقی چنین عناصری نبیند، جریان مقابل را نیز ناگزیر به تصحیح عملکردهای خود خواهد نمود. اما زمانی که یک جریان سیاسی توسل به هر تهمت و افتزایی را در مناقشات سیاسی برای خود مباح پنداشت، چگونه می‌تواند انتظار داشته باشد که دیگران به همان شیوه‌ها متوسل نشوند؟

در خاتمه امیدوارم این گونه مباحثه‌های قلمی ضمن اینکه ما را از مسیر عدالت و انصاف خارج نسازد موجب غفلت از دشمنیهای بیگانگانی که سالها بر این کشور حکم رانده‌اند و امروز خواب تسلط بر همه سرزمینهای اسلامی و بویژه ایران را می‌بینند، نشود. استقلالی را که پایگاه قوی اسلام در جامعه ما توانست برای ایران به ارمغان آورد و در چارچوب آن می‌توانیم به بحث در مورد چگونه بهتر اداره کردن جامعه و کشورمان توسط نیروهای خودی بپردازیم، نعمتی بزرگ اما از کف رفتنی است. لذا می‌بایست از آنچه می‌تواند مستمسکی برای توجیه دشمنیها

علیه ملتمان شود، به طور جدی پرهیز کنیم. باز هم باید توجه داشت که بویژه در این مقطع حساس در تاریخ بشریت، ملت ایران تفاوت بین اصلاح‌گرانی که به منظور استحکام بنیان‌های فرهنگی، سیاسی و اعتقادی به انتقاد می‌پردازند و کسانی که با هدف تضعیف مقاومت مردم در برابر زورگوها و تقویت روحیه دشمنان در جایگاه اصلاح‌گری قرار می‌گیرند را به خوبی تشخیص می‌دهد. از خداوند متعال طلب توفیق می‌کنیم که همواره و در هر شرایط جزو دسته اول باشیم و منافع کوتاه‌مدت حزبی و گروهی، ما را به جرگه نیروهای دسته دوم نزدیک نسازد.

عباس سلیمی نمین

مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

۸ مرداد ۸۲

۷۲

متن کامل نامه بدون امضای نمایندگان متحصن مجلس

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران

با سلام و احترام و آرزوی سلامتی برای حضرت‌تعالی؛ ما انشاءالله پیرو آن امام همامی هستیم که فرمود: فلا تکتفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل، فانی لست فی نفسی بقوق ان اخطیء و لا امن ذلک من فعلی الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶)
«پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت باز مایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند، که از من بر آن توان‌تر است.»

ما نمایندگان معترض کسانی هستیم که سهم و نقش در انقلاب داشته و برای پیروزی و تثبیت آن در صحنه‌های مختلف، تلاش کرده‌ایم، از مکتب امام خمینی (ره) درس عزت و

سربلندی و حق‌گویی و دین‌مداری و آزادگی آموخته‌ایم و راه و سنت او را، راه نجات و سرافرازی جمهوری اسلامی ایران می‌دانیم.

و اینک وظیفه خود می‌دانیم، با پیروی از آن پیشوای مؤمنان و این رهبر آزادگان، از گفتن حق و یا رای‌زدن به عدل باز نایستیم؛ بر همین اساس با صراحت مطالبی را با حضرت‌تعالی در میان می‌گذاریم: حضرت‌تعالی رهبر نظامی هستید که با پیروزی مردمی‌ترین انقلاب جهان و به نام اسلام، آزادی و استقلال را برای کشور به ارمغان آورد ولی امروز عده‌ای به نام همین اسلام، آزادی‌های مشروع و قانونی مردم را پایمال می‌کنند. حضرت‌تعالی در جای امامی نشست‌اید که همواره و همه جا مدافع حقوق مردم بود و هیچگاه اجازه نداد با هیچ بهانه‌ای رای مردم کوچک شمرده شود و اینک نهادهای تحت نظر حضرت‌تعالی، پس از قریب چهار سال تحقیر و وهن مجلس ششم و نمایندگان آن و نیز انسداد مسیر قانونگذاری و محدود کردن شأن نظارتی مجلس در آستانه انتخابات مجلس هفتم، آشکارا بدیهی‌ترین حق مردم، یعنی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را سلب می‌کنند و تفکرات متحجر و سلیقه‌های متصلب آنان تصویری از نظام به نمایش گذاشته است که با آنچه امام از نظام ترسیم کرده بود، فاصله‌ای بسیار دارد. اجازه بدهید با این مقدمه به یکی از مهمترین چالش‌های تاریخ حیات جمهوری اسلامی و بحث روز ایران و جهان یعنی نحوه برگزاری انتخابات مجلس هفتم، بپردازیم.

همه ما، حداقل در شرایط کنونی، در این فرض مشترک هستیم که، فارغ از نتیجه آن، هر چه مشارکت مردم در انتخابات بیشتر باشد، برای نظام و کشور مبارک و مصونیت بخش خواهد بود. این وجه مشترک می‌تواند باعث همدلی و همراهی نیروهای وفادار به انقلاب و معتقد به مردمسالاری باشد. اگر اساس قدرت کشور و اقتدار ملی مردمند، بی‌شک تداوم این حضور نیازمند تدابیر خاصی است، که مهمترین آن اعتمادسازی میان حکومت و مردم و اداره حکومت براساس خواست و نظر مردم است.

مشارکت مردم در عرصه‌هایی مانند راهپیمایی‌ها و مناسبت‌های مذهبی و ملی، نشانه عمق دلبستگی آنها به آرمان‌های دینی و انقلابی است و این حضور به معنای رای به جناح و تفکر

خاصی نیست. نظر مردم در اداره حکومت از صندوق‌های رای بیرون می‌آید. هر چه تعداد آرا بیشتر باشد نظم مستحکمتر خواهد شد. اما چگونگی برگزاری انتخابات مجلس هفتم و بحران رد صلاحیت‌های غیرقانونی و گسترده می‌رود که به یکی از عوامل کاهش مشارکت مردم در این عرصه منجر شود.

به عقیده ما ریشه همه مشکلات موجود، یعنی رد صلاحیت‌های غیرقانونی و گسترده، نظریه «احراز صلاحیت» است، این نظریه هم بر خلاف نص صریح قانون انتخابات و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام است و هم بر خلاف رویه معمول و عرف نظام‌های انتخاباتی. براساس نظر اکثر حقوقدانان نیز در منع برخورداری از حقوق عمومی تنها می‌توان عدم صلاحیت افراد را احراز نمود؛ بعلاوه توافق شورای نگهبان و وزارت کشور در انتخابات مجلس ششم نیز تضمن همین امر بوده است.

همگان می‌دانند که احراز صلاحیت جز در مورد ملاک‌های متقن و معنود، مانند تابعیت و سن، امری غیرممکن است، زیرا همواره عوامل و دلایلی برای شک و شبهه وجود خواهد داشت و اصولاً با این منطق، «عدم شناخت»^{۷۴} مساوی «عدم احراز صلاحیت» خواهد بود.

همانگونه که حضرت‌تعالی شخصاً مستحضر به تمام این امور هستید، شورای نگهبان در اقدامی بی‌سابقه در بررسی صلاحیت داوطلبان انتخاباتی، حسب رهنمود حضرت‌تعالی در دیدارهای خصوصی و سخنرانی مورخ ۸۲/۹/۲۶، در جمع مردم قزوین، بنا را بر احراز صلاحیت نامزدها گذاشت؛ به این ترتیب نزدیک به دو پنجم نامزدها را محکوم به رد صلاحیت کرد. شگفت آن که علاوه بر بیش از دو هزار نامزدی که هیچ نوع سابقه‌ای در مراجع چهارگانه استعلام نداشتند، کسانی از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت شدند که در طول ۲۵ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، در زمره خوشنام‌ترین شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اجرایی کشور و حوزه‌های انتخابیه خود بوده و در مواضع مختلف مصدر انواع خدمات موثر و مهم برای کشور، ملت و نظام بوده‌اند، این مسئله آنجا پیچیده‌تر و بغرنج‌تر می‌شود که همه عوامل نظارتی از یک جناح خاص آن هم از تندروترین عوامل مخالف اصلاحات گزینش شده

باشند. با این اوضاع به راحتی می‌توان از احراز صلاحیت هرکس که دیدگاه او مورد پسند نباشد، سرباز زد، به ویژه آن که ناظران و شورای نگهبان خود را مدعی حق مطلق و اسلام ناب بدانند. واقعیت این است که آقایان از قبل فهرست کسانی را که حتماً باید رد صلاحیت شوند در اختیار داشته‌اند و از دو سال پیش به این سو با کار اطلاعاتی و امنیتی توسط نهادهای غیر رسمی و موازی، تحت پوشش دفاتر نظارتی و با سرپرستی ستاد ضد اصلاحات، دقیقاً براساس مواضع سیاسی مورد نظر، مجلس آینده را «مهره‌چینی» کرده‌اند. مستندات موجود نشان می‌دهد که توجیه شورای نگهبان برای رد صلاحیت افراد (نه احراز صلاحیت)، در مواردی که کار سازمان یافته در قالب مراجع چهارگانه کفایت نمی‌کرده، استناد به گزارش‌ها و تحقیقات محلی بوده، که توسط عوامل جناحی دست‌چین شده تهیه شده است. به علاوه معیار رد صلاحیت اکثریت نمایندگان فعلی مجلس، نطق‌ها، نامه‌ها و اظهارنظرهایی است که آنان، بنا به وظایف نمایندگی مصرح در اصل ۸۴ قانون اساسی، در آنها به کاستی‌ها، بی‌عدالتی‌ها، قانون‌شکنی‌ها از یک سو و از سوی دیگر به دفاع از حقوق و آزادی‌های ملت، مصرح در قانون اساسی، پرداخته‌اند.

گسترده‌گی اقدام غیرقانونی شورای نگهبان به اندازه‌ای بود که اعتراض رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، وزراء، معاونین رئیس‌جمهور، معاونین وزراء، استانداران و فرمانداران را برانگیخت؛ تا جایی که رئیس‌جمهور این شیوه را غیرعادلانه، غیر رقابتی و ناقض حقوق و آزادی‌های مردم دانست و به همراه رئیس قوه مقننه، مجلس شکل گرفته از چنین انتخاباتی را فرمایشی و با نتایج از پیش تعیین شده اعلام کرد. حضرتعالی نیز شخصاً دوبار با صراحت به شورای نگهبان برای تجدید نظر تذکر دادید. اما شورای نگهبان به هیچیک از آن اعتراضات و این تذکرات وقعی نهد.

سؤال اینجاست که آیا اعضای شورای نگهبان جسارت آن را یافته‌اند که حتی در مقابل دستورات حضرتعالی که به زعم ایشان «حکم حکومتی» بوده، ایستادگی کنند؟! و یا آن‌گونه که شایع شده با وجود ابلاغ نظرات علنی، به گونه‌ای دیگر از سوی شما مأذون به اصرار و ابرام بر رد غیرقانونی و گسترده صلاحیت‌ها بوده‌اند؟

با تکیه بر موارد سابق الذکر، رؤسای جمهور و مجلس به منظور برگزاری انتخاباتی در خور شأن نظام انقلابی و اسلامی ما، طی نامه‌ای از حضرتعالی درخواست تعویق تاریخ انتخابات را کردند، با این وجود حضرتعالی در سخنرانی مورخ ۸۲/۱۱/۱۵ علاوه بر رد این درخواست به نکاتی اشاره فرمودید که جای بحث و گفت و گوی فراوان دارد:

۱- به باور ما تعویق انتخابات و عدم برگزاری آن در روز اول اسفند نه اشکال شرعی داشت و نه قانونی؛ در خواست کنندگان تعویق زمان برگزاری نیز شخص رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، نمایندگان مجلس، وزراء، معاونین رئیس‌جمهور، استانداران، فرمانداران و اقشار مختلف جامعه بودند، نه آمریکا و «دشمن». دلیل اصلی آنها هم این بود که انتخابات اول اسفند، نه آزاد است و نه عادلانه؛ لذا شأن جمهوری اسلامی نباید با برگزاری این انتخابات مخدوش شود. اما آیا اصرار بر انجام چنین انتخاباتی در موعد مقرر و بدون اینکه هیچیک از موانع به طور جدی رفع شده باشد، جز صحنه نهادن بر اقدام غیرقانونی شورای نگهبان، تعبیر و تفسیر دیگری دارد؟

۲- حضرتعالی بارها و در همین سخنرانی به موضوع «نفوذی‌ها» اشاره کرده‌اید، اما هنوز یک مدرک مستند درباره آنها ارائه نشده است. این چه نفوذی‌هایی هستند که دستگاه‌های عریض و طویل امنیتی و اطلاعاتی نمی‌توانند آنها را کشف کنند و به رغم هشدارهای فراوان باز هم حضور دارند و روز به روز نیز بر تعداد آنها افزوده می‌شود؟

۳- حضرتعالی در بخشی از بیانات خود استعفای مسؤولان اجرایی را غیرشرعی و غیرقانونی دانستید. بدیهی است که هر کس بخواهد با هر اقدامی به امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور ضربه بزند، عمل او ناپسند و مستوجب مجازات است. اما برآستی در برابر اعمال بنیان‌براندازی که انتخابات را به سخره و رأی مردم را به بازی گرفته و مجلسی فرمایشی را تدارک دیده است، چه باید کرد؟ وقتی اعتراض، فریاد و همه اقدامات دیگر به نتیجه نمی‌رسد، آیا برای نیروهای مؤمن به انقلاب و نظام چاره‌ای جز کناره‌گیری از این روند غیرقابل قبول باقی می‌ماند؟ در این وضعیت آیا ماندن و عمل کردن بر خلاف اعتقاد و باور قلبی، غیرشرعی و

غیرقانونی است یا کنار رفتن از مسؤولیت و سپردن آن به طالبان قدرت که بحمدالله آماده یکدست کردن حاکمیت شده‌اند؟

۴- حضرتعالی در سخنرانی یاد شده اشاره به «گردن کلفت‌ها» کردید. برآستی این گردن‌کلفت‌ها چه کسانی هستند؟ شورای نگهبان که از قانون تخلف می‌کند یا کسانی که بر اجرای قانون اصرار دارند؟ آیا گردن کلفت کسانی هستند که چون ظلم را بر نمی‌تابند، از ابزارهای قانونی برای مقابله و دفع آن بهره می‌گیرند یا کسانی که عملاً عدم التزام خود را به قانون، با ارائه تفاسیر عجیب و غریب از نظارت، اعلام می‌کنند و حتی حاضر به رعایت مصلحت و پاسخگویی به هیچ مرجعی هم نیستند؟ آیا کسانی که آشکارا حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را که از اصول مصرح قانون اساسی است، نقض می‌کنند، گردن‌کلفت هستند یا کسانی که در برابر قانون شکنی می‌ایستند و به حکم آیه شریفه «لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم» فریاد دادخواهی سر می‌دهند و به درست یا غلط تصور می‌کنند حاکمیت ملت، آزادی مردم و مردم‌سالاری به مذبح رفته است؟

در چنین شرایطی متأسفانه شاهد هستیم حضرتعالی حکم رد صلاحیت «گردن کلفت‌ها» را به شورای نگهبان صادر می‌کنید، که شائبه تأیید قانون شکنان و بحران آفرینان رد صلاحیت کننده را در اذهان ایجاد می‌کند، هر چند دستوری که صادر فرموده‌اید خود منشا جدلی دامنه‌دار است و ماده و قانونی یافت نمی‌شود که حکم به رد صلاحیت «گردن کلفت‌ها» داده باشد.

در هر حال، اینک قرار است انتخاباتی برگزار گردد که استناد برخی از تأیید صلاحیت‌ها در آن، «حکم حکومتی» است، حکمی که مبنای قانونی نداشته و در اصل یکصد و دهم قانون اساسی نیز احصاء نشده است، ولی حتی با فرض قانونی بودن این حکم، مگر فلسفه حکم حکومتی برای جلوگیری از تخلف و یا وسیله‌ای برای راه یافتن عده‌ای «نامسلمان» و غیر ملتزم به اسلام، انقلاب، نظام و قانون اساسی، به مجلس است؟

مقام معظم رهبری

ما نمایندگان معترض، از آغاز حرکت غیر قانونی شورای نگهبان، بارها تلاش کردیم تا از سرخیز خواهی و بنا به وظیفه نمایندگی، آنچه را در جهت حذف اراده ملت از اداره حکومت و در نتیجه جدایی مردم از نظام روی می‌دهد، هشدار دهیم، اما روندی که با انتخابات مجلس هفتم شروع می‌شود، به نظر ما نه در چارچوب آرمان‌های امام و انقلاب قابل توجیه است، نه با اصول مردم‌سالاری سازگاری دارد و نه کمکی به حرکت کشور در مسیر توسعه و پیشرفت خواهد کرد.

مجلسی که با هدف خالی شدن از نمایندگانی شجاع در سخن گفتن و موضع‌گیری، از پیش آرایش شده باشد، مجلسی که با حذف حدود ۲۰۰۰ نفر از واجدان شرایط تشکیل شود، مجلسی که اکثریت آن توسط ستاد ضد اصلاحات تعیین شده باشد، مجلسی که نه با رأی ملت بلکه با رأی اعضای شورای نگهبان و برداشت خاص آنها از قانون برسرکار آید، نه تنها قادر به دفاع از منافع ملی و کیان کشور و حقوق ملت نخواهد بود، بلکه احتمالاً به تهدیدی برای امنیت ملی و استقلال کشور مبدل خواهد شد.

ما سخت نگران آینده‌ای هستیم که نظام ما در حسرت پشتوانه عظیم مردمی از دست رفته، ناچار شود در برابر تهاجمات پیدا و پنهان بیگانه سر تسلیم فرود آورد.

ما در محضر خداوند، در پیشگاه ملت و در برابر وجدان خود آسوده‌ایم که در بی‌قانونی‌ها و نادیده‌گرفتن حقوق ملت، شریک نبوده‌ایم و به وظیفه قانونی خود در اعتراض به این اقدامات عمل کرده‌ایم.

امید آن داریم که خداوند بزرگ بر ما رحمت آورد و تلاش عظیم و فداکاری این ملت را در راه استقرار حاکمیت حق به دست مردم، پاداشی عظیم دهد و مشکلات خود ساخته ما را به واسطه تدبیر بندگان خالص خود برطرف فرماید.»

زمینه روشن شدن حقایق فراهم نیاید به طور قطع و یقین در درازمدت کمک شایانی به تشنگان حقیقت خواهد شد.

شما در این مکتوب خوشبختانه ضرورت پیروی از امام راحل را - به مثابه رهبر آزادگان - مطرح ساخته و به صراحت عنوان داشته‌اید که درس عزت و سربلندی و حق‌گویی و دین‌مداری و آزادی را در مکتب وی آموخته‌اید و راه نجات و سرافرازی جمهوری اسلامی ایران را پیروی از راه و سنت او می‌دانید.

تأکید و تصریح شما به اینکه همچنان راه سعادت و سربلندی جامعه را پیروی از مکتب امام خمینی(ره) می‌دانید خوشبختانه زمینه را برای بحثی مستدل حول عملکردها، قولها و مکتوبات اخیرتان و تطبیق آنها با مواضع امام، ممکن می‌سازد. لذا ابتدا با استعانت از چنین فضایی، نگاهی هرچند گذرا به برخی مواضع شما در چهار سال گذشته پیرامون جهت‌گیریهای مهم و کلان انقلاب و کشور می‌افکنیم. اولین نکته‌ای که در این زمینه مستقیماً مربوط به امام می‌شود، مواضع شما در مورد آقای منتظری، بویژه بعد از انتشار خاطرات ایشان است، از آنجا که این خاطرات دربردارنده نسبت‌های ناروا و اتهامات فراوانی به امام است، دفاع بی‌دریغ از فردی که دستکم عنوان و جایگاه خود را در انقلاب و سیله‌ای برای شکستن امام توسط معارضین دیرینه‌اش قرار داد، با ادعای مطرح شده در نامه شما کاملاً متعارض به نظر می‌رسد. بعد از انتشار چنین خاطراتی که طی آن امام آماج حملات غیرمنصفانه واقع شده بود و همه مخالفان امام به بهره‌برداری از آن همت گماشتند، مسائلی در مجلس ششم رخ نمود که بسیار قابل تأمل است:

- ۱- تنظیم نامه‌ای به دفاع از آقای^{۷۹} منتظری که «حزب مشارکت» صحنه‌گردانی و مسئولیت گردآوری امضای نمایندگان را عهده‌دار بود. البته خوشبختانه تدبیر خدایسندانه جناب آقای کروبی - همان گونه که از یک پیرو واقعی امام انتظار می‌رفت - مانع از انتشار این نامه شد.
- ۲- جمع‌آوری جوابیه اتهامات مطرح شده از سوی آقای منتظری علیه امام از کازیه‌ها در مجلس و ممانعت علنی از پنخس چنین جوابیه‌ای بین نمایندگان. این در حالی بود که شما دقیقاً

پاسخ دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران^{۷۹}

نمایندگان محترم تهیه‌کننده نامه بی‌امضا به رهبر معظم انقلاب

با سلام، پیشاپیش و به سهم خویش از اینکه مواضع مکتوبی از خود باقی می‌گذارید تا در آینده زمینه تأمل و تحقیق مناسبی برای پژوهشگران و بویژه تاریخ‌نگاران فراهم آید، سپاسگزارم، زیرا معتقدم اگر بسیاری از مباحث جنجالی سیاسی چنین قلبی بیابند حتی اگر در کوتاه مدت

از مصوبه رسمی شورای امنیت ملی کشور که طی آن وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی موظف به پاسخگویی به اتهامات ناروای آقای منتظری علیه امام شده بود، مطلع بودید، اما متأسفانه وزارتخانه تحت نفوذ شما به این وظیفه قانونی خود عمل نکرد و شما نیز چنانکه از یک پیرو امام انتظار می‌رفت پیگیر این موضوع نشدید. در ضمن وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی حتی به جویبه تنظیمی توسط دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران نیز مجوز انتشار نداد.

تأسف‌بارتر اینکه بعد از مدتی که با حمایت قانونی دفتر حضرت امام این جویبه تحت عنوان «پاسداشت حقیقت» به چاپ رسید شما در مجلس جلوی توزیع آن را گرفتید. اکنون با این توضیحات آیا اجازه می‌دهید مطلعین از تصویر تاریک و ناشایست ترسیم شده از امام در خاطرات آقای منتظری از شما سؤال کنند: چگونه با توجه به برخورداری از کارنامه‌ای غیر قابل قبول در جلوگیری از پاسخگویی به این حملات خصمانه علیه امام، همچنان خود را پیرو «رهبر آزادگان» می‌خوانید؟

۳- البته باید اذعان داشت مشکل دوستان شما در این زمینه دارای قدمت بیشتری است و به زمان حیات حضرت امام(ره) بازمی‌گردد. مسلماً ریشه‌یابی دلایل آن بحث مبسوطی را در زمینه ارتباطات سیاسی با برخی گروه‌های خارج شده از نظام همچون نهضت آزادی و جنبش، روند جدایی و بویژه جریان مهدی هاشمی، طلب می‌کند. نامه امام به مجلس سوم در مورد مسئله آقای منتظری (که در آن همچون مجلس ششم دوستان شما از اکثریت برخوردار بودند)، بیانگر حقایق بسیاری است و مروری بر آن می‌تواند بر بخشی از مسائل تاریخی ما نورافشانی کند:

«خدمت فرزندان عزیز، نمایندگان محترم شورای اسلامی و وزرای محترم - دامت افاضاتهم - با سلام شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است. همیقدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغامها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدینجا ختم نگردد، ولی متأسفانه موفق نشد و از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضاء می‌کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرد. لذا با دلی پرخون حاصل عمرم

را برای مصلحت نظام کنار گذاشتم. انشاءالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه‌ای روشن خواهند شد. سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی‌بردار نیست و در صورت تخطی هرکس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد. توفیق همگان را از خداوند متعال خواستارم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. ۱۳۶۸/۱/۲۶»

مقوله دیگری که ناظران بی‌طرف میزان صحت گفتار و مواضع شما را در این نامه در مورد امام با آن محک خواهند زد، مسئله نظام سلطه و نگاه شما به سردمداران آن است. پافشاری شما در چند سال گذشته برای تغییر مواضع ایران در مورد آمریکا به صورت یکجانبه آنچنان شتابزده می‌نمود که حتی بعضاً بر پذیرش شرایط واشنگتن که ناقض استقلال و حریت ما نیز بود اصرار می‌ورزیدید. در واقع شرایط اعلام شده توسط آمریکا نه تنها با مخالفت دوستان شما مواجه نمی‌شد، بلکه به انحای مختلف با آن همراهی نیز می‌گشت. تغییر قانون اساسی ایران، تغییر مواضع ایران نسبت به خاورمیانه و صلحی که طی آن رژیم نژادپرست اسرائیل کاملاً مشروعیت می‌یابد از جمله شرایطی بودند که در صورت تن دادن ایران به آن تمامی دستاورد انقلاب اسلامی به رهبری امام نقض می‌شد. برآستی اگر یک دولت بیگانه به هر بهانه‌ای بتواند عامل فشار برای تغییر قانون اساسی کشورمان باشد، دیگر چه از استقلال ایران باقی خواهد ماند؟ اگر آمریکاییها بتوانند به کمک برخی جریانات سیاسی در ایران مواضع برحق انقلاب اسلامی را نسبت به رژیم غاصب صهیونیستی تغییر دهند و مسئولان کشور را وادار به نوعی تجدید نظر در نامشروع دانستن پایگاه آمریکا در خاورمیانه نمایند، چه اعتباری برای انقلاب بنیان گذارده شده توسط امام باقی خواهد ماند؟ باید گفت مروری گذرا بر مقالات مطبوعات تحت کنترل دوستان شما که بعضاً در آنها به صراحت از ضرورت تجدید نظر در موضع ایران نسبت به رژیم صهیونیستی سخن به میان آمده علاوه بر آنکه به نوعی دنباله روی از سیاستهای آمریکا تلقی می‌شود، این واقعیت تلخ را نیز به خوبی آشکار می‌کند که شما در این زمینه از دیدگاه امام فاصله چشمگیری گرفته‌اید.

همچنین تأکيدات مکرر حضرت امام در مورد ضرورت جلوگیری از ورود نامحرمان به عرصه‌های مدیریتی نظام از دیگر حساسیتها و شاخصهای مهم در جهت‌گیریهای ایشان به حساب می‌آید که کارنامه جناح اکثریت مجلس ششم در این زمینه نیز قابل نقد است. حزب مشارکت نه تنها برنامه ائتلاف با اپوزیسیون خارج کشور را بر مبنای شعار «ایران برای همه ایرانیان» مطرح ساخت، بلکه بحث خودی و غیرخودی را در اداره کشور به سخره گرفت. تبعات این رفتار سیاسی مغایر با جهت‌گیریهای امام را در رفتار نامحرمان راه یافته به مراکز حساس در مقولاتی همچون مجادلات غرب با ایران بر سر استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای به خوبی شاهد بودیم.

در سالهای اخیر دیدگاه حضرت امام در مورد حکومت دینی به عنوان شاه بیت اندیشه ایشان بیش از همه مورد بی‌مهری آشکار نظریه پردازانی قرار گرفت که از سوی حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پشتیبانی می‌شدند. حتی زمانی که یکی از دوستان شما تحت تأثیر این قبیل نظریه پردازان مروج تز «جدایی دین از سیاست»، «مانیفست جمهوری خواهی» را تدوین و منتشر ساخت، هرگز در قبال تکرار ادعای تئوری پردازان غرب در جزوه وی که اسلام را ناتوان از اداره جامعه بشری تبلیغ می‌کنند، موضعی اتخاذ نکردید و ترجیح دادید سکوت پیشه کنید. بنابراین آیا جا ندارد که خوانندگان نامه بپرسند: که به این ترتیب شما از کدام دین‌مداری در عمل سخن به میان می‌آورید؟

در مورد حفظ مرزها و فاصله با گروهها و افراد ضدانقلاب و عدم اختلاط با آنها نیز کارنامه بر جای مانده از شما به هیچ وجه با نصایح و سنت امام همخوانی ندارد. به دنبال بحثهای ضد و نقیض در مورد روابط شما با ضدانقلاب خارج نشین، آقای هادی قابل (عضو شورای مرکزی حزب مشارکت) رسماً در مصاحبه با خبرنگار باشگاه خبرنگاران جوان وجود ارتباط با ضدانقلاب (اپوزیسیون) خارج کشور را مورد تأیید قرار داد. همچنین آقای شمس‌الواعظین در مصاحبه خود با خبرنگاری جمهوری اسلامی (ایرنا) اعلام داشت که یکی از اقدامات حزب مشارکت که نظام نتوانست آن را تحمل کند ارتباط با اپوزیسیون خارج از کشور بود. در خبر

تنظیمی خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران که در آن از آقای شمس‌الواعظین به عنوان روزنامه‌نگار یاد شده، آمده است: «این روزنامه‌نگار، «تصویب لوایح مغایر با خواست سیاسی نظام در مجلس ششم»... و «برقراری ارتباط با اپوزیسیون خارج از منظومه حکومت» را از جمله دلایلی دانست که ساخت سیاسی نظام نتوانست آنها را تحمل کند.» (ایرنا ۹/۱۲/۸۲)

صرفنظر از ضدیت این اقدام مشارکت با مشی و نظرات امام، این سؤال مطرح می‌شود که اصولاً کدام نظام سیاسی اجازه می‌دهد احزاب درون حاکمیت نه تنها با گروهها و دستجات برانداز ارتباط مستقیم برقرار کنند، بلکه با آنان به مواضع مشترکی برسند و بر آن مبنای تشکیل ائتلاف دهند؟ در همه کشورهای جهان هر نوع ارتباطی با گروههای برانداز، اقدامی علیه امنیت ملی تلقی و به شدت با آن برخورد می‌شود؛ زیرا نتیجه چنین ارتباطی آن خواهد بود که برخی از احزاب - که یا در قدرتند یا برای دستیابی به قدرت تلاش می‌کنند- علاوه بر برخورداری از امکانات قانونی و رسمی کشور، از همراهیها و هم‌آواییهای نیروهای برانداز و حامیان خارجی آنها نیز بهره‌مند شوند. طبیعتاً نتیجه چنین ارتباطاتی چندان هم غیر قابل پیش‌بینی نیست. دخالت عامل خارجی در رقابتهای سیاسی احزاب اولین مقوله ارزشمندی را که به شدت ضربه‌پذیر می‌سازد «استقلال» کشور است.

این عضو شورای مرکزی حزب مشارکت در مصاحبه‌اش ضمن اذعان به ارتباط با اپوزیسیون، نکات قابل تأمل دیگری را نیز مطرح می‌کند. وی با تأکید بر فراخوان مشارکت از همه گروههای سیاسی داخلی و خارجی برای فعالیت می‌گوید: «جبهه مشارکت توانسته با گروههایی که با قانون اساسی مشکل چندانی ندارند، در تحقق شعار استراتژیک جبهه مشارکت مبنی بر «ایران برای همه ایرانیان» ارتباط نزدیکی برقرار کند. ما خواهان حضور مادی، معنوی و علمی اپوزیسیون خارج از کشور در صحنه سیاسی و اقتصادی کشور هستیم.» «قابل» با اشاره به روابط خوب حزب مشارکت با نهضت آزادی در جهت تحقق شعار ایران برای همه ایرانیان تأکید کرد: «برای جذب نیروهای اپوزیسیون نظام، ارتباطاتی برقرار و مذاکراتی شده و

برنامه‌ریزی‌هایی صورت گرفته است.» (خبر روزنامه انتخاب با عنوان «برنامه مشارکت برای ائتلاف با اپوزیسیون خارج کشور» ص اول، یکشنبه ۲ آذر ۸۲)

اما نکات مورد توجه در این مصاحبه را می‌توان به ترتیب ذیل برشمرد:

۱- در این اظهارات، بحث از مذاکره با گروه‌های معارض و برانداز از یک سو و همچنین ارتباط با نیروهای (منفرد) اپوزیسیون از سوی دیگر مطرح شده است که دو مقوله کاملاً متفاوت از یکدیگرند. ما در خارج از کشور نیروی مخالف غیروابسته می‌توانیم بیابیم، اما به طور قطع هیچ گروه برانداز غیروابسته را در خارج کشور نمی‌توان سراغ گرفت. مروری بر افشاگریهای مستند نشریات متعلق به گروه‌های متنوع اپوزیسیون در خارج کشور علیه یکدیگر طی سالهای گذشته ما را بی‌نیاز از تحقیق و اثبات وابستگیهای سیاسی و مالی این گروه‌ها می‌کند.

۲- به طور منطقی نیز می‌توان به این واقعیت رسید که گروه‌های فاقد پشتوانه مردمی در خارج کشور جز از طریق کمک‌های خارجی قادر به ادامه حیات نیستند. بنابراین با علم به وابستگی شدید این گروه‌ها به دولتهای استعماری و معارض با استقلال ایران، همچنین از آنجا که وجه مشترک همه گروه‌های اپوزیسیون در خارج کشور تعارض جدی آنها با الگوی حکومت دینی و تلاش برای براندازی نظام اسلامی است (زیرا در غیر این صورت ضرورتی برای اقامت آنها در خارج کشور وجود ندارد) استفاده از عبارت «گروه‌هایی که با قانون اساسی مشکل چندانی ندارند» دور از ذهن می‌نماید. البته این گروه‌ها را به لحاظ اختلاف در شیوه‌های عملی می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد، چراکه برخی برای براندازی نظام به شیوه‌های تروریستی و ائتلاف با ارتش صدام روی آوردند، جماعتی با پول سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و شیوخ عرب، راه به فعالتهای سیاسی را برگزیدند و گروهی تلاش در عرصه فرهنگ را برای استحاله فرهنگی نظام اسلامی در دستور کار خود قرار دادند، اما همه آنها به دلیل داشتن پیوند با کشورهایی که خواهان تغییر نظام منتخب مردم ایران بعد از انقلاب اسلامی هستند، در پیروی از مشی براندازی مشترکند.

۳- نمی‌توان از یک سو سخن از پیروی از امام به میان آورد و از سوی دیگر گام در مسیر نزدیکی با گروه‌هایی گذاشت که اصولاً علت وجودی آنها مخالفت با آرمانهای امام و تلاش برای سرنگونی نظامی است که «رهبر آزادگان» آن را بنیان نهاد و دفاع از آن را از «اوجب واجبات» دانست. در واقع حتی مطالعه اظهارات علنی و مشاهده عملکردهای آشکار برخی از دوستان حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی نیز دلالت بر واقعیتی در تعارض صریح با پیروی از راه و سنت امام دارد.

به این ترتیب آیا موافقان با ارسال چنین نامه‌ای به رهبری انقلاب انتظار دارند جامعه ادعاهای مزبور را به صرف طرح شدن، بدون مطالعه و بررسی سایر موضع‌گیریها بپذیرد؟ البته موضوعات مهم دیگری نیز وجود دارند که بر مبنای آنها می‌توان به بررسی عملکرد عزیزان نگارنده نامه و دوری و نزدیکی مواضع اخیرشان با میراث به جای مانده از امام، نشست، اما به دلیل پرهیز از مطول شدن این مقدمه، چنین تأملی را به زمانی دیگر و فرصتی فراخ‌تر احاله می‌کنیم. تقدم دادن به این بحث را در مقدمه به این دلیل لازم دانستم که روشن شود هر کس از چه جایگاه فکری و سیاسی به طرح مباحث خود می‌پردازد. البته اینجانب شخصاً خوشحال خواهم شد که ارتباطات فکری و معنوی شما با امام همچون سالهای اولیه انقلاب همواره مستحکم بماند و برخلاف رقبای سیاسی شما که آرزو می‌کنند مرتکب خطای دوری از امام شوید تا پایگاهتان را در میان دلسوزان کشور کاملاً از دست بدهید، امیدوارم همه نیروهای درون انقلاب بعد از هر خطایی - که بعضاً ناشی از آفتهای قدرت است - بلافاصله به نقد عملکرد خود بپردازند و از راه ناصواب رفته باز گردند و دوباره در آغوش انقلاب مأوا گزینند. دل نبستن به اغواگریهای بازیگران صحنه سیاست جهانی، پختگیهایی طلب می‌کند که نمی‌توان آن را عمدتاً در نیروهای جوان و کم سابقه در عرصه مبارزات سیاسی سراغ گرفت، لذا لغزش و خطا در این عرصه دور از ذهن نیست، اما با توجه به موضوعات مطرح شده در نامه که هم به لحاظ تنوع و تعداد و هم به لحاظ کلان بودن آنها، قابل توجهند و تنظیم کنندگان نامه نیز به روال مألوف

خویش نیازی به ذکر مستندات و مصادیق ندیده‌اند باید به اختصار به حجم قابل توجهی موضوع در این مکتوب پرداخت که امید است از تحمل و حوصله محققان و پژوهشگران فراتر نرود.

عزیزان! شما در نامه خود این گونه مطرح ساخته‌اید: «امام هیچ موقع اجازه نداد با هیچ بهانه‌ای رأی مردم کوچک شمرده شود و اینک نهادهای تحت نظر حضرتعالی، پس از قریب چهار سال تحقیر و وهن مجلس ششم و نمایندگان...» اما از آنجا که ذکر مصداق ننموده‌اید معلوم نیست مرادتان از کوچک شمردن، چه نوع برخوردی است؟ اگر مراد از کوچک شمردن، زیر سؤال بردن جایگاه کلان مجلس به عنوان رکنی از ارکان سه‌گانه نظام و یکی از مصادیق بارز تبلور اراده مردم در ساختار سیاسی کشور است، البته باید آن را نگرانی بحقی قلمداد کرد، ولی متأسفانه معلوم نکرده‌اید چه زمانی و توسط کدام نهاد تحت نظر رهبری چنین امر خلافی صورت گرفته است. اگر چنین مصادیقی در میان نباشد که نیست، آیا انتقاد از عملکرد یک نماینده یا یک فراقسیون یا حتی اکثریت حاکم بر مجلس را مصداق کوچک شمردن رأی مردم می‌دانید؟ همچنین معلوم نشده است که آیا از نظر شما قضاوت منصفانه یا غیرمنصفانه درباره عملکرد کلیت مجلس می‌تواند تضعیف رأی مردم تلقی شود؟ در نهایت آیا پیگرد عادلانه یا حتی ناعادلانه یک نماینده مجلس را توسط مراجع قضایی یا امنیتی برای آنچه در خارج از حوزه وکالت انجام داده می‌توان مصداق کوچک شمردن رأی مردم دانست؟

در حقیقت باید گفت با مروری بر آنچه در چهار سال گذشته نسبت به مخالفتها و کارشکنیهای مخالفان و منتقدان خود مطرح ساخته‌اید کمتر می‌توان شاهد مثالی از نوع اول را سراغ گرفت. متأسفانه باید گفت گلایه‌های شما از رقبایان، سایر موارد را شامل می‌شود، در حالی که امام در این زمینه‌ها بیش از دیگران، نسبت به عملکرد نمایندگان حساس بودند و در مقابل آنچه به نوعی همراهی با تبلیغات بیگانه تلقی می‌شد به شدت واکنش نشان می‌دادند که نمونه مشهور آن، برخورد شدیدالحن ایشان با سؤال چند تن از نمایندگان از وزیر خارجه در ارتباط با سفر «مک‌فارلین» به تهران بود. شما می‌دانید که پرسش نمایندگان از مسئولان، جزو ابتدایی‌ترین حقوق منتخبان ملت است، امام برای جلوگیری از تبدیل بحرانی که بعد از علنی

شدن سفر مک‌فارلین به تهران متوجه کاخ سفید شده بود به یک مسئله داخلی، به شدت با طرح این سؤال مخالفت کردند و خوشبختانه توانستند با این تدبیر بموقع بحران سازی کاذب را در داخل مهار سازند. اما پدیده‌ای که در مجلس ششم به وفور می‌توان از آن نشان گرفت و کسی با آن مخالفت نکرد این که شما هر بحران آفرینی را که به نفع مصالح حزبی خود می‌دیدید به کشور تحمیل می‌نمودید. از آن جمله بود مسئله زهرا کاظمی که چند ماه انرژی تمام کشور (رؤسای قوا، رسانه‌ها و...) به این مسئله معطوف شد و در نهایت جز منافع حزبی شما، برای کشور هیچ گونه بازدهی نداشت توان مسئولان کشور که می‌بایست برای حل مشکلات مردم به کار گرفته شود مصروف این مسئله شد که شما هدایت آن را برعهده داشتید.

عزیزان! مصادیق فراوانی را در این زمینه می‌توان یادآور شد که از پرداختن به آن اجتناب می‌ورزم، اما بی‌مناسبت نیست یادآور شوم که شدیدترین نوع برخورد با رأی مردم از زمان تأسیس نظام جمهوری اسلامی، از سوی دوستان شما و در همین دوره اخیر صورت گرفته است که بیشترین شعارها را در ضرورت حفظ حرمت رأی مردم سر داده‌اند. زمانی که وزارت کشور برای پایان دادن به اختلافات در اولین شورای اسلامی شهر تهران، به طور کلی شورای شهر را که تبلور عینی رأی و اراده ملت بود، تعطیل کرد، آیا رأی ملت را کوچک شمرد؟ البته خیر. وزارت کشور از اختیارات قانونی خود استفاده کرد تا جلو ائتلاف بیشتر امکانات مردم را توسط شورایی که توسط خود ملت انتخاب شده بود، بگیرد.

عزیزان! شما در اینجا دچار تناقض جدی هستید؛ زیرا زمانی که رهبری در طول حیات مجلس ششم با استفاده از اختیاراتی که قانون به ایشان داده است، صرفاً با قرار گرفتن یک موضوع در دستور کار مجلس مخالفت می‌کند، آن را با هیاهوی بسیار مخالفت با رأی مردم تبلیغ می‌کنید، اما وقتی وزارت کشور با استفاده از اختیارات قانونی خود، به طور کلی یک نهاد شکل گرفته توسط رأی مردم را منحل می‌سازد، این اقدام را منطقی قلمداد و از آن استقبال می‌کنید. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که کوچک شمردن یا بزرگ شمردن رأی مردم به مخالفت یا عدم مخالفت با خطاهای منتخبان ملت نیست، بلکه جایگاه‌های قانونی وظیفه دارند علی‌رغم

مقاومت احزاب در قدرت، بر انجام آنچه قانون برعهده آنان گذاشته است اصرار و ابرام ورزند و اگر جز این کنند در پیشگاه خداوند متعال و آیندگان و تاریخ پاسخگو خواهند بود.

آنچه می‌توان به اختصار در مورد کوچک شمردن رأی مردم گفت، اینکه هیچ پدیده بیرونی به اندازه عملکرد خود مجلسیان نمی‌تواند موجب لطمه وارد آمدن به شأن و جایگاه این تبلور اراده ملت شود، کما اینکه در طول تاریخ مجالس ایران نیز برای کوچک شمردن رأی مردم، بدخواهان ابتدا به آلوده کردن مجلسیان همت گماشتند و سپس مجلس را در مسیر خلاف مصالح مردم قرار دادند. مجلس ششم نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و بلکه به نظر می‌رسد مجلس در کنترل شما در تنزل دادن این جایگاه بر همگان پیشی گرفته باشد. در واقع ضعفهایی در مجلس ششم رخ نمود که بیش از سخن هر منتقدی به اعتبار رأی مردم لطمه وارد ساخت. شما در حالی سخن از محدود شدن شأن نظارتی مجلس به میان می‌آوردید که برای نمونه از معاملات پشت صحنه برخی نمایندگان وابسته به اکثریت مجلس با وزرا کاملاً مطلعید. این قبیل دادوستدها تا بدان جا ادامه یافت که آقای اعلی - نماینده تبریز - به خاطر اصرار بر اطلاع از محتوای قراردادهای وزارت نفت، در صحن مجلس توسط یکی از دوستان شما سیلی خورد و حزب مشارکت دم برنیآورد. همچنین چگونه می‌توانید از محدودسازی شأن نظارتی مجلس توسط دیگران سخن به میان آورید، در حالی که به پیشنهاد نماینده دامغان مبنی بر ضرورت اطلاع مجلس از قراردادهای منعقد شده توسط وزارت نفت با شرکت‌های خارجی، بعد از پایان مراحل انعقاد قراردادها، رأی ندادید؟ به هیچ وجه قصد ندارم به قطعیت ادعا کنم که در قراردادهای خارجی وزارت نفت تخلف یا تخلفاتی صورت گرفته است، اما حتی اگر در قراردادهای چند میلیارد دلاری ضعف مدیریتی وجود داشته باشد، آیا نمایندگان مجلس نمی‌بایست با اطلاع و اشراف بر ضعفهایی که می‌تواند میلیونها دلار خسارت به بار آورد، از منافع مردم دفاع کنند؟ البته برخی شائبه‌ها در مورد دلایل عدم تمایل دوستان اکثریت مجلس ششم به نظارت بر این قراردادهای کلان وجود دارد که از پرداختن به آنها اجتناب می‌ورزم.

«انسداد مسیر قانونگذاری» نیز ادعای دیگری است که همواره به مناسبت‌های مختلف از سوی دوستان شما برای فرافکنی ضعفها و کاستیها مطرح شده است. به طور قطع بنده نیز با پاره‌ای دیدگاههای شورای نگهبان در مورد علت رد برخی از مصوبات مجلس نمی‌توانم موافق باشم، کما اینکه این شورا نظر فقهی مقام معظم رهبری را در زمینه برابر بودن دیه اهل کتاب با مسلمانان نادیده گرفت و با استناد به استنباط فقهی متفاوت، مصوبه مجلس را که مطابق با نظر فقهی رهبری بود رد کرد. چنین نگرشی نمی‌تواند قابل دفاع باشد و البته منحصر به امروز هم نیست. در زمان حضرت امام نیز عدم همراهی با مبانی فقهی ایشان را در این شورا شاهد بوده‌ایم. شاید عده‌ای از این که رهبری از ابتدای انقلاب بعضاً مجتهدینی را برای عضویت در شورای نگهبان برمی‌گزیند که دارای نگرشی متفاوت با اویند، نشانی از ضعف تلقی کنند و معدودی نیز تفاسیری چون شما داشته باشند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، اما آیا انتخاب مجتهدینی وارسته و مقید به مبانی فقهی را که بعضاً دارای تفاوت دیدگاه در مسائل حکومتی یا حتی فقهی با دیدگاههای رهبری باشند می‌توان به عنوان ضعف قلمداد کرد؟ یا بالعکس، چنین انتخابهایی نشان از آن دارد که رهبری از ابتدای انقلاب سلاطین خود را محور انتخابها قرار نداده‌اند و مصالح جامعه چارچوب وسیعتری را در انتخابها پیش روی‌اشان گذارده‌اند. متأسفانه مشی سیاسیون جامعه ما با چنین تعاملی کاملاً ناآشناست. مدیران سیاسی کشور در آنجا که قدرت انتخاب دارند کمترین ناهماهنگی و اختلاف سلیقه را بر نمی‌تابند و کمتر مصالح جامعه آنها را مجبور به تحمل افرادی می‌کند که متفاوت از آنها می‌اندیشند. اما متأسفانه این قوت بارز رهبری انقلاب برای بسیاری از جمله شما عزیزان قابل هضم نیست و به همین دلیل هم تعبیری را به کار گرفته‌اید که زبینه سیاست‌بازان است.

اما با این همه، آیا عملکرد این شورا به گونه‌ای بوده است که بتوان از آن تعبیر انسداد مسیر قانونگذاری کرد؟ مطبوعات مرتبط با شما در آستانه برگزاری انتخابات مجلس هفتم لیستی از مواردی که مصوبات مجلس نتوانسته بود از فیلتر شورای نگهبان عبور کند منتشر کردند که جمع آنها کمتر از بیست مورد بود، نکته قابل تأمل آن که برخی از این اختلافات، بعد از ارجاع به

مجمع تشخیص مصلحت نظام، مطابق رأی مجلس فیصله یافته است که از آن جمله لایحه برابری دیه مسلمان و اهل کتاب بود که با حکم حکومتی، نظر مجلس مورد تصویب قرار گرفت. اما مواردی نیز همچون طرح منع ورود نیروهای انتظامی به محیط دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی که با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد چندان قابل دفاع نبود و نشان از یک اقدام سیاسی شتابزده بعد از حادثه تأسفبرانگیز کوی دانشگاه تهران داشت؛ زیرا در برابر این سؤال که در صورت وقوع جرمی در محیط دانشگاه یا پناه بردن عناصر مجرم به این گونه مراکز، ضابطین قوه قضائیه چگونه قادر به دستگیری این افراد خواهند بود، از سوی تنظیم کنندگان این طرح اعلام شد که می‌توانیم برای دانشگاه پلیس ویژه‌ای تشکیل دهیم. در مقابل این توضیح استدلال شد که اگر پلیس ویژه، مستقل از نیروی انتظامی باشد خلاف قانون و اگر وابسته به این نیرو باشد نقض غرض خواهد بود. در نهایت اعلام شد که نیروی انتظامی صرفاً با مجوز رؤسای دانشگاهها بتواند وارد محیطهای دانشجویی شود... بنابراین ملاحظه می‌شود که نادیده گرفتن جوانب یک موضوع می‌تواند ناشی از اقدامی شتابزده و کاملاً سیاسی باشد. قضاوت در مورد مصادیق بروز اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان البته منوط به مطالعه یکایک طرحها و لوايح است و این تأمل کارشناسانه می‌تواند ما را به قضاوتی منصفانه نزدیک کند که در کدام مورد ضعف بیش سیاسی و حکومتی شورای نگهبان دخالت داشته و در کدام مورد کم توجهی مجلس به مبانی فقهی یا... .

با عنایت به اندکی موارد اختلاف (نسبت به چهارصد و اندی طرح و لایحه تصویبی توسط مجلس ششم) آیا واقعاً عملکرد قانونی، اما قابل مناقشه شورای نگهبان به گونه‌ای بوده است که جای هیچ گونه تحرکی برای مجلس باقی نگذارد «انسداد مسیر قانونگزاری» بر آن اطلاق شود؟! قضاوت عمومی جامعه در این زمینه به هیچ وجه با چنین ادعایی همراه نیست و نمی‌تواند به سهولت بپذیرد که مجلس ششم در تصویب قوانین مفید و در جهت بهبود شرایط جامعه و رفع بسیاری از کاستیها و ضعفها، مسلوب‌الاراده بوده است، کما اینکه در جریان تحصن شما نمایندگان، که ظهور و بروز نقطه اوج اختلافات و تنشهای مجلس با شورای نگهبان بود،

مردم هرگز در حمایت از تحصن کنندگان به صحنه نیامدند، حال آن که اگر بر این باور بودند که اکثریت مجلس ششم دغدغه صیانت از مصالح آنها را داشته و شورای نگهبان مانع جدی بر سر این راه بوده است، به گونه‌ای دیگر عمل می‌نمودند. در آن صورت، حامیان متحصنین را صرفاً جمعی از نیروهای قوه مجریه و تعدادی از روشنفکران فراموش شده و گروههای سیاسی خارج از حلقه نیروهای مؤمن به راه امام تشکیل نمی‌دادند. به یقین اگر مردم باور داشتند که شما صادقانه در خدمت آنان بوده‌اید به حمایت گسترده از شما دست می‌زدند، اما صدافسوس که دوستانتان شما با ایجاد بلوهای کاذب موجب شدند که جناح اکثریت در مجلس کمتر توفیق خدمت به مردم را بیابد. همچنین آفت دیگری که در مجلس ششم متوجه شما شد رجحان منافع حزبی بر منافع عمومی بود و این واقعیتی است که برخی از دوستان شما در جبهه دوم خرداد به صراحت بدان معترفند.

اما آنچه روح اصلی نامه شما را تشکیل می‌دهد بحث «رد صلاحیتها» و «عدم احراز صلاحیتها» در جریان انتخابات مجلس هفتم است. هرچند در این نامه شما به مثابه مدافعان سرسخت «عدم احراز صلاحیت شدگان» به میدان آمده‌اید اما به نظر می‌رسد با این شیوه خواسته‌اید خود را در پشت یک مسئله قابل مناقشه پنهان کنید. اینجانب نیز همچون شما، اما از منظری دیگر نحوه احراز صلاحیتها را مقوله‌ای قابل تجدید نظر می‌دانم. البته برخلاف شما معتقدم در بسیاری از کشورها ساز و کار موثرتری را در این زمینه طراحی کرده‌اند که بسیار کارا تر است. لذا به نظر اینجانب نیز برآنچه امروز در کشور ما در این زمینه صورت می‌گیرد ایرادات اساسی وارد است؛ زیرا از یک سو گشوده بودن نامتعارف راه ورود به عرصه رقابتهای انتخاباتی مجلس، تعداد نامزدها را چنان بالا می‌برد که عملاً تحقیق را برای مردم در مورد آنها ناممکن می‌سازد و از سوی دیگر از آنجا که احراز صلاحیتها معیارهای قطعی ندارد، راه را برای برخوردهای سلیقه‌ای هیئتهای نظارت باز می‌گذارد. متأسفانه آنچه امروز موجب شده که احساس کنید راه گریزی پیش روی شما مفتوح شده، همان عملکردهای بعضاً سلیقه‌ای نیروهای هیئتهای نظارت است. این ضعف زمانی جدی‌تر می‌شود که شورای نگهبان مسئولیت احراز

صلاحیتها و رد صلاحیتها را در کنار هم برعهده دارد و قادر نیست در مدت زمان کوتاه تعیین شده در قانون بر خطاها و لغزشهای هیئتهای نظارت، دقت لازم را مبذول دارد. در حالی که این دو وظیفه قابل تفکیک هستند و می‌توان بدون آنکه ضرورت احراز صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس را مردود دانست و ادعا نمود که در هیچ کجای جهان چنین چیزی وجود ندارد، راه‌حلی یافت تا احراز حداقل صلاحیتهای علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نامزدهای نمایندگی مجلس به نحو مطلوبتری ممکن شود.

نمایندگان محترم مجلس! شما در ادامه نامه خود در مقام ریشه‌یابی برخوردهای «غیرقانونی» برآمده‌اید. اما آیا می‌توانیم این سؤال را مطرح سازیم که چرا عملکردهای خلاف قانون هیئتهای اجرایی را کاملاً نادیده گرفته و بر آنها چشم فرو بسته‌اید؟ شاید معتقدید خطاها و سیاهی‌ها یکسره از آن دیگران است و در قاموس شما و دوستانتان اصولاً جایی برای خطا وجود ندارد و با آن کاملاً بیگانه‌اید. اما متأسفانه هیأت‌های اجرایی در این دوره از انتخابات به مثابه پیشقراولان در جاده انحراف از قانون ظاهر شدند. برای نمونه، فرمهایی را وزارت کشور در اختیار نامزدها قرار می‌داد تا با امضای آنها پابندی خود را به ابتدایی‌ترین الزامات قانونی قید شده اعلام دارند. قطعاً از آنجا که این فرمها توسط وزارت کشور تهیه شده بود دستکم برای شما تردیدی در مورد مطابقت الزامات قید شده در آنها با نص قانون، وجود نداشت. حال به نظر شما اگر نامزدی به هر دلیل از برخی الزامات قید شده در فرمها سر برتابید، آیا می‌بایست مورد تأیید هیئتهای اجرایی قرار گیرد؟ قطعاً در این زمینه نمی‌توانید مدعی شوید که مطالب مندرج در فرمهای ارائه شده از سوی وزارت کشور به نامزدها، جزو «ملاک‌های متقن» قلمداد نمی‌شوند.

متأسفانه بجز هیئتهای اجرایی سه شهرستان، بقیه، کسانی را که با هر انگیزه‌ای در فرمهای رسمی وزارت کشور دست برده و به دلخواه خود برخی موارد را قلم گرفته و مواردی از الزامات قانونی را نیز بنا بر سلیقه سیاسی خود حک و اصلاح کرده بودند، تأیید نمودند! آیا فراموش نموده‌اید که بر این سه هیئت به جرم پابندی به وظیفه قانونی خود چه رفت؟ موضع شما در این زمینه بیشتر از اصل موضوع قابل تأمل است که در ادامه بحث و در مبحث «گردن کلفت‌های

سیاسی» به آن خواهیم پرداخت. اما عجالتاً بی‌اطلاع نیستیم، که حتی فرمانداران آن سه شهرستان بلافاصله به جرم انجام وظیفه قانونی خود عزل شدند. بنابراین آیا این شائیه پیش نمی‌آید که شما زمانی که در مورد خطاهای دیگران سخن می‌گوئید به نوشته‌های کتاب قانون نظر دارید، اما در سنجش عملکرد خود و دوستانتان در قوه مجریه به نانوخته‌های آن؟

عزیزان! با کمال تأسف آنچه در تاریخ به ثبت خواهد رسید واقعیتی است که چندان خوشایند شما نخواهد بود، مگر آنکه انتظار داشته باشید آیندگان نیز زمانی که قانون مطابق سلیقه شما نادیده گرفته شود، آن را عین صواب بدانند و اگر هیئتهای نظارت در مواردی که صراحت قانونی در مورد آنها وجود ندارد به خطا روند، قانون شکنی تلقی گردد. هرچند شما اعلام داشته‌اید «همگان می‌دانند که احراز صلاحیت جز در مورد ملاکهای متقن و معدود، مانند تابعیت و سن، امری غیرممکن است زیرا همواره عوامل و دلایلی برای شک و تردید و شبهه وجود خواهد داشت» اما اینجانب، برخی هیئتهای نظارت را به دلیل نادیده گرفتن ملاکها و راهکارهایی که رهبر انقلاب در قزوین طرح کردند، قابل سرزنش می‌دانم، زیرا با شاخص‌های طرح شده همچون عدم تفتیش عقاید قادر بودیم خطاها را به حداقل ممکن تنزل دهیم. در عین حال تأکید بر عملکردهای بعضاً ناصواب هیئتهای نظارت نباید ما را از این نکته غافل کند که هیئتهای اجرایی آغازگر تندیهای غیرقانونی بودند و صدالبته این انحراف نتیجه مورد نظر جریانات تندرو را تأمین کرد و در مراحل بعدی نیز دست اندرکاران انتخابات، در یک فضای آلوده سیاسی واقع شدند که کمترین زیان آن دشواری تصحیح خطاها بود. البته این مسئله مردم را نیز بسیار متضرر ساخت؛ زیرا نتوانستند آن گونه که شایسته و بایسته است از انتخابات برای رشد و ارتقای اطلاعات سیاسی خود بهره گیرند.

نوع برخورد شما نمایندگان با تخلفات هیئتهای اجرایی و سپس هیئتهای نظارت، به نوعی است که هر دو، یک هدف را تأمین می‌کند. شما از یک سو تخلفات هیئتهای اجرایی را تشدید کردید و اگر برخی از آنها به قانون و آرمانهای امام پابندی نشان داده بودند، رسماً و به شدت به نکوهش و حتی توبیخشان پرداختید تا فضای انتخابات را کاملاً سیاست زده و قطبی کنید. از

سوی دیگر برخلاف انتظار، به طرق مختلف راه را برای تصحیح خطاهای هیئتهای نظارت ناهموار ساختید. متأسفانه این تناقض حتی در نامه‌تان به رهبری نیز خود نمایی می‌کند که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت. اما قبل از اینکه به چرایی بروز این تناقض رفتاری پردازیم، بر این مسئله نظر می‌افکنیم که آیا همان گونه که مدعی هستید، برای تصحیح خطاهای هیئتهای نظارت «از ابزارهای قانونی» بهره گرفتید؟ آیا می‌توانید بگویید ابزارهای قانونی پیش روی شما بعد از اطلاع از نتیجه بررسیهای هیئتهای نظارت چه بود و شما چه کردید؟ آیا می‌توانیم این پرسش را مطرح سازیم که براساس کدام راهکار قانونی، تحصن در مجلس شورای اسلامی را به عنوان اولین اقدام خود برگزیدید؟ مگر جز این است که اقداماتی چون تحصن، اعتصاب غذا! و... پس از به نتیجه نرسیدن اقدامات متعارف قانونی صورت می‌گیرد تا افکار عمومی را متوجه موضوعی کند که مسئولان ذی‌ربط نسبت به آن تغافل ورزیده‌اند؟ پس چرا قبل از هر اقدام جنجال‌برانگیز، حتی زحمت اعتراض رسمی به مواردی از رد صلاحیتها را که بحق نمی‌پنداشتید، به خود ندادید؟ از این روست که در کنار ادعای شما در این زمینه، چند احتمال دیگر نیز وجود دارد:

الف: شما نخواستید با رجوع به مراجع و سلسله مراتب مافوق هیئتهای نظارت براساس ساختار سیاسی کشور، نقشی برای آنها در حل این مشکل قائل شوید.

ب: اصولاً شما به دنبال برطرف کردن ضعفهای هیئتهای نظارت نبودید تا به صورت برگ برنده‌ای نزدتان باقی بماند.

ج: با توجه به افکار سنجیهای که شما را نگران ساخته بود منطقی‌ترین راه خروج از عرصه رقابتها را توسل به برخی خطاهای هیئتهای نظارت می‌دیدید.

د: برای پنهان کردن انحرافات اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، ... برخی نمایندگان جناح اکثریت، یک کاسه کردن خطاها با رد صلاحیتهای قانونی و منطقی، بهترین راه گریز از پاسخ‌گویی به افکار عمومی بود.

اما در مورد تناقض‌گویی نسبت به عملکرد رهبری در برطرف کردن خطاها، در بخشی از نامه خود مدعی هستید: «آیا اعضای شورای نگهبان جسارت آن را یافته‌اند که حتی در مقابل دستورات حضرتعالی که به زعم ایشان «حکم حکومتی» بوده ایستادگی کنند؟! و یا آن گونه که شایع شده با وجود ابلاغ نظرات علنی، به گونه‌ای دیگر از سوی شما مأذون به اصرار و ابرام بر رد غیرقانونی و گسترده صلاحیتها بوده‌اند؟»

صرفنظر از اتهامی که در قالب ذکر یک شایعه مطرح ساخته‌اید و حکایت از سقوط تأسفاتر اخلاقیات مروجین چنین شایعاتی در عرصه سیاست دارد، این مطلب با فراز دیگری از نامه شما که می‌گویید: «در هر حال، اینک قرار است انتخاباتی برگزار گردد که استناد برخی از تأیید صلاحیتها در آن، «حکم حکومتی» است، حکمی که مبنای قانونی نداشته و در اصل یکصد و دهم قانون اساسی نیز احصاء نشده است ولی حتی با فرض قانونی بودن این حکم، مگر فلسفه حکم حکومتی برای جلوگیری از تخلف و یا وسیله‌ای برای راه یافتن عده‌ای «نامسلمان و غیرملتزم به اسلام، انقلاب، نظام و قانون اساسی به مجلس است؟» متناقض می‌نماید. خوانندگان نامه شما از مقایسه این دو فراز دستکم در مورد چند نکته تأمل خواهند کرد:

۱- بی‌توجهی به نظرات رهبری، در فرهنگ سیاسی شما نیز جسارت ارزیابی می‌شود. به ویژه اینکه این نظرات برای پایان دادن به یک مناقشه زیانبار برای جامعه ابراز شده باشد. در این زمینه باید عرض شود دو طیف از ابتدای انقلاب جسارت آن را داشته‌اند که از نظرات امام و رهبری به بهانه‌های مختلف عدول کنند. طیفی در قالب یا با انگیزه دلسوزی برای اصلتهای دینی و جماعتی دیگر در پوشش دفاع از حقوق مردم. شما که خود بعضاً جزو شاخصین دسته دوم بوده‌اید چگونه از قبح چنین جسارتی سخن به میان می‌آورید؟ برای نمونه گروه نهضت آزادی تاکنون رسماً به خود اجازه این جسارت را نداده است تا با نظرات امام در مورد جهت‌گیریهای سیاسی خود صریحاً مخالفت کند و همواره تلاش کرده است تا سندیت نامه امام را در این زمینه مخدوش سازد، اما آقای بهزاد نبوی در اعتراض به عملکرد برخی از هیئتهای اجرایی که لابد براساس نظر امام عمل کرده بودند می‌گوید: «نامه امام در مورد نهضت آزادی، در سال ۶۶ بوده و

اگر قرار بود کاری برای انحلال آن صورت بگیرد باید تا سال ۶۸ انجام می‌شد. بنابراین این نامه قانون نیست و برای اینکه ما به همه چیز در چارچوب قانون اعتقاد داریم ...» (روزنامه اعتماد، ۱۸/۱۰/۸۲ به نقل از کنفرانس مطبوعاتی)

البته در این زمینه لازم به یادآوری است اعضای این گروه - که تاکنون نتوانسته مجوزی از وزارت کشور دریافت دارد - در زمان ثبت نام کاندیداتوری نمایندگی مجلس شورای اسلامی، علاوه بر قید عضویت در این گروه که رسمیت قانونی ندارد، فرمهای وزارت کشور را نیز در آن قسمت که می‌بایست الزامات قانونی را امضاء می‌کردند، مخدوش نموده بودند. بنابراین آقای نبوی علاوه بر اینکه دیگران را به جسارت در برابر نظرات مکتوب امام (که در این نامه مدعی پیروی از سنت آن بزرگوار هستید) فرا می‌خواند، همان طور که توضیح داده شد به انجام کاری خلاف قانون نیز وامی‌دارد.

۲- از این دو فراز تا حدودی این مسئله استنباط می‌شود که شما از پیگیری مقام معظم رهبری برای رفع خطاها چندان خشنود نیستید. حال تحت هر عنوانی شورای نگهبان نصایح و رهنمودهای رهبری را بپذیرد، اگر شما به دنبال احقاق حق بودید، علی‌القاعده می‌بایست از آن استقبال می‌کردید، اما خواننده درمی‌ماند که چرا شما به جای تشکر و قدردانی از پیگیریهای رهبر انقلاب، در پی به زیر سؤال بردن این تلاشها با عبارت پردازیهای خاص خودتان برآمده‌اید؟

۳- اذعان به این واقعیت که به عنوان حکم حکومتی - یا نصیحت یا هر عنوان دیگری می‌خواهید به آن بدهید - رهبری برخی از رد صلاحیتها را بی‌اثر نمودند، عملکرد شما را بیشتر به زیر سؤال می‌برد. زیرا این ذهنیت را ایجاد می‌کند که اگر شما به جای اقدامات جنجال‌برانگیز، دعوت از بیگانگان برای نظارت بر انتخابات و ... به عنوان اکثریت حاکم بر دو رکن از این نظام (قوای مجریه و مقننه) به ساختار سیاسی کشور عنایت می‌نمودید، انتخابات مجلس هفتم در فضای سیاسی بسیار سالمتری برگزار می‌شد، اما شما به دلایلی که چندان هم غیرقابل درک نیست حتی نخواستید به نظامات سیاسی کشور تن در دهید. این مطلب در کنار اعتباری که به

نظام سلطه و کشورهای باسابقه استعمارگری می‌دهید برای دلسوزان استقلال این مرز و بوم هرگز پذیرفتنی نخواهد بود.

اکنون جا دارد به نکته‌ای مهم در نامه شما بپردازیم. گفته شده است: «به علاوه معیار رد صلاحیت اکثریت نمایندگان فعلی مجلس، نطقها، نامه‌ها و اظهار نظرهایی است که آنان بنا به وظایف مصرح در اصل ۸۴ قانون اساسی، در آنها به کاستی‌ها، بی‌عدالتی‌ها، قانون شکنی‌ها از یک سو و از سوی دیگر به دفاع از حقوق و آزادی‌های ملت، مصرح در قانون اساسی، پرداخته‌اند.» حال اگر فرض را بر این بگذاریم که ادعای شما در مورد اکثریت نمایندگان رد صلاحیت شده صادق باشد و آنان به دلیل شجاعتشان در دفاع از حقوق ملت رد صلاحیت شده باشند، آیا می‌توانید بگویید آن اقلیت که به دلایل دیگری؟! رد صلاحیت شده‌اند چه کسانی‌اند و شما با آنها چه مرزبندی‌ای داشته‌اید و در کجا و چگونه این مرزبندی را بروز داده‌اید؟ ضمن اینکه یادآور می‌شویم مردم فراموش نکرده‌اند که حتی نمایندگان منتخب قوه مجریه در کمیته حل اختلاف صرفاً درخواست تجدید نظر در مورد ۲۵ نماینده از میان ۷۵ نماینده رد صلاحیت شده را مطرح ساختند و بحث درباره مابقی را اصولاً قابل طرح نمی‌دانستند. بنابراین اکثریت و اقلیت از منظر دوستان خودتان نیز قابل مناقشه است. اما همان طور که اشاره رفت، شما هرگز نپذیرفتید که دستکم اقلیتی هرچند اندک از نمایندگان دچار لغزشهایی شده‌اند که از آنان دفاع نمی‌کنید. در عوض، ابتدا اجتماعی را به وجود آوردید که تشخیص حق از باطل را برای مردم ناممکن می‌ساخت و سپس خواسته‌هایی را در قالب بیانیه‌های متحصنین در مجلس مطرح ساختید که گویا همه نمایندگان مجلس ششم از هرگونه لغزشی مبرا بوده‌اند و حکایت از آن داشت که عامدانه کمترین تلاشی در جهت تفکیک نمایندگان متخلف از کسانی که به زعم شما رد صلاحیتشان به ناحق صورت گرفته است، به عمل نیاوردید.

عزیزان! شما علاوه بر اینکه انتقاداتی را در مورد عملکرد هیئتهای نظارت و شورای نگهبان وارد دانسته‌اید، نکاتی را نیز مستقلاً در مورد تدابیر رهبری برای مهار این مناقشه مطرح ساخته‌اید که لازم است در مورد آنها تأمل شود.

۱- مدعی شده‌اید: «تعویق انتخابات نه اشکال شرعی داشت و نه قانونی»؛ البته در پاسخ به این سخن باید گفت با توجه به شرایطی که شما به دنبال آن بودید، تعویق برگزاری انتخابات بدان معنی بود که کشور مدتی از مجلس برخوردار نباشد و لذا علاوه بر دو اشکال مورد اشاره، اشکال عقلی هم داشت؛ زیرا قرائن زیادی حکایت از آن داشت که شما اصولاً به دنبال ایجاد شرایط مطلوبتر برای برگزاری انتخابات نبودید، بلکه با اقداماتی چون تحصن، وادار کردن مسئولان اجرایی کشور به استعفا، ریختن قبح دعوت از بیگانگان برای دخالت در امور داخلی کشور و... قصد بحران آفرینی برای گرفتن امتیاز، آن هم نه برای کسانی که به ناحق رد صلاحیت شده بودند بلکه دقیقاً به نفع کسانی که بحق رد صلاحیت شده بودند، داشتید. لذا کدام منطق مدیریتی می‌پذیرد که شرایط را برای چنین حرکت‌های حزبی که با هدف امتیازگیریهای ناروا دنبال می‌شد، فراهم آورد؟

اهداف متحصنین - همان طور که مردم به خوبی آن را دریافته بودند و به همین دلیل هم علی‌رغم کار تبلیغاتی گسترده روزنامه‌های مرتبط با حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی کمترین حرکتی که نشان از حمایت باشد از خود بروز ندادند- به هیچ وجه منافع کلان کشور را در بر نداشت. برداشت عمومی جامعه از حرکت تحصن و حواشی گسترده آن صرفاً یک قدرت نمایی حزبی بود که بیشترین تمرکز آن بر جلوگیری از اجرای قانون در مورد نمایندگان متخلفی بود که بحق رد صلاحیت شده بود. البته همان طور که انتظار می‌رفت بیشترین کار تبلیغاتی متحصنین معطوف به ضعفهایی بود که بعضاً هیئتهای نظارت به دلیل کج اندیشی یا برخوردهای سلیقه‌ای داشتند که البته چنین مسائلی به یقین دون شأن جایگاه رفیع شورای نگهبان است. اما به هرحال این موهبتی است که شما در عمر سیاسی‌تان بیشترین بهره را از آن برده‌اید.

۲- اما در مورد مسئله نفوذ و نفوذیها به گونه‌ای سخن گفته شده است که گویا شما در گذشته تلاشی چشمگیر و حساسیتی بسیار مبذول داشته ولی نتوانسته‌اید حتی یک مورد «نفوذی» در مراکز تعیین‌کننده و تصمیم‌ساز بیابید. از این رو اصولاً نفوذ را مقوله‌ای نامأنوس در معادلات و مناسبات بین‌المللی و حتی چالشهای سیاسی داخل یک کشور می‌دانید. در این زمینه

ابتدا تذکر این نکته را خالی از لطف نمی‌دانم که امروز دیگر صرفاً به عناصر حقوق بگیر بیگانه «نفوذی» اطلاق نمی‌شود، بلکه افراد غیرهمگون راه یافته به حوزه‌های تصمیم‌سازی فرهنگی و سیاسی یک نظام فکری و حکومتی را نیز در برمی‌گیرد. اما از آنجا که شاید شما مفهوم عامتر نفوذی را قابل مناقشه بدانید، لذا از نگاه کلان‌تر به این مقوله درمی‌گذریم و به نمونه‌هایی از نوع ابتدایی آن می‌پردازیم. همچنین در این زمینه از مواردی همچون «صادق‌الحسینی»ها که مربوط به نفوذ در جریان سیاسی مرتبط با شماسست نیز درمی‌گذریم تا سهلتر و سریعتر بتوانیم به یک جمع‌بندی نائل آئیم. به این ترتیب و به دلایل مورد اشاره نمونه‌ای از نفوذ در جناح مقابلتان را مورد مذاقه قرار می‌دهیم. اگر به خاطر آورید در آستانه برگزاری هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری با این تحلیل که پنجمین رئیس جمهور کشور کسی جز رئیس مجلس پنجم نخواهد بود، آقای مرتضی فیروزی (سردبیر روزنامه ایران نیوز) به دستگاه ایشان نفوذ داده شد و او توانست در مدت کوتاهی تا مشاورت ریاست مجلس وقت ارتقاء یابد. اما طولی نکشید که ارتباطات این عنصر نفوذی با بیگانگان و دریافت حقوق مستمر ۶ هزار دلاری و دیگر آلودگیهای غیرقابل طرحش، مشخص و وی دستگیر و روانه زندان شد. خوشبختانه در زمان دستگیری این عنصر نفوذی از آنجا که موضوع مرتبط با جناح مخالف شما بود، به دفاع از وی نپرداختید، اما دستهایی به صورت پنهان به کار افتاد تا از اجرای حکم اعدامش جلوگیری کند و در نهایت آن را منتفی سازد و حتی توانست طول دوران زندان قطعی وی را نیز کاهش دهد. آنچه در این زمینه قابل تأمل است مسائل بعد از طی شدن دوران محکومیت این عنصر نفوذی است. آیا می‌دانید که دوستان شما برای بازگرداندن وی به مطبوعات چه کردند؟ مقارن با آزادی فیروزی، خبرگزاری جمهوری اسلامی در بخش بین‌المللی خود به انتشار خبری به زبان انگلیسی پرداخت که طی آن ضمن اعلام خبر آزادی این عنصر نفوذی، سخاوتمندانه وی را یک فرد «اصلاح‌طلب» و دارای اندیشه‌های نو و ... خواند. البته به تأسی از این اقدام، برخی جراید وابسته به جناح حاکم همچون روزنامه ایران نیز خبر تجلیل آمیزی از وی منتشر ساختند و این همه حاکی از آن بود کسانی درصدد تطهیر یک عنصر نفوذی برآمده‌اند. البته این گمان چندان

خطا نبود، زیرا آقای فیروزی نه تنها مجدداً به عنوان سردبیر ایران نیوز فعالیت به اصطلاح مطبوعاتی! خود را از سرگرفت بلکه به یمن الطاف دوستان شما، مجموعه ایشان دارای یک روزنامه اقتصادی فارسی زبان بسیار پرسود نیز شد. آیا مایلید کارنامه دوستانان را در این زمینه‌ها بیشتر کاوش کنیم؟

آیا اگر کمترین حساسیتی نسبت به عناصر نفوذی داشتیم، اجازه می‌دادیم چنین عنصری مجدداً سردبیری یکی از مطبوعات انگلیسی زبان کشور را برعهده گیرد؟ بنابراین با غور در مورد سایر مصادیق اذعان خواهید داشت در مقوله نفوذیها برخلاف آنچه می‌نمایید عمل شده است.

۳- سؤال نموده‌اید: «براستی این گردن کلفتها چه کسانی هستند؟ شورای نگهبان که از قانون تخلف می‌کند یا کسانی که بر اجرای قانون اصرار دارند؟» خوشبختانه به نکته خوبی اشاره کرده‌اید که موضوع مبتلابه و بسیار مهم این مقطع از حیات سیاسی کشور است. در این امر نمی‌توان تردید داشت که گروهها و دارندگان سلاتق سیاسی مختلف در کشور، چه در زمانی که با رأی مردم قدرت را به دست می‌گیرند و چه در زمانی که مردم آنان را متنبه می‌کند و در موضع اقلیت قرار می‌گیرند، خطاهایی داشته‌اند و در آینده نیز از لغزش مصون نخواهند بود. البته جریانات سیاسی می‌کوشند برای خطاهای خود توجیه قانونی بیابند تا موجه جلوه‌گر شوند، اما پدیده‌ای که در مجلس ششم شاهد اوج آن بودیم با چنین روندی کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد و آن اتکا به یک قدرت متمرکز حزبی برای ایستادگی در برابر قدرت و جایگاه رفیع قانون است، ولو اینکه بخشی از این قدرت تمرکز یافته، منشأ خارجی داشته باشد.

بنابراین فرق است بین سوءاستفاده یک مسئول از موقعیت خود و تراشیدن توجیه قانونی برای تخلف صورت گرفته با ایستادگی از موضع قدرت حزبی در برابر قانون و تلاش برای نادیده گرفتن ساز و کار قانونی کشور.

این کاملاً پذیرفتنی است که هر دو شیوه مورد اشاره، منافع ملت را به خطر می‌افکند، اما پدیده دوم بسیار خطرناکتر است؛ به ویژه اگر حتی نیم‌نگاهی به بیرون از مرزها در میان باشد

در این زمینه مایل نیستم روایت یکی از نمایندگان حاضر در جلسه روز اختتامیه تحصن را بیان کنم که بسیار تأثیر برانگیز است) به هر حال صرفنظر از این گونه مسائل که کمتر به صورت علنی مطرح می‌شوند و ما در این بحث بنا نداریم به مطلبی جز مسائل مکتوب استناد کنیم، در ارزیابی عملکرد اکثریت حاکم بر مجلس، زبان سیاسی دوستان مشارکتی و مجاهدین انقلاب اسلامی را بسیار قلدرمآبانه می‌بایم و این مقوله‌ای نیست که بتوان بر آن اطلاق شجاعت کرد. برای نمونه - همانطور که اشاره رفت - اعضای نهضت آزادی الزامات قانونی مندرج در فرمهای مربوط به کاندیداهای نمایندگی را مخدوش نموده، سپس مبادرت به امضای فرم کرده بودند. حال مروری بر واکنش آقای بهزاد نبوی در قبال عملکرد قانونی تعداد اندکی از هیئتهای اجرایی، نمودی از برخوردهای قلدرمآبانه با قانون را به نمایش می‌گذارد: «گزارشهای نگران‌کننده‌ای نسبت به عملکرد غیرقانونی بعضی از هیئتهای اجرایی به ما می‌رسد... براساس گزارشهای غیرمستند دریافتی از مراجع چهارگانه، صلاحیت چند نماینده پرتلاش و صالح مجلس، شخصیت‌های شناخته شده و اعضای بعضی از گروه‌های سیاسی را به طور غیرقانونی رد کرده‌اند... از این هیئتها، مصرانه می‌خواهم که در کار خود تجدید نظر کنند ولو زمان قانونی سر رسیده باشد... وزارت کشور و مسئولین عالیرتبه هرچه زودتر با این موارد برخورد کنند...» (ایسنا ۸۲/۱۰/۱۰)

آیا تشویق صریح و علنی هیئتهای اجرایی و وزارت کشور را به نادیده گرفتن گزارشهای مراجع چهارگانه و عمل کردن برخلاف ضوابطی که خود ارائه کننده آن بوده‌اند جز «گردن کلفتی سیاسی» می‌توان تعبیر کرد؟

جالب اینکه حتی توسط برخی هیئتهای اجرایی نیز که زیر مجموعه وزارت کشورند تعدادی از نمایندگان مجلس ششم به دلیل تخلفاتشان رد صلاحیت شدند. اما آقای بهزاد نبوی در واکنش تند خود از وزارت کشور می‌خواهد با این تعداد اندک از هیئتهای اجرایی که لابد شعار قانون‌گرایی دوستان مشارکتی و مجاهدین انقلاب را باور کرده بودند برخورد کند! وزارت

کشور نیز به مثابه یک دستورالعمل حزبی به سرعت بعد از این مصاحبه نه تنها هیئت‌های اجرایی سه شهرستان را منحل، بلکه فرمانداران این شهرستانها را نیز عزل می‌کند.

بی‌تردید این‌گونه گردن کلفتیها در برابر قانون می‌تواند کشور را در ورطه خطرناکی قرار دهد. البته این‌گونه برخوردهای غیرقانونی بدین منظور صورت می‌گرفت که کسی نتواند متعرض عناصر متخلف مجلس ششم شود و علی‌رغم بین بودن برخی انحرافات اساسی در آنها، قانون نتواند در مورد آنها به عدالت حکم کند. قطعاً در زمینه ایستادگی شورای نگهبان در برابر این‌گونه قلدریها می‌بایست ابتدا سپاسگزار امام راحل در ایجاد چنین ساختار سیاسی‌ای بود و سپس قدردان فقهای که در دفاع از جایگاه قانون به وظیفه خود عامل بودند. اما این نکته را نیز باید یادآور شد که به منظور پاسداری از جایگاه رفیع شورای نگهبان می‌بایست در انتخاب عوامل اجرایی دقت بیشتری مبذول شود تا بعضاً عناصر کوتاه‌بین و محصور در اندیشه‌های جناحی بهانه‌های لازم را در اختیار متخلفان قرار ندهند.

در پایان این نوشتار یادآور می‌شویم که هیچ خدمتی بیشتر از آگاهی بخشیدن به جامعه نمی‌تواند در پیشگیری از انحراف مدیران از راه و سنت امام مؤثر واقع شود. بدین منظور باید از این‌گونه بحثها استقبال کرد و گفت و شنود، به شرط آنکه مرزهای انصاف و ادب را در هم نشکنیم. بحثهای منطقی و استدلالی می‌تواند علاوه بر کمک به حق‌جویان برای دریافت بهتری از حقیقت در تقویت فضایی شایسته تعاملات سیاسی مؤثر واقع شود. براستی راه درست و دلسوزانه برای حل مشکلاتی که همیشه در انتخابات رخ می‌دهد چیست؟ تضعیف شورای نگهبان؟ نادیده گرفتن ضعفهای مجریان شورای نگهبان؟ به زیر سؤال بردن وزارت کشور؟ ... اما به نظر می‌رسد که صادقانه‌ترین راه، آن باشد که ابتدا نقاط قوت و ضعف ساختار برگزاری انتخابات را به خوبی بشناسیم و سپس به نوعی عمل کنیم که نقاط قوت تخریب نشوند و در عین حال به منطقی‌ترین صورت ممکن به مقابله با ضعفها بپردازیم. البته برای مقابله با ضعفها ابتدا باید دستکم در مورد این دوره از انتخابات، همه عوامل مؤثر و دخیل را به دور از علقه‌های سیاسی احصاء نمائیم. به عنوان عنصری دلسوز برای این مرز و بوم از این طریق قادر خواهیم

بود ساختارهای قانونی کشور را تقویت کنیم تا سلائق حزبی و گروهی و فردی کمتر بتواند بر مردم و مصالح آنها تحمیل شوند.

عزیزان! ساختار سیاسی ایران امروز به نوعی نیست که اراده‌ای جز اراده مردم و چارچوبی جز معیارهای اسلامی به سهولت بتواند بر کشور حاکمیت یابد. لذا همان طور که برخی از دوستانتان بعد از مشاهده نتیجه انتخابات توصیه کردند، باید از فضاهای روشنفکرانه خارج شد و مردم را نه در شعار، بلکه در عمل به حساب آورد. اطمینان داشته باشید نیروهایی که امروز توسط مردم به مجلس هفتم گسیل داشته شدند (بدون آنکه بخواهیم بر ضعفهای اجرایی و نظارتی چشم فرو بسته باشیم) اگر دچار خطاهایی شوند که در مجلس پنجم مرتکب شدند، مردم مجدداً به آنان پشت خواهند کرد. لذا بپذیرید که صادقانه باید در خدمت مردم و آرمانهای اصلیشان باشیم. در رابطه مردم با امام و رهبری تأمل نمائید، قطعاً این بزرگواران معصوم نبوده و نیستند، اما علت اعتماد مردم به آنان برخورد صادقانه با خطاها بوده است. اگر شما آن‌گونه که در نامه ابراز داشته‌اید مجدداً رویکردی به امام دارید دستکم به این دلیل است که از ریشه‌های عمیق اعتقاد دلسوزان این مرز و بوم به وی مطلعید. بنابراین آیا بهتر آن نیست که اگر چهار سال دستکم با برخی آرمانهای آن بزرگوار همراهی نکردیم، اکنون که عدم اقبال مردم را در موارد مختلف مشاهده کردیم صادقانه با مردم سخن بگوییم. اطمینان داشته باشید مردم با آنان که صادقانه‌ترین رأفت را در نادیده گرفتن خطاهایشان بروز می‌دهند. ملت جریانات سیاسی پایبند به مصالح این کشور را همچون فرزندان خود می‌داند و هرگز فرزندان خطاکار خود را برای همیشه از خود نمی‌راند. اما بدانید قرار گرفتن در مسیر برخوردهای غیرصادقانه با مردم، راهی نیست که فرزندان خطاکار بتوانند از آن راه مجدداً به آغوش پرمهر ملت باز گردند.

با تشکر

مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

عباس سلیمی‌نمین

۸۲/۱۲/۲۳

